

تنی چند از
پیشگامان پارسی نژاد
(در عهد رسولی)

نگارش
مهندس عنایت خدا سفیدوش

مؤسسه معارف بهانی
دانداس، انتاریو، کانادا
۱۵۶ بدیع ۱۹۹۹ میلادی
شماره بین المللی کتاب ۳-۲۹-۱۸۹۶۱۹۳

ثنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی
نگارش مهندس عنایت‌خدا سفیدوش
نشر نخست در ۱۰۰۰ نسخه
موسسه معارف بهانی دانش، انتاریو، کانادا
چاپ انتاریو کانادا
۱۵۶ بدیع، ۱۹۹۹ میلادی
شماره بین‌المللی کتاب ۳-۲۹-۳۹۱۶۹۸-۱

ای بنده یزدان
بی آرایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از
کلک گهربار تو را یاد نمود اگر پی به این بخشش
بری خود را پاینده ببینی.

حضرت بهاء الله

این صفحه عمدتاً خالی است

سر هر داستان نام یزدان است

یکی از ویژه گیهای آئین بهائی روی آوردن بسیاری از پارسیان، نژاده شت زرتشت به کیش حضرت یزدان در دوران نخستین و زمان پیمان یزدانی است.

گرچه جسته گریخته تا کنون سرگذشت این جان های پاک که ندای یزدانی را شنیدند و بندگی پروردگار را در روز پسین به گردن گرفتند و به آئین نازنین پیوستند و به یاری یارانش برخاستند بر برگهائی پراکنده نگاشته آمده ولی هنوز دفتری همه گیر از سرگذشت این یاران جانفشان نوشته نشده و فراهم نیامده است.

نوشتاری که پیش روی خوانندگان گرامی است و با پشتکاری سرور راستان عنایت خدا سفیدوش، بازمانده راستین یکی از همین مردان خدا، نگارش یافته تا اندازه ای این کمبود را جبران کرده و سرگذشت «تنی چند از پیشگامان پارسی در دوران نخستین آئین یزدانی» را از خامه به نامه آورده و در دسترس دوستان راستان نهاده است.

مؤسسه معارف بهائی که به چاپ این دفتر دست یازیده، امیدوار است این برگ ها دیباچه ای برای دفتری سترک از نام و نشان و سرگذشت زنان و مردانی باشد که به هردو و خشوران برخاسته از سرزمین پاک ایران دل بستند و سر و جان و خواسته در راه دلبر آسمانی به رایگان دادند.

مؤسسه معارف بهائی

فهرست مندرجات

۷	پیشگفتار دفتر اول
۹	وضع پارسیان ایران قبل از ظهور دیانت بهائی
۱۴	دریافت جزیه از زردشتیان
۱۵	ظلم و جور جدیدالاسلامها
۱۵	انتظار ظهور سیوشانس یا موعود آخرالزمان
۱۸	ظهور دیانت مقدس بهائی
	دفتر دوم
	پیشگامان پارسی نژاد که در عهد اعلی و عهد
۲۱	ابهی بشرف ایمان فائز گردیدند.
۲۱	جناب سهراب کاوس اولین مؤمن زردشتی
۲۳	مانکچی صاحب سرپرست زردشتیان،
۲۵	مسافرت دوم به ایران
۲۶	تشرّف بحضور حضرت بهاءالله
۲۷	لوح مانکچی صاحب
۳۰	لوح دوم در جواب عریضه مجدد مانکچی صاحب
۴۸	مراتب ایمان مانکچی صاحب
۵۱	تشکیل (پنجایت) انجمن زردشتیان یزد و کرمان
۵۲	تألیفات مانکچی صاحب
۵۳	الغای پرداخت جزیه
۵۴	عاقبت کار مانکچی صاحب
۵۵	تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد و کرمان
۵۸	کیخسرو خداداد (پیمان)
۵۹	مهربان کاوس

۶۱	مهربان رستم بلبلان
۶۳	استاد جوانمرد شیرمرد
۶۷	لوح هفت پرشش
۷۱	ارباب گودرز مهربان
۷۲	دینیار بهرام کلانتر
۷۳	خدایار رستم بلندی
۷۴	بهمن جمشید
۷۴	خدابنده بهمن
۷۴	رستم خدامراد
۷۵	ملآبهرام اخترخاوری
۸۳	شاپور مهرشاهی
۸۷	ماسترخدابخش رئیس
۸۹	میرزا مهربان رئیس
۹۰	استاد کیومرث وفادار خرمشاهی
۹۲	جمشید بهرام حسین آبادی
۹۲	طرز ایمان جمشید بهرام
	دفتر سوم:
۱۰۷	توسعه و پیشرفت امر مبارک در عهدمیثاق
۱۰۷	اقبال دسته‌ای از زردشتیان در شهر قم
۱۰۸	رستم خسرو (ستوده)
۱۰۸	ارباب بهمن خدامراد (پیمان)
۱۱۴	مهربان کیخسرو
۱۱۴	میرزا سیاوش رستم
۱۲۱	تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء
۱۲۴	انفصال در مراسم عقد ازدواج
۱۲۶	عزیمت به هندوستان
۱۲۸	اشعار آقا میرزا سیاوش سفیدوش
۱۳۶	ارباب جمشید جمشیدیان

- ۱۳۹ تأسیس شرکت پارسیان
 ۱۴۱ هرمزدیار حق پژوه
 ۱۴۱ اعلان امر و تبلیغ علنی در جامعه پارسیان یزد
 ۱۵۰ شهدای پارسی در دوران میثاق
 ۱۵۱ تأسیس مدارس بهائی در شهر یزد
 ۱۵۲ ۱- مدرسه تربیت دوشیزگان
 ۱۵۳ ۲- مدرسه دخترانه هوشنگی
 ۱۵۳ ۳- مدرسه دخترانه تهذیب
 ۱۵۴ ۴- مدرسه پسرانه توفیق
 ۱۵۴ تعطیل مدارس بهائی یزد

دفتر چهارم.

- شرح حیات عده ای از پارسیان که در عهد میثاق ایمان آورده اند
- ۱۵۷ خسرو بمان پارسی
 ۱۷۰ نوش شاعر پارسی
 ۱۷۶ بمان جیوه
 ۱۸۰ مهربان راستی
 ۱۸۴ فیروز فیروزمند
 ۱۹۲ رستم بهمرد (هدایتی)
 ۱۹۵ خداداد علیانی
 ۱۹۹ اسفندیار بختیاری
 ۲۰۷ ارباب هوشنگ هوشنگی
 ۲۰۹ مهربان تشکر
 ۲۱۲ اسفندیار مجذوب
 ۲۱۹ فرخ فرخزادی
 ۲۲۱ شاه بهرام مؤیدزاده
 ۲۲۷ خسرو حق پژوه
 ۲۲۹ بهمن جمشید (جمشیدی)
 ۲۳۱ مأخذ و یادداشت ها

بنام خداوند بیهمتا

پیشگفتار

سپاس و ستایش خداوند آفرینش را سزااست که بندگان را بزبور دانش و بینش بیاراست تا از بحر موج فضل و مکرمتش قطره‌ای نوشیده و بدریای عرفان الهی راه یابند و از انوار مشرقه از سماء ملکوتش قلوب تیره خود را منور نموده و با قرب بساحت کبریائیش جان و دل پژمرده را روشن و تابناک نمایند.

در این دور مبارک که آفتاب جهانتاب تیر اعظم بر کلّ جوامع و ملل تابیده و جمیع اقوام و طوائف در ظلّ ظلیلش از صهای ظهور سرمست گردیده و بشرف ایمان فائز شده‌اند و هر مقوله آن داستانهائی توأم با فداکاری و مملو از وقایع خطیره تاریخی است واجد کمال اهمیت است که تاریخچه نفوذ و پیشرفت امرالله در هر قوم و نژاد مورد تحقیق قرار گیرد و با ضبط در تاریخ برای آیندگان بیادگار باقی بماند.

خصوصاً در مورد اقلیتهای دینی موجود در مهد امرالله که به امر مبارک اقبال نموده‌اند تاکنون تحقیق دقیق بعمل نیامده و تاریخ مدونی موجود نیست، لهذا مساعی لازم بعمل آمد، تا نفوذ و پیشرفت امرالله را در جامعه پارسیان ایران در حد امکان تحقیق نموده و در این رساله بنظر خوانندگان عزیز برساند.

اهمیت اینگونه تحقیق‌ها مبتنی بر این است که آیات و الواح بیشماری از یراعه مقدس جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه خطاب بقدمای این امر اعظم نازل گردیده و چون شأن نزول الواح و مطالب مندرج در آثار الهی و درک مفاهیم آن غالباً منوط بدانستن منظور و نیت سؤال کنندگان بوده و عدم اطلاع از آن درک بسیاری از مفاهیم الواح را مشکل بل ممتنع می‌نماید، لذا شایسته است که مورخین و فضلالی امر بهائی در روشن نمودن زوایای ناشناخته تاریخ دیانت بهائی خصوصاً انطباق سؤالات سائلین با جوابهای نازل شده از مصدر امر الهی و بالاخره شأن نزول الواح

اهتمام لازم مبذول دارند تا این مهم که هرچه زمان بیشتر می‌گذرد و فاصله آن از صدر امرالله دورتر می‌گردد انجام آن مشکلتر و چه بسا غیرممکن می‌شود، بنابراین واجد اهمیت است که فی‌المثل مشخص گردد مانگچی صاحب سرپرست پارسیان ایران که در بغداد حضور حضرت بهاء‌الله مشرف گردیده و لوح غرائی از قلم جمال اقدس ابهی به افتخار وی نازل شده دارای چه مشرب و مرامی بوده است و اصولاً به دیانت بهائی ایمان آورده یا نه؟ و چه سؤالاتی از محضر مبارک نموده؟ و در چه تاریخی این وقایع بوقوع پیوسته است؟

مطالبی که در این کتاب بنظر خوانندگان عزیز می‌رسد با توجه به اوضاع و احوال زمان و در دسترس نبودن کتب و منابع مطالعه و مخصوصاً مشخص نبودن مخاطبین الواح که در کتب موجود اسم و عناوین و تاریخ صدور آن حذف گردیده، بصورت جامع و کامل امکان‌پذیر نگردید و در حقیقت مختصر مقدمه‌ایست بر آنچه باید تحقیق شود و برشته‌تحریر درآید. در اینجا لازمست از زحمات و کمک‌هایی که جناب آقای اردشیر سیستانی و سرکار بهیه خانم سفیدوش در تهیه و گردآوری اسناد و مدارک تاریخی نموده‌اند تشکر و سپاسگزاری نمایم.

با طلب عون و عنایت از درگاه حضرت احدیت

مؤلف

دفتر اول

وضع پارسیان ایران قبل از ظهور دیانت بهائی

پس از حمله اعراب به ایران و انقراض حکومت ساسانیان، پارسیان که مقهور و مغلوب تازیان شده بودند بتدریج دیانت اسلام را قبول نموده و بجرگه مسلمین درآمدند. ولی این مقهوریت موجب از بین رفتن تمدن و فرهنگ ایرانی نگردید بلکه ایرانیان بتدریج افکار و عقاید خود را در مذهب رسوخ دادند. و بطوریکه ملاحظه می گردد بعدها اغلب دانشمندانی که عرب نامیده شدند در واقع ایرانیانی بودند که کتب خود را بزبان عربی نوشته اند و فرهنگ و تمدن ایرانی را در قالب معارف اسلامی به اعراب عرضه نموده اند. بطوری که در تواریخ مذکور است پس از کشته شدن یزدگرد سوم در سال ۲۱ هـ ق مدتها پارسیان در گوشه و کنار ایران مقاومت می کردند، چنانکه تا زمان خلافت منصور عباسی (۱۵۷ - ۱۱۴) هـ ق اعراب قادر بر تسلط بر طبرستان (مازندران کنونی) نگردیدند.

بهرصورت در اثر فتوحات اعراب کلیه ممالک خاورمیانه و شمال افریقا و قسمتی از اسپانیا یکی پس از دیگری تحت تسلط تازیان قرار گرفت و در نتیجه دیانت اسلام جایگزین ادیان موجود در این اقالیم گردید و زبان عربی زبان رسمی اقوام مغلوب شد.

در ایران نیز زبان عربی بجای زبان پهلوی معمول و رایج نمودند، ولی با تمام فشارها و سخت گیریها، فرهنگ ایران زمین مقهور اعراب نگردید، و زبان فارسی بجای خود باقی ماند و ایران تنها مملکتی است که زبان خود را پس از تسلط تازیان حفظ نموده است.

بطور خلاصه در گیر و دار یورش تازیان به ایران و فشارهایی که بر پارسیان وارد نمودند زردشتیان به چند دسته تقسیم شدند.

۱ - کسانی که اسلام را پذیرفتند ولی تسلط اعراب را قبول ننموده و کوشیدند تا تسلط سیاسی و فرهنگی اعراب را از ایران براندازند و این دسته از ایرانیان بودند که نهضت هائی از قبیل قیام ابومسلم خراسانی و بابک

خرم‌دین را برپا نمودند و بالاخره موفق گردیدند فرهنگ ایرانی را با عقاید اسلامی تلفیق نموده و در قالب افکار ایرانی و زبان فارسی بر دیگران عرضه کنند.

۲ - دسته دیگر کسانی بودند که ترک یار و دیار را بر ترک دین و آئین خود ترجیح داده و ابتدا در سال ۱۲۰ یزدگردی (۱۳۰ شمسی) از مرکز کهستان به سوی هرمز حرکت و راه هندوستان را در پیش گرفتند و بعد از مدتی در جنوب سند (نقل از تاریخ پهلوی و زردشتیان ص ۴۱۸) و مغرب کراچی مستقر گردیده و بنگهداری آتش مقدس و اجرای مراسم و آئین خود پرداختند، این دسته از مهاجرین به پارسیان هندوستان و یا شهنشاهیان معروفند که با پارسیان ایران که بنام گروه باستانیان مشهورند، در نگهداری تقویم و بعضی فروعات دیگر اختلاف دارند.

۳ - جمعی دیگر از ایرانیان زردشتی در میهن خود باقیمانده و بناکامی تن در داده و سختی‌ها را تحمل نموده و آئین نیاکان و خانه آباء و اجدادی خود را ترک نگفتند و پس از درگیریهای زیاد، آن عده معدودی که باقی ماندند در گوشه و کنار ایران متفرق شدند تا اینکه در سال ۹۹۴ یزدگردی (۱۶۲۵) میلادی شاه‌عبّاس صفوی جمع کثیری از زردشتیان را از گوشه و کنار ایران به اجبار به اصفهان کوچانیده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام گبرآباد یا گبرستان وصل بجلفای اصفهان اسکان داد.

حتی بعضی از فضلا و دانشمندان زردشتی را که در یزد و کرمان ساکن بودند بزور به اصفهان برد، برخی از سیاحان اروپائی بتفصیل در مورد گبرآباد و وضع زردشتیان در سفرنامه‌های خود مطالبی آورده‌اند.

جهانگرد رومی موسوم به پیر دو لاوال در نامه مورخ ۸ دسامبر ۱۶۱۷ میلادی شرح مبسوطی از بیعدالتی و مظالم وارده بر زردشتیان درج نموده و متذکر می‌گردد که بینوایان مسلمان نسبت به آنها (زردشتیان) توانگر محسوب می‌شوند. (۱).

مادام منانت فرانسوی از قول دالبر که در سال ۱۶۶۵ میلادی به ایران سفر کرده است راجع به گبرآباد می‌نویسد:

زردشتیان بسیاری از نقاط مختلف ایران قبل از اینکه در گبرآباد پناه

یابند نابود گردیدند. (۲).

جهانگرد دیگری بنام ژین چاردین که بین سالهای ۱۷۱۳ - ۱۶۴۳ میلادی بجهانگردی مشغول بوده راجع بمشاهدات خود از زردشتیان ایران و گبرآباد می نویسد:

شمار اندکی از پارسیان باقی هستند، این ساکنین باستانی ایران که به آئین نیاکان خویش وفادار مانده اند بواسطه تعقیب نابود گشته و دهات بیشماری در جنوب اصفهان که منزل و مأوای آنان بود در جنگهای داخلی ویران و عده معدودی از بازماندگان به اطراف یزد و کرمان پناه بردند این جماعت بقدری بینوا هستند که در روز تاجگذاری پادشاه خود قادر بفرستادن هدیه برای سلطان خود نبودند. (۳)

در دوران صفویه زردشتیان کرمان را نیز در بیرون دروازه شهر بنام گبرمحلہ مسکن دادند و زردشتیان برای خود خانه و بازار و در مهر و آتش و رهرام ساختند و در آن محلہ زندگی می کردند تا اینکه در حملہ محمود افغان در سال ۱۷۲۰ میلادی گبرمحلہ بتصرف قوای افغان درآمد و محمود افغان شروع بقتل و غارت نمود و گبرمحلہ را ویران کرد (خرابه های گبرمحلہ هنوز کم و بیش باقی است) بقیه زردشتیان که تعداد آنها حدود دوازده هزار نفر بود با حالی پریشان بداخل حصار شهر پناه بردند که در آنجا نیز مورد حملہ و تجاوز اشرار و الواط کرمان قرار گرفتند، بطوری که مالک جان و مال و ناموس خود نبودند و هریک از اهالی هر نوع ظلم و تعدی که اراده می نمود به آنان روا می داشت.

همچنین در هجوم اشرف افغان در سال ۱۱۴۱ هـ ق برای تسخیر یزد اشرف افغان ابتدا تفت را بتصرف درآورد و فرمان قتل عام صادر نمود و گروه زیادی از زردشتیان نیز در آن گیر و دار از دم شمشیر گذشتند.

بطوری که برخی از مورخین نوشته اند قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جمعیت زردشتیان ایران حدود سه تا پنج میلیون نفر تخمین زده می شد و از آن ببعد ظرف یک قرن و نیم تسلط قاجارته بر ایران تعداد زردشتیان بسرعت عجیبی رو بکاهش گذاشت، بطوری که در زمان ورود مانکجی صاحب به ایران (۱۸۵۴) میلادی آمار دقیق زردشتیان ایران جمعاً ۷۷۱۱ نفر بوده است. (۴)

استاد بهروز در مورد ستم وارده بر زردشتیان در زمان شاه عباس می نویسد:

ترویج این افکار (افکار حکمت شرقی و پهلوی) با آنکه هزارسال از خاموشی آن می گذشت باعث گردید که شاه عباس عدّه زیادی از صاحبان و زردشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زردشتی را در یک شب قتل عام کردند و این اقدام به فتوای علماء و فرمان وی انجام گردید. یکی از علل این قتل عام مربوط به دختری از زردشتیان بود که به اجبار بحرم سلطان اهداء شده بود و پس از مدتی که دختر مذکور برای دیدار پدر و مادر بخانه خود می رود افراد خانواده او را برشوم می کنند (برشوم نوعی غسل تطهیر است مانند غسل تعمید نزد مسیحیان) و این عمل بر سلطان گران آمد و موجب صدور قتل عام و کشتار بیرحمانه گردید. که در اثر شورش بقیه زردشتیان از اصفهان بسوی یزد و کرمان فرار کردند. (۵)

وضع زردشتیان در دوران حکومت قاجاریه بمراتب بدتر و سخت تر گردید و زردشتیان در کمال ذلت و مسکنت زندگی می کردند و هر طبقه از اصناف و برزگران دارای لباس و عمامه مخصوص بودند که بوسیله آن شناخته می شدند.

رنگ لباس زردشتیان نخودی و سفید بود و حق نداشتند لباس نو و رنگین بپوشند و مخصوصاً کلاه بر سر گذارند. لباس سیاه مخصوص مسلمانان بود. روزهای بارانی زردشتیان حق نداشتند از خانه خود خارج شوند و از کوچه و بازار عبور نمایند زیرا در اثر تماس به گمان مردم عامی موجبات نجس شدن مسلمانان را فراهم می نمودند. اقلیت زردشتی و کلیمی نمی توانستند پای برهنه از بازار عبور نمایند زیرا در اثر آبیاشی کف بازار و تماس آن با پای فرد کافر زمین بازار نجس می شد.

خانه زردشتیان باید طوری ساخته می شد که نه تنها بلندتر از خانه مسلمین نبوده و به آن مشرف نباشد، بلکه آفتاب بطور مستقیم در آن نتابد و غالباً بصورت چهارصفه و محصور و بدون نور و حرارت ساخته می شد. ساختن و استفاده از بادگیر در خانه زردشتیان ممنوع بود (بادگیر برجی بود که

بتناسب در بالای خانه‌ها ساخته می‌شد و از هر طرف باد می‌وزید هوای خنک را به داخل اطاقها هدایت می‌کرد و در گذشته بمنزله نوعی کولر مورد استفاده مناطق گرمسیر بود). زردشتیان حق نداشتند وسیله کوزه آب را از آب انبار عمومی بخانه خود ببرند و الزاماً می‌باید از مشربه که ظرفی است مسی و یا قرابه شیشه‌ای استفاده می‌نمودند زیرا ترشحات کوزه موجب نجاست مسلمین می‌شد و بدین ترتیب شخص کافر از نوشیدن آب خنک نیز محروم می‌گردید.

درهای ورودی خانه‌های زردشتیان یک‌لنگی بود تا خانه زردشتیان مشخص باشد و از خانه‌های مسلمین تمیز داده شود.

زردشتیان حق نداشتند در کوچه و بازار بر الاغ و استر سوار شوند و هرآینه یک نفر مجوس بر الاغی سوار بود بمحض دیدن یک نفر مسلمان بایستی بعنوان احترام از الاغ خود پیاده گردد، در غیر اینصورت مورد ضرب و شتم مسلمین قرار می‌گرفت.

اریاب کیخسرو شاهرخ نماینده زردشتیان در مجلس شورای ملی در یادداشت‌های شخصی خود می‌نویسد:

در یزد تا سال ۱۳۰۲ شمسی در باره سواری بر اسب و الاغ سختگیری می‌شد، با مطالعه نامه‌های رسیده ملاحظه نمودم یکنفر پارسی بنام پستنچی که از سوی پارسیان بمبئی مدیریت مدرسه کیخسروی یزد را عهده دار بود شکایتی بکنسول انگلیس در یزد نوشته و عنوان کرده است معاون او که یکنفر زردشتی ایرانی است در خارج از شهر سوار الاغ بوده و برای سرکشی بمدارس حومه شهر می‌رفته، مسلمین او را از الاغ بزیر آورده و کتک مفصلی زده‌اند. کنسول شکایت مزبور را بطهران فرستاده و در نتیجه بعرض رضاخان که سمت وزارت جنگ را داشت رسید. رضاخان فوراً تلگرافی دستور داد، در یزد زردشتیان را مجبور بسواری کنند و هرکس مخالفت نماید بشدت تنبیه شوند، با این اقدام علمای یزد شروع بمخالفت نمودند و مدتی سواری موقوف گردید، ولی در شرفیابی مجدد امیر لشکر جنوب رضاخان دستور داد بلادرنگ دستورات اولیه را اجرا و مخالفین را از یزد تبعید کنند و بدین ترتیب این غائله

دریافت جزیه از زردشتیان

جزیه نوعی مالیات بود که از کفار منجمله زردشتیان وصول می گردید، در آیه ۲۹ سوره توبه در قرآن کریم آمده است :

قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون

(با کسانی که بخدا و روز بازپسین ایمان نیاورده، چیزهایی را که خدا و رسولش حرام شمرده حرام نمی دانند و بدین حق نگرویده اند، از کسانی که کتاب آسمانی بر آنها نازل گشته، بچنگید تا آن هنگام که بدست خویش با ذلت و تواضع جزیه بپردازند در حالیکه در برابر اسلام خاضعند) (ترجمه قرآن کریم) طبق آیه شریفه فوق از زمان تسلط اعراب بر ایران زردشتیان موظف بودند یا بدین اسلام مشرف شوند و یا اینکه جزیه بپردازند. اما در دوران صفویه و رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران این دو شرط بصورت یا اسلام یا اعدام تبدیل گشته بود، ولی در دوران حکومت قاجاریه مجدداً دریافت جزیه معمول شد.

در آیه شریفه تصریح گردیده شرط پرداخت جزیه از طرف کفار آنستکه با توانائی نسبت به پرداخت آن اقدام نمایند، ولی بطوری که مؤرخین گواهی می دهند در ادوار مختلفه دریافت جزیه با ظلم و جور مأمورین وصول و عدم توانائی پرداخت کنندگان توأم بوده است. بطوری که در اکثر اوقات فقرا و مستمندان در اثر عدم استطاعت مجبور گردیده اند که برای خلاصی از پرداخت جزیه و رنج فقر و فلاکت مسلمان شوند.

آخرین رقم جزیه سالانه مبلغ نهصدتومان برای زردشتیان یزد و چهل و پنج تومان برای زردشتیان کرمان بوده که ضابطین و حکام در موقع وصول حقوق خود را بطور دلخواه بر آن می افزودند و بعنف و اجبار از رعایا دریافت می کردند.

ظلم و جور جدید الاسلامها

اگر یکنفر زردشتی از روی هوی و هوس و یا در اثر اذیت و آزار مسلمان می‌شد، ارث هفت طبقه از وراث و حتی سایر منسوبان را بزور گرفته و بشخص جدید الاسلام می‌دادند. بدین ترتیب زردشتیان هیچگونه امنیت و تسلطی بر اموال خود نداشتند و در نتیجه ظلم و جور وارده از طرف جدیدالاسلامها بمراتب بیشتر از مسلمین و حکام و ضابطین بود.

کنت دوگوبینو فرانسوی که در سالهای ۱۸۵۸ - ۱۸۵۵ میلادی در ایران بوده در سیاحت نامه خود می‌نویسد:

زردشتیان در ایران بوضع اسفناکی می‌زیستند و علت آن محرومیت‌های کلی و فشار و ستمی بود که مسلمانان و یا جدیدالاسلامها بر آنها وارد می‌کردند، این جدیدالاسلامها از نزدیکان زردشتیان بودند که بیشتر آنها را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و برآستی جماعت زردشتی به پرتگاه نیستی نزدیک شده بودند.

کشیش مسیحی بنام ناپیر مالکم که پنجسال در یزد بوده می‌نویسد:

ظلمهای فاحشی مانند جزیه، پوشیدن لباس کهنه، سوار نشدن بر چارپایان و نساختن خانه‌هایی که بلندتر از منازل مسلمین باشد بر زردشتیان می‌رفت و اگر یکنفر زردشتی وفات می‌یافت کلیه متروکات منقول و غیرمنقول او به جدیدالاسلامی که از خویشاوندان او بود می‌رسید و فرزندان زردشتی او از ارث و حتی خانه مسکونی محروم می‌شدند. (۶)

انتظار ظهور سیوشانس یا موعود آخرالزمان

در شرایط و احوالی که مختصراً شرح داده شد زردشتیان در دوران ۱۲۰۰ ساله تسلط فرهنگ تازی و اسلامی بر ایران همواره منتظر ظهور موعود مزدیسنا بودند و اعتقاد داشتند که در آخرالزمان حضرت سیوشانس و شاه بهرام ورجاوند ظهور خواهند نمود. سیوشانس دارای فرکیانی است و غذایش از سرچشمه مینوی است، درمان کلیه دردهای جهان در دست اوست و از پیکرش چنان نوری پرتوافکن شود که جهات ششگانه بسیط زمین را نورانی نماید. روز ظهورش روز رستاخیز است، آنگاه مردمان برخاستن آغاز

کنند، جهان خوش و خرم شود و فیوضات الهی بر روی زمین استقرار یابد.
و در اوستا مذکور است:

در آنوقت واپسین سیوشانس ظهور خواهد کرد و تازگی جهان را تکمیل
نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را از بن خواهد کند و همه روانان
تیره کاران را از دوزخ بیرون آورده پاک خواهد نمود، و روانان کرفه کاران
برخواستند و رستاخیز واپسین بوقوع خواهد پیوست. از آن پس دنیا دوره
از نو گرفته همیشه تازه و تهی از آزار و آسیب خواهد ماند. جمیع
ارواح را بنوازش تن واپسین که جسم جدید باشد ممتاز خواهد فرمود و
من بعد دائماً خرم و شادان خواهد زیست.

آن زمان سیوشیانت گیتی را تازه خواهد نمود و دیگر کهنه نشده و
نخواهد مرد، و هرگز نفرسوده ابداً نخواهد پوسید، و ابدالآباد زنده و
فزاینده و کامروا بوده، مردگان برخاسته زندگی و بيمرگی فرارسیده جهان
بکام جهان آفرین خواهد شد. (۷)

در زامیاد یشت پیروان دیانت حضرت زردشت در دعاهاى پنجگانه خود در
شبانه روز از درگاه خداوند درخواست می کنند که آنانرا بروز ظهور موعود
رسانیده و بشناسائی حضرت سیوشانس موقت بدارد. و در موقع خواندن نماز
آیات مبارکه اوستا را بشرح زیر تکرار می کنند.

ای دانا اورمزد همی باد تندرستی و نیکی و خرمی تا این دین را
بسیوشانس برسانم .

و در نیایش روزانه در اورمزدیشت می خوانند.

از بدی دور دار و بخوبی برسان، سروش پاک را بفریاد ما برسان ای
دانا اورمزد، همی باد نیکی و فراخی نعمت تا این دین را بسیوشانس
رسانم .

و در ورهرام یشت می خوانند.

ورهرام خدا نور داده را پرستش می کنم.

و تا آخر آیه که می فرماید:

نسل مرا پاک گردان که تا ظهور سیوشانس پاک و نیکو بمانند.

در یسنای ۵۹ فقره ۲۸ آمده است :

به بهرام آفریده مزدا درود می فرستم و به سیوشانس پیروزگر درود می فرستم.

طبق بشارات و وعده های مذکور زردشتیان اعتقاد داشتند پس از تحمل ظلم و جور بالاخره موعود آخرالزمان ظهور نموده ایران و جهان را از پلیدی های اهریمن نجات خواهد داد. زیرا در کتاب دینکرد صفحه ۱۸۵ آمده است: چون هزارو دویست و اندی سال از تازی آئین بگذرد هوشیدر به پیغمبری برانگیخته شود.

و در کتاب دساتیر آمده است:

اگر ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزانم از کسان تو کسی را و آب و آئین به او رسانم و پیغمبری و پیشوایی را از فرزندان تو برنگیرم. و به این روایت از حضرت زردشت یقین داشتند که در کتاب دبستان المذاهب از قول آن حضرت می گوید:

پس از غلبه تازیان بر پارسیان و پریشانی بهدینان خداوند در ایران بزرگی از نژاد کیان برانگیزد تا جهان را از خاور تا باختر به یزدان پرستی گرد آورد.

بنابراین بشارات زردشتیان هزارو دویست و اندی سال در برابر ظلم و ستم اعراب و مهاجمان و حکام و ضابطین مقاومت نموده و با اعتقاد بظهور سیوشانس و منجی ایران امیدوار بودند که شوکت و عظمت ایران باستان تجدید شود و شاه بهرام ورجاوند با فرکیانی ایران و ایرانیان را معزز و مفتخر نماید. و اختر ایرانیان چنان بدرخشد که از خاور تا باختر را روشن و منور نماید. و با توجه به علائم و وعده هائی که در کتب مقدسه زردشتیان آمده است سیوشانس از تخمه حضرت زردشت و ایرانی نسب و موعود کلی الهی است. مطلع این کوکب لامع مشرق زمین و کشور مقدس ایران است.

از علائم ظهور آن حضرت باریدن ستارگان از آسمان است، حضرت شاه بهرام ورجاوند ندای خود را از روم بلند خواهد نمود، و با ظهور آن حضرت روز رستخیز محقق می گردد و درمان کلیه دردهای جهان در دست اوست.

زمان ظهور سیوشانس بنوشته کتاب گلدسته چمن آئین زردشت تألیف و ترجمه ماسترخدابخش در سال ۱۲۶۵ یزدگردی چنین آمده است:

واقعهٔ آخرشدن دنیا معاصر دورهٔ حاضر خواهد بود، در آن وقت واپسین سیوشانس ظهور خواهد کرد و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمنی را از بن خواهد کند....

زردشتیان در اواخر حکومت قاجاریه منتظر ظهور موعود و حضرت شاه بهرام ورجاوند بودند و طوری بر این مسأله یقین داشتند که دستور تیرانداز مؤید بزرگ زردشتیان یزد با جلال الدوله حکمران یزد شرط بندی نمود که حد اکثر تا سی سال دیگر از زمان ستاره باران شاه بهرام ظهور خواهد نمود، که البته چون علائم ظاهری مورد نظر دستور تیرانداز به وقوع نپیوست در شرط بندی بازنده شد. و در حقیقت این وقایع در زمانی بود که ندای اسم اعظم از ایران بلند گردید و علم وحدت عالم انسانی و صلح عمومی برافراشته شد. (۸)

ظهور دیانت مقدس بهائی

در سال ۱۲۶۰ هـ ق (۱۸۴۴) میلادی حضرت باب که با توجه بعلائم و بشارات وارده در کتب مقدسهٔ زردشتیان هوشیدر ماه بودند در شهر شیراز اظهار امر فرموده و خود را مبشر ظهور حضرت بهاء الله و شاه بهرام ورجاوند معرفی نمودند. پس از آن در سال ۱۲۶۹ هـ ق (۱۸۵۳) میلادی حضرت بهاء الله که مظهر ظهور کلی الهی و شاه بهرام موعود هستند از طرف اهورامزدا برسالت مبعوث و دیانت جهانی بهائی را تأسیس فرمودند. با طلوع آفتاب امر الهی که کلیهٔ ذرات وجود را به پرتو انوار خود روشن و منور نموده و مقارن با ظهور جمال اقدس ابهی استخلاص و آزادی زردشتیان از ظلم و ستمی که دوازده قرن متمادی ادامه داشت شروع گردید و با وقایعی که بوقوع پیوست عزت پاریسیان ایران بتدریج تجدید شد.

۱- مقارن با ظهور حضرت بهاء الله و بعد از دوازده قرن و اندی انجمن اکابر صاحبان هندوستان بیاد پاریسیان ایران افتاد و در سال ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵۴) میلادی شخصی بنام مانگجی صاحب را مأمور سرپرستی و رفع مظالم وارده بر پاریسیان ایران نمود.

۲- با اقداماتی که بعمل آمد در سال ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲) میلادی با صدور فرمانی از طرف ناصرالدین شاه دریافت جزیه از زردشتیان ملغی گردید.

۳ - با اقدامات مانکجی صاحب پنجایت (انجمن) زردشتیان یزد و کرمان تشکیل شد ولی از نظر حکومت رسمیت نداشت، تا اینکه با پیگیری‌های کیخسروجی خانصاحب در سال ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۹۲) میلادی با صدور فرمانی از طرف ناصرالدین شاه انجمن ناصری زردشتیان رسماً تشکیل گردید و احوال شخصیه زردشتیان برسمیت شناخته شد.

۴ - در سال ۱۳۲۴ هـ ق (۱۹۰۶) میلادی پس از صدور فرمان مشروطیت وسیله مظفرالدین شاه و با وجود اینکه دیانت اسلام حضرت زردشت را پیغمبر صاحب کتاب نمی‌داند و بحسب ظاهر اسمی از حضرت زردشت در قرآن کریم نیامده است، اقلیت زردشتی را به رسمیت شناخته و یک کرسی در مجلس شورایملی برای نماینده زردشتیان اختصاص دادند.

۵ - پس از استقرار رضاخان به تخت سلطنت ایران کلیه آثار و علائم ایران باستان تجدید شد و کلمه پهلوی بعنوان نام خانوادگی سلسله پادشاه حاکم بر ایران انتخاب شد. سال قمری بسال شمسی تبدیل و اسامی ماههای باستانی بعنوان تقویم رسمی کشور انتخاب گردید و کلیه آثار ایران باستان که در اثر مرور زمان از بین رفته بود تجدید شد که شرح آن مفصلاً در تاریخ معاصر درج گردیده است.

این آثار و علائم طوری بمنصه ظهور رسید که بعضی از زردشتیان که ناظر بظواهر امر بودند ظهور رضاخان و سلسله پهلوی را ظهور سیوشانس پنداشتند، چنانکه در کتاب تاریخ پهلوی و زردشتیان صفحه ۲۹ چنین عنوان شده است:

بناچار جا دارد که ایرانیان بویژه زردشتیان که بازماندگان عصر اوستائی می‌باشند از پهلوی اول و جانشینانش بنام سیوشانتی که سالیان دراز در آرزوی روی کارآمدنش بودند و همه روزه در نیایش تندرستی چندبار از آن به نیکی نام می‌بردند یاد نمایند.

۶ - بالاخره زردشتیان و پارسیان ایران بعنوان اصیل‌ترین و نجیب‌ترین قوم آریائی و ایرانی بجهانیان معرفی گردیدند.

این بود نمونه‌ای از وعود الهیه که حضرت زردشت به آن وعده فرموده بود و در زمان ظهور شاه بهرام ورجاوند تحقق یافت.

حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در مناجات مبارک :
پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی .
می فرمایند :

... روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان
در زیر روپوش، باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار، چشمه
شیرینش شور گشت و بزرگان نازنینش آواره و دریدر هر کشور دور،
پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک، تا آنکه دریای بخششت بجوش
آمد و آفتاب دهش در دمید، بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر
بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید، کشور بجنبید و خاکدان
گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت . جهان جهانی تازه شد و
آوازه بلند گشت، دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه
و آهنگ همدم شدند، هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست بیدار شو
بیدار شو ...

دفتر دوم

پیشگامان پارسی نژاد که در عهد اعلی و عهد ابهی بشرف
ایمان فائز گردیدند

جناب سهراب کاوس

اولین مؤمن زردشتی بحضرت نقطه اولی

در شعبان سال ۱۲۶۰ هـ ق (۱۸۴۴) میلادی که قریب چهارماه از اظهار امر
گذشته بود حضرت باب به اتفاق ملامحمد علی قدوس و غلام باوفای
آنحضرت برای انجام مناسک حج که در آن سال حج اکبر بود بمکه عزیمت
فرمودند و در مکه و مدینه ندای الهی را بسمع حجاج و نفوس مهمه‌ایکه از
سراسر دنیای اسلام برای شرکت در حج اکبر اجتماع نموده بودند رسانیدند،
بطوریکه این خبر بگوش کلیه حجاج رسید و هریک پس از خاتمه مناسک حج
به اوطان خود مراجعت نموده و ظهور سیدی نورانی و جوان با صفات و اخلاق
ملکوتی را که داعیه قائمیت و باییت داشت بگوش هم‌وطنان خود رسانیدند
یکی از زائران بیت‌الله جناب حاج محمدرضا فرزند حاج رحیم معروف به
مخمل‌باف از تجار معتبر کاشان بود که در دوران انجام مناسک حج بزیارت
حضرت باب نائل و شیفته جمال و جلال و نورانیت آنحضرت شده بود و هر
لحظه بمیزان ارادتش می‌افزود تا اینکه در مدینه بحضور مبارک مشرف و از
حقیقت حال آگاه گردید و بطراز ایمان بآنحضرت مرتین شد.

حاج محمدرضا مخمل‌باف در مراجعت بکاشان در نهایت انجذاب و اشتعال با
مؤمنین و محبین بحضرت باب مأنوس و مألوف گردید و بدون رعایت حکمت
رفت و آمد و القاء کلمه می‌کرد. علمای متعصب کاشان برآشفتنند و حکومت
را به اذیت و آزار او تشویق نمودند. حاکم وقت که خود مترصد چنین فرصتی
بود مأمورین خود را فرستاد و حاج محمدرضا را دستگیر نمودند و
بدارالحکومه آوردند. پس از بازجویی لازم بدستور علماء او را بفلک بستند و
چوب زیادی زدند، سپس اموال او را غارت نموده و خودش را سر و رو آلوده
واژگونه بر درازگوشی سوار نموده با تار و طنبور در کوچه و بازار گردانیدند و

مردم بر سر و صورتش آب دهان انداخته لعن و نفرین نمودند و با فحش و ناسزا و سنگ و چوب جسم و جانش را آزار نموده به تصور خود کسب ثواب می کردند.

در این هیاهو و احوال سهراب کاوس که در کنج کاروانسرا بکسب و کار مشغول و از همه جا بی اطلاع بود از حجره خود بیرون دویده و چگونگی احوال را جویا شده و پرسید آیا این شخص همان حاج محمدرضا ولد حاج محمّد رحیم است؟ گفتند آری. سهراب کاوس چون بر احوال حاج محمدرضا از نظر دیانت و امانت و سلامت نفس آگاهی داشت متعجب گردید و اظهار نمود، حاج محمدرضا با چنین احوال و کمالاتی که دارد هرگز اشتباه نمی کند و بی جهت خود را به این شناخت و قباحت نمی کشد، محققاً حقیقت بزرگی در کار است. و این امر موجب گردید که در مقام تحقیق و تفحص برآید و پس از جستجو از حقیقت امر آگاه گردید و ایمان آورده و در سلک مؤمنین بحضرت نقطه اولی درآمد. او اول شخص مؤمن از نژاد پارسی است و همان شخصی است که در مقاله شخصی سیاح نیز بعبارت زیر از او یاد شده است. **قوله الاحلی :**

چنانچه روایت کنند که شخص بابی در کاشان اموالش بتاراج رفته خانمانش پراکنده و پریشان... عریان نمودند و تازیانه زدند و محاسنش را بیالودند و بر درازگوشی واژگونه سوار و در کوچه و بازار بمنتهای آزار با طبل و شیپور و تار و طنبور بگردانیدند، و شخص گبری درکناری درگوشه ریاطی افتاده و ابداً از جهان و جهانیان خبری نیافته و چون های و هوی مردمان بلند شد بکوچه شتافت و چون ازجرم مجرم و سبب تشهیر و تعذیب بر وجه تفصیل مطلع گشت به جستجو افتاد و درهمان روز در زمرة بایبان داخل گشت و گفت همین اذیت و تشهیر برهان حقیقت و عین دلیل است.

بنابراین سهراب کاوس و یا سهراب پورکاوس اولین فرد مؤمن بحضرت نقطه اولی بوده و به شرحی که گذشت بجرگه بایبان وارد گشته است (۱).

با جستجوهای که بعمل آمد شرح حال و تاریخچه بیشتری از جناب سهراب کاوس در نوشتجات قدمای پارسی بدست نیامد، ولی آنچه مسلم است

جناب سهراب کاوس در سالهای ۱۲۶۰ هـ ق (۱۸۴۴) میلادی بی‌بعد در کاشان بتجارت مشغول بوده و در همان دوران یا اندکی بعد جناب مهربان کاوس که احتمالاً برادر او و جناب کیخسرو خداداد که با وی منسوب بوده بکاشان رفته و متفقاً بتجارت مشغول گردیده‌اند (۲).

پس از اظهار امر حضرت بهاء الله ندای شاه بهرام ورجاوند را لبیک گفته و بغیل مؤمنین جمال اقدس ابهی پیوسته‌اند. شرح حال جناب کیخسرو خداداد و جناب مهربان کاوس در صفحات بعد بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

مانکجی صاحب

مانکجی پور لیمجی پور هوشنگ هاتریا، ملقب به درویش فانی از دانشمندان و عارفان زردشتی در قرن گذشته بوده که در استخلاص زردشتیان ایران متحمل زحمات زیادی گردیده‌است صاحب تاریخ کرمان که در سال ۱۲۶۸ هـ ق (۱۸۶۹ میلادی) بدستور مانکجی شرح حال ویرا برشتهٔ تحریر درآورده‌است چنین می‌نویسد:

مانکجی صاحب که اسلاف وی از زردشتیان ایران بوده و در دوران صفویه بهندوستان هجرت نموده‌اند در سال ۱۲۳۰ هـ ق (۱۸۱۳) میلادی در قصبهٔ موراسومالی از توابع بندر سورت در هندوستان متولد گردید. در دوران کودکی با مطالعهٔ تاریخ ایران باستان همواره به ایران که مرز و بوم نیاکانش بود عشق می‌ورزید و آرزو داشت روزی بتواند به ایران سفر نموده و از نزدیک بیدار ایرانیان پارسی نائل گردد.

در دوران جوانی از هرکس که از ایران اطلاعاتی داشت از وضع آن مرز و بوم سؤالاتی می‌نمود و علاقمند بکسب اطلاعات دقیقی راجع به ایران بود. در سن ۱۴ سالگی بخدمت دولت انگلیس درآمد و شغل وی تحویلدار و صندوقدار وجوهی بود که بمصرف قشون می‌رسید و در دوران خدمت بنقاط مختلف هندوستان و بعضی بلاد افغانستان سفر نمود و ضمن انجام وظیفه بسیر و سیاحت می‌پرداخت ولی هیچگاه فکر ایران و مسافرت به ایران از نظرش محو نمی‌گردید.

پارسیان هند که اغلب تمکنی داشتند بفکر افتادند که کسی را برای سرپرستی

زردشتیان ایران و حفاظت آنان گسیل دارند و برای این امر داوطلب خواستند. تا اینکه مانکجی صاحب با توجه به آرزویی که داشت و ضمناً مردی مبرز و جهاننیده و مدتی را در سلک قشون گذرانده بود حاضر برای اینکار شد و در ۳۱ مارس ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۷۱) هـ ق عازم ایران گردید. قبل از عزیمت، مانکجی صاحب مقصود خود را با اولیای دولت انگلیس در میان گذاشت و در نتیجه از طرف مقامات مسئول سفارشنامه‌هایی برای نمایندگان دولت انگلیس در بوشهر و بغداد و همچنین سفارشنامه‌های دیگری برای مأمورین انگلیسی مقیم اسلامبول و طهران دریافت نمود که در معرفی‌نامه‌های مذکور توصیه شده بود صاحب را از خود دانسته و ضمن کمک و حمایت در کلیه امور با او همکاری کنند. در نتیجه مانکجی صاحب از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی عازم ایران شد و به تمثیت امور زردشتیان پرداخت. مانکجی صاحب در حدود سال ۱۲۷۲ هـ ق (۱۸۵۶) میلادی حضور ناصرالدین شاه سلطان ایران شرفیاب شد. ناصرالدین شاه از وضع پارسیان هندوستان سؤال نمود و همچنین مانکجی از ناصرالدین شاه تقاضا کرد مالیاتی که بعنوان جزیه از زردشتیان یزد و کرمان دریافت می‌شود، از مالیات عمومی و حقوق دیوانی مجزا و تفکیک نمایند و ضمناً از جمع مالیات جزیه زردشتیان یزد و کرمان که سالانه ۹۴۵ تومان بود یکصد تومان تخفیف گرفت و مقرر گردید بقیه آن هرساله در طهران از طرف انجمن پارسیان هندوستان پرداخت شود. بدین ترتیب از فشار فوق‌العاده‌ایکه از طرف مأمورین حکومت برای وصول این مبلغ باضافه مبالغ زیادی حق‌الوصول تحمیل می‌گردید کاسته شد.

(توضیح آنکه در آن دوران درآمد یک کارگر و یا برزگر ماهیانه ده تا پانزده ریال بود که با نهایت زحمت و مشقت تحصیل می‌نمود و از این مبلغ بایستی مالیات جزیه باضافه حق و حساب و تعارفات مأمور وصول و حکام محلی را تأدیه می‌نمود)

هرچند مانکجی صاحب در سفر اول به ایران موفق به الغای جزیه نگردید ولیکن بار سنگین پرداخت آن را از دوش زردشتیان برداشت و مبلغ مذکور که معادل چهارهزار روپیه می‌شد هرسال از طرف انجمن پارسیان هندوستان بخزانة شاهی

پرداخت می‌شد. این رویه ۲۸ سال ادامه داشت. مانکجی صاحب حدود پنجسال و نیم در طهران اقامت نمود و در این مدت ضمن کار و تجارت بمطالعه در فلسفه و عقاید و ادیان دیگر می‌پرداخت و چون بهره‌ای از خواندن و نوشتن فارسی نداشت و فقط زبانهای انگلیسی و گجراتی را بخوبی می‌دانست، برای مطالعات و نگارش در زبان فارسی از محرر و منشی‌های مختلف استفاده می‌کرد و در جمع‌آوری کتب و رسائل سعی بلیغ مبذول می‌داشت و هرکه را قادر بر انشاء و تحریر می‌یافت به تألیف کتابی می‌گمارد و در قبال آن کمکهای مالی بیدریغ و دستمزد کافی می‌پرداخت.

مسافرت دوم به ایران

مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هـ ق (۱۸۶۵) میلادی مجدداً از بمبئی به بندرعباس عزیمت نمود و پس از اقامتی کوتاه در کرمان عازم یزد گردید. در آن دوران هیچگونه مکتب و مدرسه‌ای برای اطفال و جوانان زردشتی وجود نداشت و بعضی از افرادی که به اهمیت سواد و خواندن و نوشتن واقف می‌شدند فرزندان خود را بصورت خانه‌شاگرد نزد افراد باسواد می‌گماشتند تا ضمن کار و خدمت مختصر سواد خواندن و نوشتن را از استاد خود بیاموزند و در حقیقت سواد محدود به خانواده‌ی دستوران و پیشوایان مذهبی بود. برای رفع این نقیصه مانکجی صاحب ۱۲ نفر از اطفال زردشتی را در کرمان انتخاب نمود و با خود به یزد آورد و بین افراد مستعد و باهوش یزد نیز ۲۰ نفر را برگزید و برای تحصیل بطهران آورد و آنها را در منزل خود سکونت داد و با استخدام معلمین فارسی و عربی و ترکی به تعلیم و تربیت جوانان مذکور پرداخت (۳).

بهرحال پس از خاتمه تحصیل اولین دسته از محصلین اعزامی بطهران در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۲) میلادی با استفاده از وجود استاد جوانمرد شیرمرد در شهر یزد مدرسه‌ای تأسیس نمود و در کرمان وسیله میرزا افلاطون اسکندر مدرسه زردشتیان کرمان را بنا نهاد. ولی ضدیت دستوران علیه مانکجی صاحب ادامه یافت و ضمن مخالفت‌هایی که می‌نمودند چند بار برای قتل وی توطئه کردند، یکمرتبه چاقوکشی را برای قتل او اجیر نمودند و بار دیگر

خواستند او را مسموم نمایند، که با معالجات بموقع بمقصد نرسیدند. حدود سال ۱۲۹۴ هـ ق (۱۸۷۷) میلادی جناب ابوالفضائل گلپایگانی پس از تصدیق امر مبارک و پنج ماه گرفتاری از زندان نایب السلطنه رهائی یافت و چون او را بمدرسه سابقش راه نمی دادند بناچار نزد مانکجی صاحب منشی و محرر گشت. مانکجی صاحب از وجود جناب ایشان برای تعلیم محصلین زردشتی و همچنین مکاتبات با مقامات مملکتی استفاده می نمود خصوصاً از معلومات ایشان برای الغای مالیات جزیه و مکاتبه با دربار و علماً بهره فراوانی برد.

تشریف مانکجی صاحب حضور حضرت بهاء الله

مانکجی صاحب در بغداد بحضور حضرت بهاء الله مشرف و از فیض حضور بهره مند شد. در دوران تشریف سؤالات زیادی از محضر مبارک نمود و از حقیقت امر آگاه گردید جناب رستم علیانی که در سال ۱۹۲۰ میلادی حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بوده نقل نموده است: روزی حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات حضوری فرمودند:

وقتیکه در بغداد در حضور حضرت بهاء الله مجلسی با حضور قریب به چهارصد نفر از شاهزادگان و علماء تشکیل شده بود، ناگهان مانکجی صاحب وارد آن مجلس شدند، حضرت بهاء الله قیام فرمودند و مانکجی صاحب را در صدر مجلس نشانیدند ... بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند «این فارسیان صدق محضند و آیت صدق و راستی و بسیار از پارسیان تمجید فرمودند» (۴) بهر حال مانکجی صاحب در دوران تشریف مورد عنایت و مکرمت فراوان قرار گرفتند. در مسافرت دوم به ایران مانکجی صاحب وسیله جناب ابوالفضائل گلپایگانی عریضه ای که متضمن سؤالاتی چند بود بمحضر جمال اقدس ابهی معروض داشت و در جواب لوح مهیمن و غرانی که بلوح مانکجی صاحب و یا لوح صاد معروف است در سال ۱۲۹۵ هجری در عکا نازل گردید که بلحاظ حکمت و رعایت مقتضیات به سؤالات ایشان در قالب کلیات به پارسی سره جواب فرمودند:

بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده ای را سزاست که به شبمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به ستاره های دانائی بیاراست و مردمان را ببارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی بآب زندگانی نامیده می شود، چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید. و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت، چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده، اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده، بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست از دامن شناسائی او کوتاه، هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه، پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد، اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان.

آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هرچه آشکار، نمودار دانائی او، همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها به او.

نامه شما در زندان به این زندانی روزگار رسید، خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود. سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم، امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند. اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و بدانائی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه

درد می‌دانند نه درمان می‌شناسند، راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را، بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد، بشتابید و بنوشید. هرکه امروز زنده شد هرگز نمیرد و هرکه امروز مرد هرگز زندگی نیابد.

در باره زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هردو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هردو می‌آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.

ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و به آن گرویدند و گروهی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند.

بگو ای پسران خاک یزدان پاک می‌فرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلایش پاک نماید و به آسایش رساند همان راه راه من است. پاکی از آلایش، پاکی از چیزهائی است که زبان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک باشد و آسایش هنگامی دست دهد که هرکس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید آنکه او آگاه این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی می‌بردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی‌ماندند، آسمان راستی را روشن تر از این ستاره‌ای نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید، اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ایدوست درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکشتر از این گوهر نبوده و نخواهد بود. ای پسران دانش چشم سر را پلک به آن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آرز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود. بگو ای مردمان تاریکی آرز و رشک روشنائی جان را بیوشاند، چنانکه ابر،

روشنایی آفتاب را. اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پر آزادی برآرد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهانرا تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنایی هویدا گشت تا کردارها دیده شود، و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی به آن مژده داده شد، اگر کردگار بخواهد دلهای مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید.

ای مردمان، گفتار را کردار باید، چه گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید.

دانای آسمانی می فرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده می شود و نرم آن بجای شیر، کودکان جهان از این بدانائی رسند و برتری جویند. زبان خرد می گوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید، منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنایی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا می فرماید: راه آزادی باز شده، بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان: سرپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار، براستی می گویم هرآنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست.

بگو ای مردمان، در سایه داد و راستی راه روید و در سرپرده یکتائی درآئید. بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آئینه است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید. امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید. بگو زبان گواه راستی من است او را بدروغ میالانید و جان گنجینه راز من است او را بدست آرز مسپارید، امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ایدوست چون گوش کمیاب است چندیست که خامه در کاشانه خود
خاموش مانده، کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و
پسندیده تر آمده.

بگو ای مردمان، سخن به اندازه گفته می شود تا نورییدگان بدانند و
نورستگان برسند شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی
درآیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند. ایدوست زمین پاک دیدیم، تخم
دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید بسوزاند یا برویاند. بگو
امروز به پیروزی دانای یکتا آفتاب دانائی از پس پرده جان برآمد و همه
پرندگان بیابان از باده دانش مستند و بیاد دوست خورسند. نیکوست
کسی که بیاید و بیاید.

ای ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فزادی و روحی و جسدی و
جسمی و عظمی و دمی و جلدی و آنک انت التّواب الرّحیم، و استغفرک
یا الهی باستغفار الّذی به تهتّ روائح الغفران علی اهل العصیان و به
تلبس المذنبین من رداء عفوک الجمیل. و استغفرک یا سلطانی باستغفار
الّذی به یظهر سلطان عفوک و عنایتک و به یستشرق شمس الجود و
الافضال علی هیکل المذنبین و استغفرک یا غافری و موجودی
باستغفار الّذی به یسرعنّ الخاطنون الی شطر عفوک و احسانک و یقومنّ
المريدون لدی باب رحمتک الرّحمن الرّحیم، و استغفرک یا سیدی باستغفار
الّذی جعلته ناراً لتحرّق کّل الذّنوب و العصیان عن کّل تائب راجع نادم
باکی سلیم و به یظهر اجساد الممكنات عن کدورات الذّنوب و الآثام و
عن کّل ما یکرهه نفسک العزیز العلیم. (۵)

عریضه مجدد مانکجی صاحب

پس از نزول لوح مانکجی از یراعه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم، نظر به اینکه
در لوح مذکور بیک یک سؤالات وی جواب نفرموده بودند، مانکجی صاحب
مجدداً وسیله جناب ابوالفضائل عریضه ای حضور مبارک معروض و استدعای
تبیین و تشریح بیشتری نمود، در پاسخ عریضه جناب ابوالفضائل جوابی
مشروح و مفصل بقلم کاتب الله مرقوم گردید که ضمن آن یک یک سؤالات را

با اجوبه نازله در لوح مانكجی تطبیق و بیانات نازله را مجدداً تشریح فرموده اند.

لوح مبارک در جواب عریضه جناب ابوالفضائل گلپایگانی علیه رحمة الله و بهانه

قوله تعالی: در عریضه جناب ابوالفضائل علیه ۶۶۹ سؤال شده است: اینكه در باره جناب فرزانه صاحب علیه عنایة الله مرقوم داشتند، حالت ایشان و ما عنده معلوم و واضح است و آنچه هم ارسال نموده اند شاهد و گواه، و اما سؤالات ایشان مصلحت نبود واحد بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت شود، چه كه مغایر و مخالف بود با حكمت و ما عندالناس ولكن در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه بكمال ایجاز و اختصار كه از اعجاز است ذكر شده است. ایشان گویا درست ملاحظه ننموده اند چه اگر می نمودند شهادت می دادند كه حرفی از آن ترك نشده و بكلمه، ان هذالبيان محكم مبین ناطق می گشتند. سؤالهای ایشان این بوده:

نخست آنكه شت و خشوران مه آبادی با شت زرتشت بیست و هشت تن بودند و همگی آئین و کیش یکدیگر را برافراشتند و از میان برنداشتند و هرتن كه پدیدار گشتند بدرستی و راستی پرمان و آئین پیش گواه بودند و سخنی در نابودی آن آشكار ننمودند و می فرمودند از خدا بما رسیده و ما به بندگان رسانیم. چندتن از کیش اورآن هندو گفته اند، ما خدانیم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامیکه آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیانیم و آنرا از میان برداریم و هریک پدید آیند گویند من همانم كه اندر نخست بودم. آئین انگیزان واپسین چون داود و ابراهیم و موسی و عیسی می فرمودند: و خشوران پیش درستند، آزرمان پرمان چنین بود و اکنون چنین است كه من می گویم.

کیش آور تازی فرمود، در پیدایش من همگی پرمانها نادرست و پرمان پرمان من است، از گروه کدام را می پسندند و بکدام رهبران برتری می دهند؟

اولاً آنكه در یک مقام مراتب انبیاء از یکدیگر فرق داشته مثلاً در

موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی از انبیاء و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای شریعت او مأمور بودند، چه که آن احکام منافی آن زمان نبوده، چنانچه در صحف و کتب ملحقه بتوریه واضح و مبرهن است. و اینکه ذکر نموده اند که صاحب فرقان فرموده در پیدایش من همگی پرمانها و آئین ها نادرست و پرمان پرمان من است، آن معدن و منبع حکمت ربانیه چنین کلمه فرموده، بلکه تصدیق فرموده آنچه که از سماء مشیت الهی بر انبیاء و مرسلین نازل شده بقوله تعالی: «الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیہ و انزل الفرقان» الی آخر قوله تعالی و فرمود کلّ از نزد خدا آمدند و بخدا راجعند.

در این مقام کلّ نفس واحده بودند چه از خود پیامی و کلمه ای و امری نگفته اند و ظاهر ننموده اند، آنچه گفته اند از جانب حقّ جلّ جلاله بوده و جمیع ناس را بافق اعلی دعوت فرموده اند و بحیوة جاودانی بشارت داده اند در اینصورت بیانات مختلفه جناب صاحب بحروفات متّفقه یعنی بکلمه واحده راجع می شود.

و اینکه مرقوم داشته اند از این گروه کدام را می پسندند و کدام راهبران را برتری می دهند، در اینمقام شمس کلمه لانفرق بین احد من الرسل طالع و مشرق است، و مقام دیگر مقام و فضلنا بعضهم علی بعض است. چنانچه از قبل ذکر شده آنچه جناب صاحب سؤال نموده اند، در این کلمه مبارکه جامعه محکمه علیا مکنون و مستور است، قوله تبارک و تعالی:

اینکه از نامه های آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می بیند و بدانائی درمان می کند، هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. انتهى.

هر منصفی گواهی می دهد که این کلمه از مرایای علم الهی محسوب و جمیع آنچه سؤال نموده بکمال ظهور و بروز در او منطبع و آشکار، طوبی لمن اوتی بصائر من لدی الله العلیم الحکیم و سؤال دیگر صاحب

یگانه، چهار طایفه در ملک هستند :

طایفه ای می گویند جمیع عوالم مشهود از ذره تا شمس حقّ مطلقند و غیر حقّ مشهود نیست، طایفه دیگر می گویند، ذات واجب الوجود حقّ است و انبیاء واسطه مابین خدا و خلقند که خلق را راهنمایی بسوی حقّ نمایند. طایفه دیگر می گویند، کواکب خلق حضرت واجب الوجودند و بقیه اشیاء تماماً اثر و فواید آنهایند، بشهود می آیند و می روند، مانند حوضی که پرآب می شود کرمها از او تولّد می گردند می آیند و می روند.

طایفه ای می گویند، حضرت واجب الوجود طبیعتی خلق فرموده که از اثر و فواید او ذره تا شمس بشهود می آیند و می روند، اول و آخری ندارد، چه حسابی و چه کتابی، مانند آنکه باران می آید، گیاه می روید و تمام می شود. سایر چیزها معثل به آن، پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده اند بجهت نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده، انبیاء بقسمی و سلاطین بطور دیگر سلوک کرده اند، نبی گفته که خدا فرمود، مردم مطیع و منقاد شوند سلاطین با توپ و شمشیر با خلق رفتار کرده اند. از این چهار طایفه کدام مقبول حقّ است ؟

جواب جمیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده بود، لعمرالله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد، چه که می فرماید :

امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که امروز سلطان ظهور ظاهر و مکلم طور ناطق هرچه بفرماید اوست اساس متین از برای بناهای مداین علم و حکمت عالمیان. هر نفسی به او متشبث شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور، این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله جل و عزّ : « امروز روز بصر است چه که وجه الله از افق ظهور ظاهر و لائح و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع، کلّ باید امروز آنچه از مطلع کتب و مشرق وحی و مظهر علم و معدن حکمت ربّانی ظاهر شد به آن تشبث نمایند و بآن ناطق گردند پس معلوم و محقق شد که جواب سؤال در ملکوت بیان از مطلع علم رحمن نازل و ظاهر طوبی للعارفین » و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است

که فقرهٔ دویم اقرب بتقوی بوده و هست، چه که انبیاء و مرسلین و سایر فیض الهی بوده‌اند و آنچه از حقّ بخلق رسیده بواسطهٔ آن هیاکل مقدّسه و جواهر مجرد و مهابط علم و مظاهر امر بوده و فقرات دیگر را هم می‌توان توجیه نمود، چه که در مقامی جمیع اشیاء مظاهر اسماء و صفات الهی بوده و هستند.

اینکه از سلاطین مرقوم داشته‌اند فی الحقیقه ایشان مظاهر اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حقّ جلّ جلاله‌اند و جامه‌ای که موافق آن هیاکل عزیزه است عدل است اگر بطراز آن فائز شوند، اهل عالم براحه کبری و نعمت عظمی منتعم گردند و هر نفسی که فی الحقیقه از رحیق علم الهی آشامید جواب امثال این مسائل را به ادله‌های واضحه مشهودهٔ آفاقیه و آیات ظاهره و باهرهٔ انفسیه بیان می‌نماید. اگرچه الیوم امر دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق، سؤال و جواب در اوّل تسع عهدش منقضی شد. اینستکه می‌فرماید، قوله جل و عزّ:

لیس الیوم یوم السؤال اذا سمعت النداء من مطلع الکبریا قل لبیک یا اله الاسماء و فاطر السماء و اشهد انک ظهرت و اظهرت ما اردته امراً من عندک انک انت المقتدر القدیر» انتهى.

آنچه صاحب یگانه نوشته‌اند جواب کلّ واضح و مشهود است و آنچه از سماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آنکه ترنمات خوش حمامه بقا و زمزمه‌های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلاوت ندا را بیابند و به اثر آن مشی نمایند، یومی از ایام کلمه‌ای از لسان مبارک در بارهٔ ایشان شنیده که دلیل بر آنست وقتی موفّق شوند بر امریکه ذکرش بطراز خلود فائز شود. بعد از ورود عریضهٔ ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند، یا عبد حاضر اگرچه مانکجی اقوال غیر را نوشته‌اند و سؤال نموده‌اند ولکن از نامه‌اش عرف حب استشمام می‌شود، از حقّ بطلب او را بما یحبّ و یرضی فائز فرماید، انه علی کلّ شیء قدیر. انتهى.

از این بیان حضرت رحمن عرف خوش مرور می‌نماید، انه لهوالعلیم الخبیر.

سؤال دیگر ایشان در قواعد مذهب اسلام فقه و اصول دارند، و در مذهب مه‌آبادیان و هندو جزء اصول طریقه دیگر نیست، معتقدند که جمیع قواعد جزء اصول است حتی آب آشامیدن و زن گرفتن تمامی امور زندگانی همینطور است، استدعا آنکه کدامیک مقبول حقّ جلّ ذکره است: از برای اصول مراتب و مقامات است، اصل اصول و اس اسطقات معرفه‌الله بوده و خواهد بود و ربیع عرفان رحمن این ایام است آنچه الیوم از مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر شود اوست اصل و بر کلّ فرض است اطاعت او، و جواب این سؤال نیز در کلمه مبارکه متقنه عالیه که میفرمایند امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید بوده و هست چه که الیوم سیدایام است و هرچه بر او از مبدأ امر الهی ظاهر شود حقّ است و اصل اصول امروز بمشابه بحر مشاهده می‌شود و سایر ایام بمشابه خلیج و جداول منشعبه از او، آنچه الیوم گفته شود و ظاهر گردد او اصل است و امّ البیان و ام‌الکتاب، اگرچه جمیع ایام بحقّ جلّ جلاله منسوب است، ولکن این ایام تخصیص یافته و بطراز نسبت مزین گشته چه که در کتب اصفیاء و بعضی از انبیاء بیوم‌الله معروف، در یک مقام این یوم و آنچه در او ظاهر می‌شود از اصول است و سایر ایام و ما یظهر فیها از فروع محسوب است و این فروع اضافی و نسبی است مثلاً رفتن به مساجد بالنسبه الی معرفه‌الله از فروع محسوب است چه که ثانی معلق و منوط به اول است و اصولی که مابین علمای عصر متداول است قواعدی است که ترتیب داده‌اند و از آن استنباط احکام الهی مینمایند علی‌رأیهم و مذهبهم، در مسأله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حقّ جلّ جلاله می‌فرماید: «کلوا و اشربوا» حال انسان نمی‌داند اجرای این حکم فورست و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد. بعضی بر آنند بوجود قرینه معلوم می‌شود، یکی از علمای اعلام در نجف اشرف قصد طوایف خامس از آل عبا علیهم السّلام نمود، مع جمعی از علماء در عرض راه اعراب بادیه قصد نهب و غارت نمودند، جناب عالم مذکور فوراً آنچه با او بود تسلیم نمود، شاگردها عرض نمودند سرکار آقا، در این مسأله رأی شما بر تراخی بوده چه شد که بفور عمل نمودید، فرمودند مؤمن

بوجود قرائن. و اشاره به نیزه های اعراب نمودند و در اسلام مؤسس اصول ابوحنیفه که از ائمه سنت و جماعت است بوده و از قبل هم بوده چنانچه ذکر شد، ولکن ردّ و قبول الیوم بکلمه الهیه معلق و منوط، این اختلافات لایق ذکر نه آنچه از قبل بوده لحاظ عنایت به آن متوجه، لیس لنا ان نذکره الا بالخیر چه که منافات با اصل نداشته و ندارد.

ان الخادم بعترف بان لا علم عنده و يشهد بان العلم عندالله المهيمن القیوم. الیوم آنچه مخالف واقع شود او مردود بوده و هست، چه که آفتاب حقیقت از افق سماء علم مشرق و لائح طویبی از برای نفوسیکه قلوب را از ماء بیان الهی از جمیع کدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده بافق اعلی توجه نموده اند، اینست فضل اکبر و فیض اعظم، هر نفسی به آن فائز شد بکلّ خیر فائز است والا علم ماسوی الله نفعی نبخشیده و نخواهد بخشید. این اصول و فروع هم که ذکر شد این مطالبی است که علمای ادیان علی قدر مراتبهم در او تکلم نموده اند، و حال بهتر آنکه به این کلمه تشبث نمائیم که می فرماید: ذرهم فی خوضهم انه يقول الحقّ و یهدی السبیل و الامر لله العزیز الجمیل.

سؤال دیگر ایشان جماعتی قائلند که آنچه بحکم طبیعی و عقل مقبول است در شریعت جائز و لازم است و آنچه حکم طبیعی و عقل قبول نکرد نباید کرد، و جماعتی قائلند که آنچه از شرع و شارع مقدّس رسیده بدون دلیل و عقل و برهان طبیعی او را قبول باید کرد و تعبداً باید رفتار نمود، جواب و سؤال ندارد، مانند هروله در صفا و مروه و سنگ جمره و در وضو مسح پا و سایر اعمال، مرقوم شود کدام مقبول است؟

از برای عقول مراتب بوده و هست چنانکه حکماء در این مقام ذکر نموده اند آنچه که ذکرش خارج از این مقام است، لذا از آن صرفنظر شد و این بسی واضح و مبرهن است که عقول جمیع ناس در یک درجه نبوده و نیست، عقل کامل هادی و مرشد بوده و هست، چنانچه این کلمه علیا در جواب این فقره از قلم اعلی نازل قوله جل اجلاله:

زبان خرد می گوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هرچه هست

بگذرید و مرا بیاید، منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه
 نمایم و مردگان را زنده کنم، منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم
 شاهباز دست بی نیاز پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم. انتهى.

ملاحظه فرمائید به چه صراحتی جواب این فقره از ملکوت علم الهی نازل
 شده، طوبی للمتفکرین و للمتفکرین و للعارفین، مقصود از عقل، عقل
 کلی الهی است چه بسا ملاحظه می شود بعضی از عقول هادی نیستند
 که سهل است بل عقالند و ارجل. سالکین را از صراط مستقیم منع
 می نمایند. عقل جزوی محاط بوده، انسان باید جستجو نماید و تفحص
 کند تا بمبدأ راه یابد و او را بشناسد و اگر معرفت مبدأ که عقل کل
 طائف اوست حاصل شد آنچه بفرماید البتّه از مقتضیات حکمت بالغه
 است، وجود او بمثابة آفتاب از دوش فرق دارد، اصل شناختن اوست و
 بعد از معرفت او آنچه بفرماید مطاع و مطابق با مقتضیات حکمت
 الهیه و از جمیع انبیاء از قبل و قبل قبل اوامر و نواهی بوده. از بعض
 اعمال که مشاهده می شود الیوم مقصود القای اسم الهی است و
 مکافات از برای عامل از قلم اعلی مذکور و مسطور، اگر نفسی نفسی
 لله برآرد البتّه مکافات آن ظاهر می شود چنانچه از سماء مشیت الهی
 بر سید ابطحی این آیه کبری نازل قوله تبارک و تعالی: فاجعلنا القبلة
 الّتی کنت علیها الاّ لنعلم من یتبع الرسول ممّن ینقلب علی عقبیه اگر
 نفسی حال در این ظهور امنع اقدس تفکر نماید و آنچه در آیات نازل
 شده تدبّر کند شهادت می دهد که حقّ مقدّس از خلق است و علم کلّ
 شیء نزد او بوده و خواهد بود و هر صاحب انصافی شهادت داده و
 می دهد که اگر نفسی در این ظهور اعظم توقّف نماید او از اثبات امری
 از امور یعنی مذهبی از مذاهب خود را عاجز و قاصر مشاهده نماید و
 آنان که از خلعت انصاف محرومند و باعتساف قائم، می گویند آنچه را
 که لازال اصحاب ضغینه و بغضاء گفته اند، العلم عندالله العلیم الخبیر.

یومی از ایام این عبد تلقاء وجه حاضر، فرمودند یا عبد حاضر بچه
 مشغول بودی؟ عرض شد جواب جناب آقامیرزا ابوالفضل را می نوشتم،
 فرمودند. بنویس بجناب ابوالفضل علیه بهائی، قسمی شده که مردم

روزگار باعثساف انس گرفته‌اند و از انصاف درگریز، ظهوریکه حق جل جلاله او را بکمال بزرگی یاد نموده و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیه ذاتش عن الاشياء و الامثال اعتراف نموده، گاه او را آفتاب پرست و گاهی آتش پرست نامیده‌اند چه مظاهر و مطالع بزرگ را که از مقاماتشان غافل و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ بالله به سب و لعن ناطق. یکی از پیغمبران بزرگ که او را الیوم جهال عجم رد می‌نمایند باین کلمه علیا ناطق بوده می‌فرماید: «آفتاب جرمی است مدور و تیره، سزاوار نبوده و نیست که او را اله نامند و یزدان گویند حضرت یزدان کسی است که آگاهی او را ادراک نکند و علوم عالم او را محدود نسازد و چگونگی او را کسی ندانسته و نمی‌داند و نخواهد دانست، ملاحظه نمایند بلسان فصیح بلیغ شهادت داده بر آنچه الیوم حق بآن ناطق است، مع ذلک باسم مؤمن نزد این همج رعاع مذکور نه تا چه رسد بمقامات علیا و در مقام دیگر آنحضرت می‌فرماید:

هست از هستی او ظاهر و هویدا و اگر یزدان نباشد هیچیک از آفرینش را هستی نه و بخلعت وجود مزین نه اعاذن الله و ایاکم من شرالذین انکروا حق الله و اولیائه و اعرضوا عن افق شهدت له کتب الله المهیمن القیوم. انتهى.

باری از آنچه از قبل ذکر شد بوضوح پیوست که هر عقلی میزان نبوده و نیست و عاقل در رتبه اولیة اولیای حق جل جلاله بوده و هستند، الذین جعلهم الله مخازن علمه و مهابط وحیه و مطالع امره و مشارق حکمتهم هم الذین جعلهم الله مقام نفسه فی الارض بهم یظهر ما اراد الله من اقبل الیهم فقد اقبل الی الله و من اعرض لیس له ذکر عندالله العلیم الحکیم.

میزان کلیه این مقام است که ذکر شد، هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل، اگر چه بزعم خود، خود را دارای عقول عالم شمرد. حال اگر نفسی خود را بین یدالله مشاهده نماید و از اعراض و اغراض مطهر نموده در آنچه از اول الی حال در این ظهور اعظم نازل

و ظاهر شده تفکر کند شهادت می دهد که ارواح مجردة و عقول کامله و نفوس مهذبّه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلّقه و صدور منشرحه و قلوب منوره کلّ طائف و خاضع بل ساجدند نزد عرش عظمت الهی.

و سؤال دیگر ایشان، مظاهر قبل در دوره خود یکی گوشت گاو را حلال و یکی حرام و گوشت خوک را یکی حلال و یکی حرام، کذلک مختلف حکم کرده اند، استدعا آنکه حقّ جلّ ذکره محرّمات مذهبی را مرقوم نمایند.

برحسب ظاهر ذکر و تفصیل این مطلب مذکور خارج بود از مقتضیات حکمت، چه که خدمت جناب صاحب یگانه نفوس مختلفه مرآده می نمایند و جواب آن بر حسب ظاهر مخالف است با مذهب اسلام، لذا بتلویح جواب از سماء مشیّت نازل و ارسال شد، در فقره اول که می فرماید رگ جهان در دست پزشک داناست الی آخر قوله جلّ و عزّ، جواب این فقره بوده و هست و می فرماید: امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید، یعنی ناظر بحکم الله باشید آنچه الیوم بفرماید و بحلیّت آن حکم نماید او حلال است، کلمه صحیح حقّ آن است، باید جمیع بامر حقّ ناظر باشند و بما یظهر من افق اراده چه که باسمش علم یفعل ما یشاء مرتفع و رایت یحکم ما یرید منصوب، مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه آب حرام است حرام می شود و همچنین بالعکس بر هیچ شیء از اشیاء هذا حلال و هذا حرام نوشته نشده آنچه ظاهر شده و می شود از کلمه حقّ جلّ جلاله بوده، این امور واضح است احتیاج بتفصیل نه و بعضی از احزاب همچو تصور می نمایند که هر حکمی که نزد ایشانست تغییر نمی نماید ازلاً بوده و خواهد بود، در فقره آخر ملاحظه فرمائید قوله تبارک و تعالی:

سخن باندازه گفته می شود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند، شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند. انتهى.

مثلاً حزبی برآنند که خمر لم یزل و لایزال حرام بوده و خواهد بود و حال اگر بایشان گفته شود، می شود وقتی بطراز حلیّت فائز گردد بر اعراض و

اعتراض قیام نماید، نفوس عالم معنی یفعل می‌شاه را ادراک ننموده‌اند و از ادراک عصمت کبری قسمتی نبرده‌اند، طفل را در اول ایام شیر باید داد اگر لحم داده شود هلاک گردد و این ظلم صرف است و بغایت از حکمت بعید. طوبی للعارفین، عصمت کبری چنانچه وقتی از لسان مبارک استماع شد مخصوص است به مظاهر امر و مطالع وحی الهی، این فقره باختصار عرض شد چه که فرصت مفقود است و به مثابه عنقا مذکور و غیر موجود.

سؤال دیگر ایشان، در مذاهب مه ابادیان و هندو آنست که هرکه در مذهب و ملتی بهر لون و ترکیبی و بهر صفت و حالتی باشد همینقدر که معاشر با شما شد با او مهربانی نمائید و بطور برادری رفتار کنید، در مذاهب دیگر اینطور نیست و مذاهب غیر را اذیت و آزار می‌نمایند و زجر آنها را مباح دانسته‌اند، کدامیک مقبول حق است؟ کلمه اولی حق بوده و خواهد بود تعرض بنفسی جایز نبوده و نیست، اذیت و آزار عباد نزد حق مقبول نه، بکرات این کلمه علیا از قلم اعلی جاری، قوله تبارک و تعالی:

ای عباد دین‌الله و مذهب‌الله از برای اتحاد و اتفاق ظاهر شده او را سبب و علت اختلاف و جدال منمائید و در الواح متعدده این فقره نازل و مسطور باید شخص مبین بکمال رحمت و رأفت و شفقت کلمه را القاء نماید، هرنفس اقبال نمود و بقبول فائز شد او از اهل فردوس اعلی در صحیفه حمرا مسطور و اگر قبول ننمود تعرض بهیچوجه جایز نه. در یک مقام می‌فرماید:

طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة العالم و همچنین فرموده، اهل بهاء باید فوق اهل عالم طیران نمایند، در باره مذهب ضغینه و بغضاء و نزاع و جدال کلّ منع شده، الیوم از افق عنایت الهی شمس اشراق نموده و بر جبین او این کلمه علیا از قلم اعلی مثبت: انا خلقناکم للمحبة و الوفا لا للضغینه و البغضاء و همچنین در مقام دیگر بلسان پاریسی نازل شده آنچه اکباد مقرّبین و مخلصین را بگدازد و شؤونات مختلفه را بمطلع اتحاد کشاند و کلّ از انوار توحید منور و به افق علم الهی توجه

نمائید. قوله تبارک و تعالی :

دوست یکتا می فرماید : راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شده بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. انتهى.

و مقام عدل که اعطاء کل ذیحقّ حقّه است بدو کلمه معلق و منوط است، مجازات و مکافات در این مقام هرنفسی باید بجزای عمل خود برسد چه که راحت و آسایش عالم معلق و منوط باین است، چنانچه فرموده اند قوله تعالی : « خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات » انتهى. باری از برای هر مقام مقالی است و از برای هر هنگام عملی طوبی از برای نفوسیکه لله قیام نموده اند و لله ناطقند و الی الله راجع.

سؤال دیگر ایشان در مذهب هندو و زردشت، هرکه از خارج بخواهد داخل مذهب آن ها شود راه نمی دهند و قبول ندارند، در مذهب عیسی هرکه بمیل خود بیاید داخل شود راه می دهند ولی اظهار و اصرار ندارند و در مذهب حضرت رسول و موسی اصرار در اینکار دارند و تکلیف می نمایند، علاوه اگر نکنند دشمن می شوند، مال و عیال آنها را مباح می دانند، کدام مقبول حقّ است ؟

بنی آدم کلّ برادرند و شروط برادری بسیار از جمله آنکه هرنفسی آنچه از برای خود می خواهد باید از برای برادران خود هم بخواهد، لذا اگر دوستی بنعمت ظاهریه و باطنیه و یا مائده سمائیه برسد باید بکمال محبت و مهربانی دوستان خود را آگاه نماید اگر اقبال نمودند حصل المراد والّا من دون تعرض و کلمه ای که سبب حزن فی الجمله شود او را بخود واگذارند، هذاوالحقّ و ما بعدالحقّ الّا ما لا ینبغی.

جناب صاحب یگانه و فقه الله مرقوم داشته اند که ملت هندو و زردشت هرکه بخواهد داخل مذهب ایشان شود راه نمی دهند، این مخالف است با ارسال رسل و آنچه در کتب ایشان است، چه که هرشخصی من لدی الله ظاهر شود، او از برای هدایت عباد و تربیت ایشان فرستاده می شود،

چگونه می‌شود که طالب و قاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند. آتشکده‌های عالم شاهد و گواهند و با سوز و گداز در عصر خود من علی الارض را ندا می‌نمودند و به یزدان پاک دعوت می‌فرمودند، و همچنین مرقوم داشته‌اند، در مذهب عیسی هرکه بمیل خود بیاید داخل شود، راه می‌دهند ولی اظهار و اصرار ندارند، این فقره هم مشتبه شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ، قریب به سی میلیون مصروف ادارهٔ مَلِیَّةٔ ایشان است، و مبشرینشان در جمیع دیار منتشر و بکمال جدّ و جهد در تبلیغ دین عیسوی مشغولند اینستکه عالم را احاطه نموده‌اند، چه مقدار مدارس و کنائس ساخته‌اند لاجل آنکه اطفال بکسب علوم مشغول شوند و لکن مقصود باطنشان اینستکه هم تحصیل نمایند و هم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند تا در مرایای وجودشان که غباری اخذ ننموده منطبع شود آنچه را که قصد نموده‌اند. هیچ مذهبی باصرار ایشان در ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده. باری آنچه الیوم حقّ است و لدی العرش مقبول آنست که اول ذکر شد: انسان از برای اصلاح عالم آمده و باید لوجه الله بخدمت برادران خود قیام نماید، از قبول باید مسرور شود به اینکه برادرش بنعمت جاودانی فائز شده و الاّ از حقّ هدایت او را طلب نماید، من دون آنکه طرف مقابل از او بغضی و یا اکراهی احساس کند، الامر بیدالله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم که بر حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و او را بیابیم و بعد از آگاهی و اثبات ما هو علیه دیگر ظنون و اوهام اهل عالم ضرّی باو نرساند و حکیم که نبض عالم در ید قدرت اوست شاید وقتی بعضی اعضاء فاسده را قطع نماید تا سرایت بسایر اعضاء ننماید و این عین شفقت و رحمت است و بر احدی نیست بر او تعرّض نماید چه که اوست دانا و بینا.

سؤال دیگر ایشان در مذهب مه‌آبادیان و زردشت می‌فرماید: مذهب و طریقهٔ ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است، سایر انبیاء مذهب آنها همه حقّ است مانند نزد سلطان از صدر اعظم مقامات متفرقه تا سرباز خبر در نزد خدا دارند، هرکه می‌خواهد در دین خود باشد مزاحم احدی

نمی‌شوند، هندو می‌گوید هرکه گوشت خور است بهر اسم و هر قسم رنگ بهشت را نخواهد دید، مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی می‌گویند هرکه دین ما را قبول ندارد اصلاً رنگ بهشت را نخواهد دید، کدام مقبول حق جل ذکره است؟

اینکه می‌فرماید دین و آئین ما برتر و بهتر است از آئین و دین انبیاء مقصود انبیای قبل از ایشان است. این نفوس مقدسه در یک مقام متحدند. اُولَہِم اٰخِرَہِم و اٰخِرَہِم اُولَہِم کَلَّ از جانب خدا آمده‌اند و به او دعوت نموده‌اند و به او راجع شده‌اند. کتاب ایقان که فی الحقیقہ سید کتب است و در اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شده این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شہد و رأی و تفرس فیہ حباً للہ مالک الوری.

و اینکه مرقوم داشته‌اند که هندو می‌گوید هرکه گوشت خور است رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر که می‌فرماید همه حقند چه اگر حقیقت ثابت شود عدم لقای جنت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنت چه قصد کرده‌اند و چه ادراک نموده‌اند. ہرنفسی الیوم برضای حقّ جلّ جلالہ فائز شد او از اہل فردوس اعلی و جنت علیا مذکور و محسوب است و در جمیع عوالم الہی ثمرات او را بیابد. لعمرالمقصود قلم از ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر. طوبی لمن فاز بالرضاء و ویل للغافلین. ہریک از انبیاء کہ از جانب حقّ آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست کہ لِمَ و بِمَ تکلم نماید آنچه بفرماید باید کَلَّ قبول نمایند و اطاعت کنند. ہذا ما حکم بہ اللہ فی کتبہ و زبرہ و الواحہ.

سؤال دیگر ایشان، ہندوان بدان آواز دارند کہ خدا خرد را بہ پیکر آدمی آفریدہ است و نام آن برہمہ است و آن بجهان آمدہ و مایۃ آبادی شدہ و ایشان از اولاد اویند. زردشتیان گویند خداوند بمیانجی نخستین خرد مردی آفرید، مہ آباد نام اوست. ما از اولاد اونیم چون پیدایش جهان را از شش گونه بیرون ندانند، دو گونه آن این بود کہ نگاشته‌اند و دیگرگونہ آفریدہ شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و دیگر از

هندوان و پارسیان گویند چون بود ما از خرد است، آفریدگان و مردمان دیگر را بخود راه ندهیم. این گفته ایشان درست است یا نه؟ هرگونه پسندیده دانند بخردانی رهبر باز نمایند.

جمیع عالم به اراده حق جل جلاله خلق شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق بوجود آمده، اوست واسطه فیض اولیه از اول خلق علی ما هو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حق جل جلاله که محیط است بر کلشی، و قبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده و سر آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و مخزون بوده و هست و حدوث عالم نظر بآن است که مسبوق بعلت است و قدم ذاتی مخصوص بحق جل جلاله بوده و هست و این کلمه نظر بآن ذکر شد که از بیان اول که گفته شد، اول و آخر خلق محدود نیست احدی رایحه قدم ادراک نکند قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یا فوق آن استنباط نموده اند از انبیاء و اصفیاء و سفرای حق اخذ کرده اند و عالم ذر هم که مشهور است در بعثت انبیاء بوده و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کل خلق در صقع واحدند و بعد بقبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف می شوند. مثلاً حق جل جلاله بلسان مظهر ظهور می فرماید الست بریکم هر نفسی بقول بلی فائز شد او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور. مقصود آنکه قبل از القای کلمه کل در صقع واحد و مقام واحد مشاهده می شوند و بعد از آن اختلاف اظهار شده و می شود، چنانچه مشاهده نموده و می نمایند. از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمی تواند بگوید که ما از عقل خلق شده ایم و غیر ما از غیر آن و حقی که بمشابه آفتاب روشن و واضح است آنکه کل به اراده الله خلق شده اند و از مبدأ واحد آمده اند، کل از او بوده و رجوع کل باو خواهد بود. این است معنی کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون که در فرقان

از قلم رحمن جاری شده.

بر آن جناب واضح و مبرهن است که آنچه ذکر شد جواب کَلّ در یک فقره از فقراتی که از قلم اعلی جاری شده بوده طویی از برای نفوسی که مظهراً عن ثنونات الخلق و مقدساً عن الظنون و الاوهام در ریاض علم الهی تفرج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند. به اسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر مطلع شوند و ثمرات آن را بیابند بسیار مسرور می شوند بشأنی که احزان عالم ایشانرا محزون ننماید.

انشاء الله این کلمه را بتمام لسان یعنی بلسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند.

می فرماید قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و در صدد آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم عَلمی که حکایت نمینماید مگر از ظهور بگیرند و پیشرو احزاب قبل شوند که شاید تیرگیهای عالم برطرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد.

اینست فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان باین مقام فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه متحرک و بیاد که می خوابد و باسم که بر می خیزد. ایضاً انا لله و انا الیه راجعون.

سؤال آخر ایشان، الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب بلسان عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده و ندانسته اند و لسان پارسی در نزد اهل ربع مسکون مرغوب و پسندیده و مطلوب است چنانچه پارسی در مقابل ممتاز است فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است در نزد هندیان و غیره زیاده بر زیاده مرغوب افتاده بهتر آنکه حقّ جلّ ذکره بعد الایام اغلب به لسان پارسی صرف تنطق فرمایند چون جذب قلوب را بهتر می کند، استدعا آنکه جواب عرایض فدوی بلسان پارسی صرف عنایت و مرحمت شود :

فی الحقیقه لسان پارسی بسیار شیرین و محبوب است و بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس الواح بسیار باین لسان نازل و اینکه در ذکر فرقان نوشته اند که معنی ظاهر آنرا ادراک ننموده اند، باقلام مختلفه و السن لاتحصی معنی و ترجمه آنرا ننموده اند و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست و آنچه گفته و بگویند باندازه خود بوده و خواهد بود و علی شأنهم و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و آنه علی ما هو علیه لا یعلمه الا الله الفرد الواحد العلیم. امروز جهان خدا و جهان کدخدا و جهان باری و جهان پناه ظاهر و هویدا جمیع آذان باید مترصد باشد که باصغاء آنچه از ملکوت اراده ظاهر شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب علم و حکمت اشراق نماید بمشاهده آن مرزوق آید. لعمرالمقصود امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز لسان است. طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین و طوبی از برای عارفین. امروز روزیست که انسان می تواند کسب مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلی در باره هرنفسی جاری شده بطراز قدم مزین است. ایضاً طوبی للفائزین. و اینکه صاحب یگانه نوشته اند چون این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قوله جلّ عزّ اجلاله، تازی و پارسی هردو نیکو است چه آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هردو می آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران هویدا است هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است انتهی.

فی الحقیقه نور حقیقت از افق بیان الهی مشرق و لائح است، احتیاج بذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست. در حلاوت لسان پارسی شگ و شبهه نبوده ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد، بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدّل بر او باشد وضع نشده ولکن از برای هر شیء در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده، هیچ لسانی در ارض بوسعت و بسط عربی نبوده و نیست، این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد والا معلوم است امروز عالم از آفتابیکه از

افق ایران طالع و لائح است منور، در این صورت این لسان شیرین را هرچه وصف نمائید سزاوار است.

جميع سؤالات جناب صاحب ذکر شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضا نماید ملاحظه نمایند باسی نیست و همچنین آقایان آن ارض مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و محبوبی جناب آقامیرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهی ملاحظه فرمایند محبوب است. این خادم از حقّ جلّ جلاله می طلبد عالم انسان را بعدل و انصاف مزین فرماید، اگرچه انصاف هم از شؤونات عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می نماید و از خطر حفظ می کند اوست سراج و هاج حقّ، امرای ارض را از نورش منور فرماید.

انّ الخادم یسئل الله بان یوفّق الکلّ علی ما یحبّه و یرضی انه لمالک الاخرة و الاولی لا اله الا هوالمقتدرالقدير. انتهى (۶)

با زیارت لوح مانکجی صاحب و امعان نظر در لوح مبارک نازله بافتخار جناب ابوالفضائل گلپایگانی و اطلاع از سؤالات سائل و وقوف بر مواضع مطروحه، باهمیت شأن نزول آیات واقف می گردیم زیرا بدون دانستن منظور و مقصود سؤال کننده و چگونگی زمان و مکان و موقعیت شخص و یا نفوس مخاطب درک مفاهیم آثار نازله از قلم اعلی مشکل و گاهی غیرممکن می باشد همچنین در لوح دیگری که بافتخار جناب ابوالفضائل نازل گردیده و مطلع آن اینست:

الحمد لله الذی اظهر من الالف الاستقامة الکبری و بالباء شأن الامتیاز...

در قسمتی از لوح در باره مانکجی صاحب چنین نازل قوله تعالی :

خدمت صاحب یگانه سلام برسانید، انشاء الله در این دار فانی باصبری فائز شوند که عرف بقاء از او منقطع نشود. انّ ربّنا الرّحمن لهوالمقتدر القدير يعطی و یمنع و هوالحکیم الخبیر. آنچه الیوم برارنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه راست کشانند، این جامه بدیع نورانی انشاء الله موافق است از برای

هیكل ایشان، الحکم و الامر بیدالله آنه لهوالمقتدر المختار . (۷).

مراتب ایمان جناب مانکجی صاحب

مانکجی صاحب باوجود اینکه تا آخر عمر علناً اظهار ایمان نکرد ولی همواره از حمایت بهائیان دریغ نمینمود و در دستگاه اداریش از خدمات صادقانه برخی احناء از جمله میرزا ابوالفضائل و میرزا حسین همدانی استفاده می کرد و از کلک جمال قدم جلّ اسمه الاعظم بنام وی لوح مبارک صاد نازل که ضمن آن بیانات زیادی از قلم اعلی خطاب باهل عالم جاری شده ولی شرف و منقبت آن نام او را مخلد و جاوید نمود.

شرح احوال مانکجی صاحب بنقل از صاحب تاریخ کرمان بنظر خوانندگان گرامی رسید و مسلماً این سؤال مطرح می گردد که آیا بالاخره مانکجی صاحب بشرف ایمان فائز گردید یا نه؟

برای روشن شدن این موضوع اظهار نظر مؤرخین و نویسندگان مختلف را ذیلاً درج و به بررسی موضوع می پردازیم:

۱ - جناب روح الله مهرباخانی در کتاب شرح احوال جناب ابوالفضائل صفحه ۵۴ در باره مانکجی صاحب چنین نگاشته اند :

در این ایام زردشتیان هند ب فکر افتادند سرپرستی برای حفاظت زردشتیان ایران گسیل دارند و این پیشنهاد را مانکجی صاحب پذیرفت و بسوی ایران حرکت کرد ولی ورود او به بوشهر مصادف با فوت محمّدشاه گردید، لذا مجبور به مراجعت گشت. چندی گذشت تا بار دیگر از طریق بغداد حدود سال ۱۲۷۰ هـ ق عزیمت ایران نمود، در آن ایام تیر الهی از افق عراق طالع بود این بود که وی بحضور مبارک مشول یافت و از حقیقت امر اطلاع جست و هرچند مؤمن نشد ولی محبّ گردید

و در قسمتی دیگر می نویسد:

مانکجی صاحب بعد از ورود بایران چون با احباب حشر یافته و مخصوصاً ذکر میرزا ابوالفضل را از آن لحاظ که او در پیشرفت زبان پارسی سره زحماتی تحمّل کرده شنیده از او خواهش کرد در آن مکتب تدریس ادبیات فارسی کند، در ضمن سَمَتِ انشاء مکاتیب او را نیز قبول نماید.

میرزا ابوالفضل این پیشنهاد را پذیرفت و در آن مدرسه جوانانی با معلومات پرورش داد که بعضی از آنها بوی ارادت یافته بعداً بشرف ایمان مشرف شدند، مانند استاد جوانمرد که از تبلیغ شدگان او بود و ملا بهرام که او نیز مؤمن شد. (۸)

۲- مطلبی نیز جناب عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت جلد دوم صفحه ۲۴۹ در شرح حال جناب ابوالفضائل بشرح زیر درج نموده اند:

پس از پنجمه جناب ابوالفضائل بوساطت و مساعی حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر جنگ از آن تنگنا رهائی یافت، ولی دیگر بمدرسه اش قبول ننمودند، لذا بیرون آمده در منزلی سکنی گرفت و در نزد مانکجی صاحب که از طرف انجمن پارسیان هندوستان برای سرپرستی زردشتیان ایران بظهران آمده بود و در بغداد ایمان آورده بود و ابوالفضائل به اخلاق وی بتفصیل در رساله اسکندریه اشاره نموده منشی و محرر گشت.

و این جمله با تصویب لجنة ملی تربیت امری در کتاب دوازدهم درس اخلاق صفحه ۱۸۵ نیز درج گردیده است (۹).

۳- روایتی است از زمرده خانم مادر جناب اردشیر سیستانی که در زمان ورود مانکجی صاحب بظهران دختر ۹-۸ ساله بوده و مدتی در خانه مانکجی صاحب زندگی می کرده و شخصاً ناظر بوده که هرشب جناب صاحب با عده ای از احباب ملاقات داشته و تا پاسی از شب با آنان در باره امر مبارک بحث و گفتگو می کرده است، همسر مانکجی صاحب که زنی بسیار متعصب و با اقدام وی مخالف بوده مرتباً دختر بچه مذکور (زمرده خانم) را وادار می کرده که به اطاق آنان رفته و چراغ لامپا را فوت کرده و خاموش نماید، تا بدین ترتیب مدعوین خانه را ترک نمایند. خانم مذکور تا آخر حیات که حدود ۱۱۰ سال از عمر او می گذشت باین قول اصرار داشت که مانکجی صاحب بهائی بوده است.

۴- امعان نظر در مفاهیم آیات منزله از یراعة جمال قدم جل اسمہ الاعظم بافتخار مانکجی صاحب می تواند راهنمای کشف حقیقت باشد و ضمن الواح مفصلی که نازل گردیده دو بیان بشرح زیر واجد کمال اهمیت می باشد.

الف: در بیانی می فرمایند:

آنچه صاحب یگانه نوشته اند جواب کلّ واضح و مشهود است آنچه از سماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل شده مقصود آنکه ترتّات خوش حمامة بقا و زمزمه های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلاوت ندا را دریابند و به اثر آن مشی نمایند. (۱۰)

یومی از ایام کلمه ای از لسان مبارک در باره ایشان شنیده شد که دلیل بر آنست وقتی موفق شوند بر امریکه ذکرش بطراز خلود فائز شود. بعد از ورود عریضة ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند یا عبد حاضر اگرچه جناب مانکجی اقوال غیر را نوشته و سؤال نموده اند ولکن از نامه اش عرف حبّ استشمام می شود. از حقّ بطلب او را به مایحبّ و یرضی فائز فرماید. آنه علی کلّ شیء قدیر انتهى.

ب: در لوحی که بافتخار جناب ابوالفضائل نازل گردیده، در قسمتی از آن در باره مانکجی صاحب می فرماید:

خدمت صاحب یگانه سلام برسانید انشاء الله در این دار فانی به امری فائز شوند که عرف بقاء از او منقطع نشود. ان رینا الرحمن لهوالمقتدرالقدیر يعطی و یمنع و هوالحکیم الخبیر. آنچه الیوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه راست کشانند، این جامه بدیع نورانی انشاء الله موافق است از برای هیکل ایشان. الحکم و الامر بیدان الله آنه لهوالمقتدر المختار. (۱۱)

با التفات به بیانات مبارکه مذکور در فوق قضاوت و تشخیص اینکه جناب صاحب بهائی بوده یا خیر مشکل می باشد، ولی آنچه مسلم است اینکه هرآینه نامبرده بامر مبارک مؤمن شده باشد با توجه بموقعیتی که از نظر پارسیان هندوستان و زردشتیان ایران داشته و با توجه به اینکه در دستگاه حکومت انگلیس دارای مقام و منصبی بوده و همچنین با توجه بمأموریتی که برای سرپرستی زردشتیان ایران داشته عقیده و ایمان خود را علنی نکرده و مانند بعضی از مؤمنین اولیه پارسی نژاد در پرده حکمت بوده است و احتمالاً بهمین دلیل بوده است که جمال اقدس ابهی در بیان فوق فرموده اند:

آنچه الیوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع

فاریان را آگاه نمایند و براه راست کشانند، این جامهٔ بدیع نورانی
انشاء الله موافق است از برای هیكل ایشان ...

تشکیل پنجایت (انجمن زردشتیان یزد و کرمان)

یکی دیگر از اقدامات مفید و مؤثر مانکجی صاحب تشکیل انجمن زردشتیان
یزد در سال ۱۲۷۰ هـ ق (۱۸۵۴) میلادی بود که برای متشکل کردن
زردشتیان و کوتاه کردن دست دستوران و به تبعیت از انجمن اکابر صاحبان
هندوستان به تشکیل آن مبادرت ورزید.

مانکجی صاحب با انتخاب عده‌ای از دستوران و متنفذین و دانشمندان زردشتی
که عدهٔ آنها سیزده نفر بود و با تدوین آئین‌نامهٔ مخصوص، امور شرعی
زردشتیان را بدست انجمن سپرد که وظیفهٔ رسیدگی باحوال شخصیه از قبیل
ثبت موالید و ازدواج و تشریفات مربوط به اموات و نگهداری آتش مقدس و
انجام امور مربوط بفقراء و مستمندان را عهده‌دار بود بدین ترتیب تا حدودی
از نفوذ خودسرانه و استبداد دستوران کاسته شد و ادارهٔ امور با رأی اکثریت
انجام می‌گردید. در همان سال پنجایت کرمان را نیز تشکیل داد ولی پس از
چندی انجمن کرمان تعطیل شد. تا اینکه مانکجی صاحب در سفر دوم بایران
در سال ۱۲۸۲ هـ ق (۱۸۶۶) میلادی مجدداً نسبت بتشکیل آن اقدام نمود.

یکی دیگر از وظائف پنجایت تهیهٔ آمار زردشتیان بود که طبق یکی از
صورت‌جلسه‌های انجمن در یزد و حومه تقریباً یکهزار خانهٔ زرتشی‌نشین
سرشماری شده بود که جمعاً ۶۵۹۶ نفر بوده‌اند و در آمار مذکور قید گردیده،
افرادی که قادر بپرداخت جزیه می‌باشند دویست نفر و چهارصد نفر بسختی جزیه
را می‌پردازند و بقیه فقیر و یتیم و ضعیف و عاجز هستند، و برای ۶۶۳ نفر
عاجز و فقیر تقاضای کمک شده که خرج خوراک آنان پرداخته شود و هزینهٔ
خوراک هریک از فقرا را ماهی چهارریال و پنج شاهی درخواست کرده‌اند. با
ملاحظهٔ این ارقام مشخص می‌گردد که دریافت سالانه ۹۰۰ تومان بابت جزیه
از زردشتیان یزد در چنین شرایط فلاکت‌باری چه بار سنگینی بر دوش آنان
بوده است.

لازم بتذکر است که پنجایت یزد و کرمان در دوران مانکجی صاحب از طرف

دولت برسمیت شناخته نشده بود و مانکجی صاحب مستمراً از دربار ناصرالدین شاه تقاضا می نمود که احوال شخصیه و انجمنهای مذکور را برسمیت بشناسند.

مانکجی صاحب پس از اقامت طولانی در ایران و دادن نظم و ترتیب بکار زردشتیان مجدداً بعزم هندوستان ببغداد عزیمت کرد و از راه بصره به بمبئی مراجعت نمود تا گزارش اقدامات خود را بانجمن پارسیان هندوستان بدهد و برای ادامه خدمت از آنان کمک بخواهد. (۱۲)

تالیفات مانکجی صاحب

- ۱ - کتاب سیاحت ایران که پس از مراجعت از ایران در سفر اول بزبان فارسی و گجراتی تألیف و منتشر نموده است.
- ۲ - کتاب اظهار سیاحت ایران
- ۳ - کتاب مانک که هردو کتاب را در سال ۱۸۶۵ میلادی بفارسی و گجراتی چاپ و منتشر نموده است.
- ۴ - مانکجی صاحب رسالات و کتب متعددی با اجیرنمودن منشی و محرر و با استفاده از کتب قدیمی و باستانی تدوین و تألیف نموده که یک رساله بنام مقدمه فرازستان می باشد که در سال ۱۸۸۵ میلادی برشته تحریر درآورده و در بنگاه خاورشناسی بمبئی محفوظ است. کتاب فرازستان در باره تاریخ عجم از آغاز مه آباد تا انقراض سلسله ساسانیان و شرح سلطنت پادشاهان قدیم ایران است که بفارسی سره وسیله محمد اسمعیل خان زند توسرکانی نگاشته شده است.
- ۵ - علاوه بر کتب مذکور مانکجی صاحب کتاب آئین هوشنگی را طبع و منتشر نمود، کتاب آئین هوشنگی دارای چهار رساله است بنام رساله خویشتاب و رساله زردشت افشار و رساله زوره باستانی و رساله زاینده رود که در سال ۱۲۹۶ ه ق طبع و منتشر نموده است.
- ۶ - تاریخ جدید. میرزا حسین خان همدانی که منشی یکی از رجال دولت بود و در سفر اول ناصرالدین شاه بفرنگ ملازم موکب همایونی بود و در سال ۱۲۹۱ ه ق گرفتار سجن گردید و پس از خلاصی از حبس در دفترخانه

مانکجی بکتابت مشغول گشت، وسیله مانکجی مأمور گردید که تاریخ حالات بایته را تصنیف نماید، میرزاحسین برای انجام این امر از جناب ابوالفضائل استمداد نمود، لذا با راهنمایی جناب ایشان و با استفاده از تاریخی که حاجی میرزاجانی کاشانی در مورد وقایع بایته نگاشته بود و تطبیق آن با تاریخ وقایع اتفاقیه از کتاب ناسخ التواریخ و روضة النصفای ناصری و تصحیح آن وسیله حاجی سید جواد کربلانی که از آغاز ظهور حضرت نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء الله بعگا همه جا ناظر بر وقایع بودند درخواست جناب صاحب را اجابت نمود و جناب ابوالفضائل نیز مقدمه‌ای بر آن نگاشتند و کتاب مذکور شامل دو فصل بود، دفتر اول، در وقایع ظهور حضرت نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع جمال اقدس ابهی. ولی پس از ختم دفتر اول اجل بمیرزاحسین همدانی مهلت نداد و در سال ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲) میلادی در شهر رشت وفات نمود و این کتاب نیز بمقصد مطلوب نرسید.

مانکجی صاحب مردی معارف پرور و دانش دوست بود و نفوس را تشویق بتألیف کتب در رشته‌های مختلف می‌کرد، در مسافرت اولش بایران حدود شش هزار جلد کتاب قدیمی از هر خط و زبان به هزارحمت و پشتکار و با صرف مبلغی حدود شش هزار تومان تهیه و جمع‌آوری نموده بود که هنگام عزیمت بهندوستان به پسرش هرمزجی سپرد ولی هرمزجی بدون توجه به ارزشهای مادی و معنوی آن کتابها را از دست داد و مانکجی مدتها از این واقعه دلتنگ بود.

الغای پرداخت جزیه

مانکجی صاحب در مدت اقامت طولانی خود در ایران مستمراً برای الغای جزیه اقدام می‌نمود و آخرالامر با مکاتباتیکه وسیله جناب ابوالفضائل انجام گردید به نتیجه مطلوب دست یافت اقدامات جناب صاحب در مورد الغای جزیه بشرح زیر می‌باشد:

در سال ۱۸۸۰ میلادی رئیس و امنای انجمن پارسیان هندوستان نامه‌ای برای ناصرالدین شاه نوشته و تقاضای رفع جزیه نمودند، ولی این بار مثل گذشته بتقاضای آنان ترتیب اثر داده نشد، لذا انجمن مذکور از نایب السلطنة

هندوستان استدعا نمود که وسیله وزیر مختار انگلیس در طهران اقدام لازم بعمل آورد، مجدداً در سال ۱۸۸۲ وزیر خارجه انگلیس بسفیر خود در طهران توصیه نمود که از نفوذ خود در دربار قاجاریه استفاده نموده و در مورد رفع جزیه از زردشتیان جدیت لازم را بعمل آورد، علیهذا مجدداً مانکجی صاحب باتفاق وزیر مختار انگلیس با ناصرالدین‌شاه ملاقات نمود، از طرف دیگر مانکجی صاحب از نفوذ کنت گوینو عضو سفارت فرانسه نیز استفاده نمود، نامبردگان بناصرالدین‌شاه گوشزد کردند که اگر سلطان مالیات جزیه را ملغی نموده و برای تمام اقلیتهای مذهبی حقوق مساوی قائل گردد نامش در جهان متمدن آنروزی به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت.

بالاخره ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲) میلادی فرمان لغو جزیه را توشیح نمود و زردشتیان را از پرداخت جزیه معاف کرد و بدین ترتیب یکی دیگر از علایم ظهور شاه بهرام ورجاوند موعود زردشتیان تحقق یافت و بطوریکه گفته شد زردشتیان یزد سالانه از پرداخت ۸۰۰ تومان و زردشتیان کرمان از پرداخت سالانه ۴۵ تومان معاف گردیدند. بدین مناسبت در سال ۱۳۰۰ هـ ق جشن باشکوهی از طرف زردشتیان ایران برپا گردید و از صدور فرمان ناصرالدین‌شاه شکرگزاری نمودند.

عاقبت کار مانکجی صاحب

مانکجی صاحب دانشمندی پارسی است که با شوق دیدار بهدینان و بررسی اوضاع و احوال آنان بایران سفر کرد و در بهبود وضع زردشتیان در کمال خلوص و صداقت اقدام نمود و براستی پارسیان ایران را از رنجها و مشقات زیادی خلاصی بخشید و در راه ترقی و تعالی و باسواد نمودن زردشتیان و تجدید اجرای احکام و دستورات حضرت زردشت قدمهانی استوار برداشت.

مانکجی صاحب دانشمندی محقق بود و در تمام عمر خود به تحرّی و تفحص در عقاید و افکار مختلفه مشغول بود و در جامعه پارسیان دارای مقامی والا و شامخ است.

نامبرده آخرالامر در سال ۱۸۹۰ میلادی در طهران دار فانی را وداع گفت، مانکجی صاحب دارای همسری بنام هیرابانی بود که در بمبئی درگذشت و

دارای یک پسر بنام هرمزجی و یک دختر بنام دوسی بانی بود. بعد از فوت همسر اولش در ایران با بانو فرنگیس دخت هرمزدیار ازدواج کرد که او هم در سال ۱۸۸۹ و هفت ماه قبل از شوهرش بجهان باقی شتافت (۱۳).

تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد و کرمان

بر اثر اقدامات مانکجی صاحب و پیگیریهای کیخسروجی خانصاحب که بعد از فوت مانکجی از طرف انجمن پارسیان هندوستان جانشین وی گردید، فرمانی از طرف ناصرالدین شاه بعنوان دولت وقت دایر بر تشکیل انجمنهای ناصری در یزد و کرمان صادر گردید که مقارن سال ۱۳۰۸ هـ ق (۱۸۹۰) میلادی بود، اولین جلسه انجمن ناصری زردشتیان یزد در سال ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۹۱) با حضور ۱۹ نفر از رؤسای قوم و چند نفر از مؤیدان تشکیل شد. عده اعضای انجمن ۲۸ نفر بود که از طرف کیخسروجی وکیل اکابر صاحبان هندوستان انتخاب می گردید. در اولین جلسه هیأت رئیسه انجمن انتخاب شد که عبارت بودند از:

سرنشین (رئیس) انجمن دستور شهریار، نایب مناب سرنشین دستور تیرانداز، امین انجمن ملآدینیار کلانتر، دفتردار و دبیر انجمن استاد جوانمرد و استاد کیومرث، و مستشارالقوانین آئین بهی ماستر خدابخش رئیس. گزارش تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد حضور حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء معروض و باین مناسبت لوح مبارک زیر نازل گردید.

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا، خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهرریز، از خورش همواره خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان نمایان، کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه جان پرور و کهسارش پر از میوه تازه و تر و چمنزارش رشک باغ بهشت، هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش، روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش، باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار، چشمه شیرینش

شور گشت و بزرگان نازنینش آواره و دریدر هر کشور دور، پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک، تا آنکه دریای بخششت بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید، بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید، کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت، جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت، دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند. هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست بنگاه جاودانیست بیدار شو بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همدستان گشته که بجان بکوشند تا از باران بخششت بهره بیاران دهند، و کودکان خورد را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند. آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند ع ع (۱۴)

در اولین جلسه انجمن ناصری کیخسروجی اظهار میدارد که من از طرف انجمن اکابر صاحبان هندوستان مأمور خدمت بهمکیشان در ایران، خاک پاک مینونشان شده‌ام و از ناصرالدین شاه و جلال الدوله حکمران یزد و برخی از علمای اعلام که در تحقق تشکیل انجمن و برسمیت شناختن آن مساعدت نموده‌اند یاد نموده‌است.

بنابراین در سال ۱۳۰۸ ه ق (۱۸۹۰) میلادی با فرمان ناصرالدین شاه انجمن‌های ناصری تشکیل شد و متعاقباً در سال ۱۳۱۷ ه ق این اقدام وسیله مظفرالدین شاه مورد تأیید قرار گرفت. و یکی دیگر از مواعید حضرت زردشت مبنی بر برسمیت شناختن احوال شخصیته زردشتیان و تشکیل انجمن با ظهور شاه بهرام ورجاوند تحقق یافت.

عکس ضمیمه "صفحه ۱۰۶ نوزده نفر از هموندان انجمن زردشتیان یزد را نشان می دهد که وسیله مستر جاکسون در زمان بازدید وی از یزد برداشته شده.

اعضاء انجمن بترتیب بشرح زیر می باشند: (۱۵)

ایستاده از راست بچپ:

۱ - کیخسرو خداداد ۲ - خدایار رستم ۳ - پرویز شاهجهان ۴ - مهربان کاوس
۵ - استاد کیومرث ۶ - ماسترخدابخش ۷ - استادجوانمرد شیرمرد
نشسته ردیف وسط :

۱ - نوشیروان شهریار ۲ - رستم مهربان کرباسی ۳ - شهریار بهمن (شگل)
۴ - بهمن جمشید ۵ - رستم بهمن ۶ - اسم ناخوانا.
نشسته ردیف جلو :

۱ - خداینده بهمن ۲ - دستور تیرانداز ۳ - دینیار کلانتر ۴ - گودرز مهربان
۵ - رستم خدامراد ۶ - شهریار بهرام.
از نوزده نفر اعضاء انجمن یازده نفر بشرح زیر مؤمن بدیانت بهائی و یا محب
و خدمتگذار به امرالله بوده اند:

۱ - جناب کیخسرو خداداد ۲ - جناب مهربان کاوس ۳ - استادجوانمرد
شیرمرد ۴ - استاد کیومرث ۵ - اریاب گودرز مهربان ۶ - ملادینیار کلانتر
۷ - خدایار رستم بلندی ۸ - جناب بهمن جمشید ۹ - جناب خداینده بهمن
۱۰ - ماسترخدابخش رئیس ۱۱ - و جناب رستم خدامراد.

لازم بتذکر است که در دوران جمال اقدس ابهی با توجه باوضاع و احوال زمان
احبای پارسی غالباً در پرده حکمت بوده و در کمال حزم و احتیاط رفتار
می کردند و در بدایت امر عوام الناس از کلمه بابی و بهائی استیحا ش داشتند
و هنوز دیانت بهائی استقلال و انفصال کامل نیافته بود، اکثر مؤمنین
بالاجبار احکام شرعیة قبلی خود را اجرا نموده و با حکمت کامل عمل
می کردند. بدین ترتیب دستوران و علمای دین نیز با تمام معاندت و مخالفتی
که داشتند مجبور بودند علی الظاهر رعایت دوستان الهی را نموده و از
انشقاق و اختلاف پرهیزند و بدین ترتیب بود که حدود یازده نفر از اعضاء
انجمن زردشتیان یزد بهائی و یا محب به امرالله بودند. تا اینکه در
عهدمیثاق بشرحی که خواهد آمد بتدریج دستورات و فرائض دینی و احکام
شرعی بهائیان از جماعت زردشتی انفصال و انفکاک یافت و انجام عقد و
ازدواج و مراسم کفن و دفن اموات و غیره مشخص و مستقل گردید و در این
دوران بود که پرده های استتار دریده شد و ایمان مؤمنین بامرالله علنی و
برملا گردید. علیهذا مؤمنین اولیه بامر جمال اقدس ابهی از جماعت پارسیان

کیخسرو خداداد (پیمان)

جناب کیخسرو خداداد در کاشان حجرة تجارت داشتند و بطوریکه ذکر گردید با سهراب کاوس و مهربان کاوس منسوب بوده اند و هر سه نفر در کاشان بتجارت اشتغال داشته اند جناب کیخسرو خداداد در کاشان بیابی و بهائی معروف بوده و با متقدمین امر مبارک در رابطه بوده است. جناب ملآبهرام اخترخاوری در جوانی و قبل از تصدیق امر مبارک مدتی در حجرة ایشان در کاشان بشاگردی مشغول بوده و بطوریکه ضمن خاطرات خود نقل کرده اند :

روزی از طرف محمّدحسن نواب کاشانی که یکی از متقدمین احباب بوده پاکتی برای کیخسرو خداداد می آورند که چون پاکت را باز و نامه را می خواند رنگش پریده و حالش دگرگون می شود و مدتی بهمان حال ساکت می ماند.

ملآبهرام هرچه از ارباب خود علّت را جویا می شود که آیا این نامه حاوی چه اخباری بود که شما را بدینسان پریشان حال کرد جوابی نمی شنود ولی چون ملآبهرام در این امر اصرار می ورزد و کیخسرو خداداد هم به رازپوشی شاگرد خود اعتماد داشته، اظهار می دارد در این نامه شرح شهادت دوتن از اکابر بهائیان اصفهان (سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) را نوشته اند.

این واقعه بسال ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹) میلادی بوده و چون ملآبهرام را مشتاق شنیدن اطلاعاتی در مورد این امر اعظم می بیند در خلوت مختصری از تاریخ امر حضرت نقطه اولی و حضرت بهاء الله و بشارات مندرج در کتب مقدسه در باره موعود آخرالزمان را برایش شرح می دهد و بالاخره نامبرده وسیله هدایت ملآبهرام باین فیض عظمی می گردد.

جناب سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت جلد چهارم می نویسد مبلغ ملآبهرام اولین مؤمن بحضرت بهاء الله که خود را بهائی معرفی می کرده و به تبلیغ امرالله پرداخته جناب کیخسرو خداداد پیمان است که موجب هدایت وی بامر مبارک گردیده است. در یکی از اطاقهای قصر بهجی در ارض اقدس عکس

کیخسرو خداداد ابن جمشید به عنوان اولین مؤمن زردشتی نژاد نصب شده که در سال ۱۲۶۶ متولد و در سال ۱۲۹۹ تصدیق امر مبارک نمود و در سال ۱۳۴۴ در یزد صعود نمود. سالیان دراز و تا قبل از انقلاب اسلامی عکس جناب کیخسرو خداداد در سالن حظیرةالقدس یزد بعنوان اولین مؤمن پارسی که به بهائی معروف بوده است در معرض نمایش و بازدید احباء قرار داشت. کیخسرو خداداد بعدها در دورانی که از کاشان به یزد آمده بعضویت انجمن ناصری انتخاب گردیده و در دفاع از امرالله در برابر دستوران و پیشرفت و تبلیغ دین الله خدمات مؤثری انجام داده است. بیان مبارک زیر از قلم جمال اقدس ابهی جلّ ذکره الاعلی بافتخار وی نازل گردیده :

یا کیخسرو، دستوران از نفحات وحی مقصود عالمیان محروم مشاهده می شوند. زخارف عالم ایشان را از تجلیات نیر اسم اعظم منع نموده اکثری از عباد الیوم از تقوی معرضند و به بغی و فحشاء مقبل ...
که احتمالاً مخاطب بیان فوق کیخسرو خداداد بوده است .

مهربان کاوس

جناب مهربان کاوس بمعیت سهراب کاوس و کیخسرو خداداد در کاشان بتجارت مشغول بودند، در عصر حکومت قاجاریه تجار زردشتی یزدی برای کسب و کار و فعالیت بیشتر در امر تجارت بصورت گروههای کوچک مسقط الرأس خود را ترک نموده و بشهرهای مختلف مانند قم و کاشان و اراک و شیراز و غیره مسافرت کرده و در محلّ مورد نظر در کاروانسراها که مرکز کسب و کار بود بتجارت مشغول می شدند و غالباً چون این افراد بدون خانواده زندگی می کردند در تمام اوقات با هم مؤانس و بصورت دستجمعی به تهیه خوراک و سایر مایحتاج خود می پرداختند و چون از نظر مسلمین کافر و نجس بودند و حق ورود و استفاده از حمام و سلمانی و مراکز فروش غذا و غیره را نداشتند، لهذا بصورت مجزا و با وسائل ابتدائی احتیاجات یکدیگر را مرتفع می کردند.

جناب مهربان کاوس هم در چنین شرایطی در کاشان بکار تجارت اشتغال داشتند و با نسبتی که با سهراب کاوس داشتند (احتمالاً برادر سهراب کاوس

بوده) و با کیخسرو خداداد نیز منسوب بودند امر مبارک را تصدیق نموده بجرگه مؤمنین وارد گردیدند.

مسئلاً مهربان کاوس و کیخسرو خداداد در یک دوران احتمالاً بعد از جناب سهراب کاوس بدایتاً بحضرت نقطه اولی و سپس بجمال اقدس ابهی ایمان آورده اند. جناب مهربان کاوس هم یکی از اعضاء انجمن ناصری زردشتیان یزد بودند و عکس ایشان ضمن سایر اعضاء انجمن دیده می شود و تا آخر حیات خدمتگزار امر مبارک بودند و بالاخره در کاشان صعود نموده و در گلستان جاوید آن مدینه مدفون گشتند.

از قلم اعلی لوح مبارک زیر نازل گردید که جناب عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد دوم صفحه ۷۵۸ مخاطب آن را مهربان کاوس دانسته و لکن در کتاب *Immortals* که وسیله Dipchand Khianara در سال ۱۹۸۸ میلادی در هندوستان چاپ و منتشر گردیده مخاطب آنرا جناب مهربان رستم بلبلان از اهالی مریم آباد یزد می داند علیهنای پس از درج لوح مبارک مورد بحث شرح ترجمه احوال جناب مهربان رستم بلبلان از انگلیسی نیز بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

بنام خداوند مهربان

ای مهربان، دوستی از دوستان یادت نمود، امروز آنچه دیده می شود گواهی می دهد و بندگان را بخداوند یکتا می خواند، بگو امروز آفتاب بینانی از آسمان دانائی هویدا، نیکوست کسیکه دید و شناخت، آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار، بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید چه که او بسیار نزدیک آمده، آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده، بر یکدستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی بگذارید و بگیرید، بگذارید آنچه در جهان دیده می شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده، ای دوستان بشتابید بشتابید، بشنوید بشنوید. کردار دستوران مردمانرا از کردگار دور نموده، بجای نیاز آرز نمودار، راه خداوند خدا را گم کرده اند، گمراهند و خود را دارای راه می دانند، پیشوایانرا گواه

نمودیم و آگاه کردیم تا در این روزگواهی دهند و بندگانرا بپاک یزدان رسانند.

بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرانید، آواز بی نیاز را بگوش جان بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید، امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسیکه گفتار دانا رانیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت. دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار، بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید، بگو امروز خداوند در انجمن سخن می فرماید، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید.

گفتار پیک دیدار اوست شما را از تاریکی رهاند و بروشنائی رساند. نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم، این یاد مانند نهالیست که بدست بخشش کشتیم زود است که با برگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود، خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده، اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا. (۱۶)

مهربان رستم بلبلان (۱۹۳۸-۱۸۵۳)

مهربان رستم بلبلان مردی ساده و بی آرایش از اهالی مریم آباد یزد بود، در این آبادی جز کار با چهارپایان و مزارع خشک خبر دیگری نبود، شغل زراعت از پدران و اجدادش به او به ارث رسیده بود، مهربان هیچگاه بمدرسه نرفت و فقط بمدت دو سال در نزدیکترین معبد زردشتیان به آموختن اوستا و مختصر سواد خواندن و نوشتن مشغول گردید.

از روزی که بکار کشاورزی اشتغال ورزید هیچگونه تماسی با دنیای خارج و آنچه در او می گذشت نداشت، مهربان ایمان شدیدی بخدا داشت، اغلب به کهکشانها چشم می دوخت و به آفریدگار آسمانها می اندیشید، مناظر طبیعی و زیباییهای موجود عشق او را به پروردگار دوچندان می نمود. در هر فرصتی

بمعبد آتش مقدّس می‌رفت و با جان و دل راز و نیاز می‌کرد و از مؤبدان راجع بخدا و حضرت زردشت و ارواح مقدّسه و ظهور شاه‌بهرام سؤال می‌نمود. و با وجود اینکه عامی بود جوابهای مؤبدان او را قانع نمی‌کرد. گاهی در مورد ظهور موعود شکّ می‌کرد و از خود سؤال می‌نمود که آیا او خواهد آمد؟ و آیا چه موقع ظهور خواهد کرد؟ آیا او مختصّ ما زردشتیان است؟ و آیا مؤبدان راهنمای ما خواهند بود؟ آیا طبق سنّت گذشته زندگی خواهیم کرد و یا زندگی جدیدی خواهیم داشت؟ و از این قبیل سؤالات مرتباً بخاطرش می‌رسید. یکروز که در مزرعه مشغول کار بود اتفاق جدیدی افتاد و هنگام عصر دو نفر را دید که بطرف او پیش می‌آمدند، منتظر ایستاد تا رسیدند، آندو مرد با حالی نزار گفتند ما تحت تعقیب اشرار هستیم و جانمان در خطر است تقاضا می‌کنیم ما را در جانی پناه ده، مهربان بدون هیچگونه مخالفتی آنان را بطویله‌اش برد و درب طویله را قفل نمود، مدتی نگذشت که عده‌ای اشرار با قیافه‌های عصبی و خونخوار فرا رسیدند و از او راجع به آندونفر سؤال نمودند، مهربان وانمود کرد که کسی را ندیده‌است و در نتیجه مهاجمین محل را ترک کردند و خطر رفع شد و پناهندگان بسلامت از آنجا خارج شدند و مهربان تنها خری که داشت بآنان بخشید تا بر آن سوار شوند ولی قبل از آنکه محلّ را ترک کنند مهربان دلیل تعقیب آنان را سؤال نمود. آندو جواب دادند بدلیل اینکه معتقد بدیانت بهائی هستیم و حضرت بهاء‌الله موعود جمیع ملل و ادیان در تبعید و در سجن عکا زندانی است. همچنین اظهار داشتند که قصد دارند بعکا رفته و ضمن زیارت مولای خود از او طلب تأیید نمایند.

مهربان چیز زیادی از حرفهای آنها نفهمید ولی تحت تأثیر جاذبه روحانی آنان قرار گرفت و تقاضا نمود وقتی بعکا رسیدند با کمال مهربانی نام مرا هم نزد او یاد نمایند.

آندونفر مهربان را ترک نمودند و طبق تصمیمی که داشتند برای زیارت وارد عکا شدند و در چند جلسه که بحضور آنحضرت مشرف بودند آنچه را که در ضمیر خود داشتند حضور حضرت بهاء‌الله معروض داشتند و از بیانات مبارک نیرو و جانی تازه گرفتند و کلیه پیامهای مؤمنین را که سعادت تشرّف

نداشتند معروض داشتند. وقتی که هنگام وداع رسید حضرت بهاء الله فرمودند هنوز پیغام هایتان را بطور کامل نگفته‌اید، زائرین یکه خورده و با خود فکر کردند که آیا چه مطلبی را فراموش کرده‌اند؟ بالاخره یادشان آمد که پیغام زارع زردشتی که جانشان را نجات داده بود و تقاضا داشت نامش نزد حضرت بهاء الله یاد شود را فراموش کرده‌اند. مسلماً یک دوست و مساعد و کمک خاطره‌انگیز او نمی‌بایست فراموش شود. بهرحال تعقیب اشرار و کمک و مساعدت مهربان را حضور جمال قدم معروض داشتند و بدینوسیله نام مهربان در تاریخ دیانت بهائی مخلّد و جاودانی گردید، قلب بامحبت جمال مبارک متأثر شد و فرمودند:

هرکس خدا را دوست دارد باید ممنوع خود را نیز دوست داشته باشد. مهربان بهم نوعان خود محبت کرد و بآنان پناه داد، او ناجی جانشان شد و خود را سپر بلایای وارده بر آنان نمود.

دریای معرفت الهی بخروش آمد و جمال قدم لوح مبارکی به افتخار مهربان نازل فرمودند. با وصول لوح مبارک مهربان بهائی مؤمن و فعالی گردید و سرانجام بهندوستان هجرت نمود و دخترش در آنجا ازدواج کرد و نوادگانش هریک بهائی‌ثابت و خدومی بودند. شیرین نورانی و شاپور خجستگان از نوادگان او بودند که بعدها هریک در میادین امر خدماتی نمودند. (۱۷)

استاد جوانمرد شیرمرد

جناب استاد جوانمرد رئیس و مُدرّس مدرسهٔ پارسیان یزد بود که در دوران جمال اقدس ابهی به طراز ایمان مطرّز و لوح مبارک هفت پرسش بافتخار ایشان نازل گردیده است.

استاد جوانمرد در بهار سال ۱۲۶۰ هـ ق (۱۸۴۴) میلادی مقارن با ظهور حضرت ربّ اعلی در شهر یزد متولّد گردید، نام پدرش نوذر بود که یکی از افراد باسواد آنزمان بشمار می‌رفت و با توجه باینکه در آن دوران مکتب و مدرسه‌ای برای تحصیل اطفال زردشتی وجود نداشت پدرش در سن هفت سالگی او را بشخصی بنام یادگار که شغلش شال‌بافی بود سپرد تا ضمن شاگردی بتحصیل مقدماتی مشغول گردد.

جوانمرد ضمن شالبافی ظرف مدت چند سال تحصیلات مقدماتی ناقص خود را فراگرفت. مدتی نگذشته بود که مانکجی صاحب از طرف انجمن اکابر صاحبان هندوستان سرپرستی زردشتیان ایران را عهده دار گردید و در مسافرت به یزد جوانمرد را ملاقات و او را کودکی باهوش و مستعد تشخیص داد و در نتیجه ویرا انتخاب نموده و با چند نفر اطفال دیگر برای تحصیل بظهران برد. جوانمرد از سال ۱۲۸۲ هـ ق (۱۸۶۵) میلادی در ظهران تحصیلات خود را شروع و در مدت چند سال فارسی و عربی را بخوبی آموخت. در این دوران چون جناب صاحب با عده‌ای از بهائیان معاشر بود، استاد جوانمرد نیز با احتیای الهی آشنا شد و از ظهور حضرت بهاء الله و طلوع شاه بهرام ورجاوند مطلع گردید و اطلاعاتی در باره امر مبارک کسب نمود، فقط تردیدی که داشت این بود که شاه بهرام موعود بایستی ایرانی‌نسب و از تخمه حضرت زردشت در آخرالزمان برسالت مبعوث گردد. نه اینکه شخص مذکور از خاندان سیادت و پیرو دیانت اسلام باشد.

بالاخره در سال ۱۲۸۹ هـ ق (۱۸۷۲) میلادی پس از اتمام تحصیلات خود به یزد مراجعت نمود و بنا بتوصیه مانکجی صاحب مکتبی در خانه مسکونی خود دایر نموده و بتعلیم و تربیت کودکان زردشتی مشغول گردید. ضمناً با تخصصی که در نوشتن اسناد مالکیت، وقفنامه و تحریر و قباله و اجازه‌نامه کسب نموده بود بتحریر اسناد مذکور مشغول گردید و بعموم زردشتیان توصیه شده بود که برای نوشتن اسناد و قباله‌های خود باستاد جوانمرد مراجعه کنند تا از درگیری با علمای اسلام و پیچ و خمهای قوانین شرع رهائی یابند. و در حقیقت استاد جوانمرد اولین محضر دار پارسی بشمار می‌رود.

استاد جوانمرد با اینکه در ظهران از ظهور مبارک مطلع گشته بود ولی بمقام یقین نرسیده و دائماً متفکر و حالش دگرگون بود و برای پی بردن بحقیقت بدعا متشبث گردید و طبق رسم متداول در بین زردشتیان مدت ده روز بخواندن دعا و اوستا پرداخت و چون از اعتکاف ده روزه نتیجه‌ای حاصل نگردید تصمیم گرفت استغاثه از درگاه قاضی الحاجات را چهل روز ادامه دهد، بدین ترتیب که هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب بیکی از معابد زردشتیان که به الیاس معرف بود رفته و بدعا و مناجات و گریه و زاری می‌پرداخت و

بعد از طلوع آفتاب مراجعت می نمود. چهل روز گذشت و روز آخر پس از چندساعت دعا و مناجات با حالتی اندوهناک و قلبی محزون مایوسانه راه خانه را پیش گرفت و چندان راهی نپیموده بود که با دو نفر از مؤمنین اولیه امر مبارک، یکی حاجی میرزا محمد علاقه بند و دیگری میرزا یوسف خان شیرازی مواجه گردید و پس از احوالپرسی چون از مقصد وی مطلع گشتند و او را مستعد تحرّی حقیقت دیدند، به اتفاق بمنزل آمده و باب مباحثه و گفتگو را گشودند و پس از چند جلسه مذاکره استاد جوانمرد امر مبارک را تصدیق و بشرف ایمان مشرف گردید.

این واقعه در حدود سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴) میلادی و در زمانی بود که حدود سی سال از سن استاد جوانمرد می گذشت. پس از آن عریضه ای متضمن هفت سؤال حضور حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی معروض داشت که در پاسخ لوح مهیمن و غرائی بنام لوح هفت پرشش بافتخار ایشان نازل و در آن لوح بلقب شیرمرد مخاطب گردید.

استاد جوانمرد پس از ۱۳ سال مکتب داری در خانه خود با شنیدن خبر فوت پدرش در بمبئی در سال ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۵) میلادی عازم هندوستان گردید، در هندوستان ضمن امور شخصی با همکاری یکی دیگر از متمولین زردشتی بنام کیخسرو مهربان او را تشویق به تأسیس مدرسه ای در یزد نمود و در نتیجه استاد جوانمرد در سال ۱۳۰۴ هـ ق (۱۸۸۶) میلادی به یزد مراجعت و مدرسه کیخسروی یزد را تأسیس نمود که هزینه اداره آن از طرف انجمن پارسیان هندوستان تأمین می شد و پس از سه سال مدرسه کیخسروی که بنای آن بخرج کیخسرو مهربان ساخته شده بود آماده بهره برداری شد و مدرسه بمحلّ مذکور منتقل گردید و سالیان دراز استاد جوانمرد در سمت مدیر و مُدرّس دبستان و دبیرستان کیخسروی انجام وظیفه می نمود.

در این دوران استاد جوانمرد بعضویت دائمی انجمن ناصری زردشتیان یزد انتخاب و سمت دبیر انجمن را عهده دار گردید. چندی بعد یکی دیگر از زردشتیان بنام خسرو شاهجهان مبادرت بتأسیس مدرسه دخترانه خسروی نمود، استاد جوانمرد و همسرش معلّمی و اداره مدرسه مذکور را نیز عهده دار گردیده و مدتها بخدمات فرهنگی خود ادامه می دادند تا اینکه مدرسه پسرانه

خسروی برقابت با مدرسه کیخسروی تأسیس و از استاد جوانمرد خواسته شد که از مدیریت مدرسه کیخسروی استعفا داده و اداره امور مدرسه خسروی را عهده دار گردد، استاد جوانمرد این عمل را مغایر با حق شناسی نسبت به مؤسسه کیخسروی دانسته و از قبول آن امتناع ورزید. در اینوقت مخالفین موضوع بهائی بودن او را وسیله تحریک عوام علیه او قرار داده و وسیله عده ای از اوباش قصد جاننش کردند و بطوری اوضاع را بر او سخت گرفتند که شبانه بیکی از قراء یزد متواری گردید و چون محرکین دست از تهدید خود برداشتند نامبرده به یزد مراجعت و شبانه بظهران عزیمت نموده و در تجارتخانه ارباب جمشید بکار مشغول گردید.

در مدت چهارسال غیبت استاد جوانمرد امور مدرسه کیخسروی مختل و در شرف انحلال قرار گرفت و مؤسسه آن مجدداً از استاد جوانمرد تقاضا کردند به یزد مراجعت نموده و مدیریت آنرا عهده دار گردد. استاد در سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۹۱۳) میلادی به یزد بازگشت و تا ده سال دیگر بتدریس و اداره مدرسه کیخسروی پرداخت، مخالفین چون از این راه کاری از پیش نبردند، این بار به انجمن پارسیان هندوستان گزارش دادند که استاد جوانمرد بابی شده و اگر کار فرهنگی او ادامه یابد کلیه جوانان زردشتی بهائی خواهند شد. لهذا انجمن نماینده ای بنام پشتون جی تاسکار را مأمور رسیدگی به شکایت آنان نمود، شخص مذکور چون شخصی بی اراده و زودباور بود تحت تأثیر مغرضین قرار گرفت و بطوری بر استاد سختگیری نمود که نامبرده رنجیده خاطر شد و بعد از ۴۶ سال خدمات فرهنگی آخرا لامر، در سال ۱۳۰۲ شمسی (۱۹۲۳) میلادی از ادامه خدمت استعفا نمود. در این دوران بود که استاد جوانمرد رسماً به بهائی بودن موصوف و معروف گردید.

بعدها عده ای از محصلین برای اینکه از استاد استعالتی نموده باشند بکمک استادشهریار کوچه بیوکی که از اجباء بود مدرسه ای در کوچه بیوک یکی از قراء یزد تأسیس نموده و استاد جوانمرد مدیریت آنرا عهده دار گردید، ولی چون مفسدین زردشتی از شرارت دست بردار نبودند بعد از دو سال نیز از این کار استعفا نموده و در سن ۸۳ سالگی خود را بازنشست کردند و بالاخره در سال ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸) میلادی و در سن ۸۵ سالگی جهان فانی را وداع

نمودند و جسدش را به حسین آباد چهارفرسخی یزد انتقال داده و با اعزاز تمام بخاک سپردند. از میان احتبای پارسی نژاد نخستین کسی است که بآداب بهائی کفن و دفن گردیده است.

علت اینکه در حسین آباد دفن شده بقرار ذیل است :

چند روز قبل از فوتش یکی از دوستانش بنام جمشید بهرام حسین آبادی (انوری) بملاقاتش می رود و اظهار می دارد چون استاد بهائی و مایل است بآداب بهائی کفن و دفن شود. اگر در حضور فرزندان و فامیل وصیت کند و آنها با وسائل نقلیه جسد را بحسین آباد برسانند ما در گلستان جاوید دفن می کنیم و تعهد محافظت جسد را از دست معاندین زردشتی بعهده می گیریم استاد جوانمرد وصیت می کند و طبق آداب بهائی دفن می شود. با اقدامات جمشید و حمایت محفل روحانی حسین آباد تا ۴۰ شبانه روز جوانان بهائی حسین آباد مرتباً شب و روز در گلستان جاوید کشیک می دادند. و اقدامات زردشتیان و هجوم اوباش برای بردن جسد بدخمه به نتیجه نمی رسید. (نقل از خاطرات جمشید حسین آبادی که توسط میرزا قابل آباده ای نوشته شده).

لوح هفت پرش

بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب بخشش جهانرا روشن نمود. از بآء بحر اعظم هویدا، و از هاء هویه بخته، اوست توانائی که توانائی مردم روزگار او را از خواست خود باز ندارد و لشکرهای پادشاهان از گفتارش منع ننماید.

نامه ات رسید، دیدیم و ندایت را شنیدیم، در نامه لآکی محبت مکنون و اسرار مودت مخزون از داور بیهمال می طلبم ترا تأیید فرماید بر نصرت امرش، و توفیق بخشد، تا تشنگان دشت نادانی را به آب زندگانی برسانی، اوست بر هر امری قادر و توانا. آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال نمودی به اجابت مقرون.

پرش نخستین

نخست پرستش یکتای یزدان را بچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته

است، آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از شناسائی است، چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید تا بستاید، امروز روهای اهل دانش و بینش سوی اوست، بلکه سویها را جمله رو بر سوی او. شیرمرد از خداوند می‌خواهیم مرد میدان باشی و بتوانائی یزدان برخیزی و بگویی، ای دستوران، گوش از برای شنیدن راز بی‌نیاز آمده و چشم از برای دیدار، چرا گریزانید، دوست یکتا پدیدار، می‌گوید آنچه را که رستگاری در آنست.

ای دستوران اگر بوی گلزار دانائی را بیابید، جز او نخواهید و دانای یکتا را در جامه تازه بشناسید، و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و بیاری برخیزید.

پرش دوم

در کیش و آئین بوده، امروز کیش یزدان پدیدار، جهاندار آمد و راه نمود کیشش نیکوکاری و آئینش بردباری. این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمانرا بجهان بی‌نیازی رساند، این کیش و آئین دارای کیشها و آئینهاست، بگیرید و بدارید.

پرش سوم

با مردم روزگار که جدا جدا کیشی گرفته‌اند و هریک کیش و آئین خویشرا پیشتر و بهتر از دیگری دانند چگونه رفتار نمایم که از دست و زبان ایشان در رنج و آزار نباشیم. ای شیرمردمان رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان، هر دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی شیرین، و هر پستی بلند. اگر مردمان بیابند و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند. این رنج مفتاح گنج است، اگر در ظاهر منکر است در باطن پسندیده بوده و هست. گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق نمودیم چه که مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد محرومند، داد را دشمن می‌دارند. اگر بی‌رنجی طلبی این بیان که از قلم رحمن جاری شده قرانت نما.

الهی الهی اشهد بفردانیتک و وحدانیتک، اسألک یا مالک الاسماء و فاطرالسماء بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الاعلی ان تنصرنی برایات قدرتک و قوتک و تحفظنی من شرّ اعدائک الذین نقضوا عهدک

و میثاقک، آنک انت المقتدرالقدیر.

این ذکر حصنی است متین و لشکریست مبین حفظ نماید و نجات بخشد.

پرش چهارم

در نامه‌های ما مژده داده‌اند، شاه بهرام با نشانهای زیاد از برای راهنمایی مردمان می‌آید، الی آخر بیان.

ای دوست آنچه در نامه‌ها مژده داده‌اند ظاهر و هویدا گشت. نشانها از هر شطری نمودار، امروز یزدان ندا می‌نماید و کلّ را بمینوی اعظم بشارت می‌دهد. گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب. از یکتا خداوند بیمانند بخواه بندگان خود را بینائی بخشد. بینائی سبب دانائی و علت نجات بوده و هست. دانائی خرد از بینائی بصر است، اگر مردمان بچشم خود بنگرند، امروز جهانرا بروشنائی تازه روشن بینند. بگو خورشید دانائی هویدا، و آفتاب بینش پدیدار، بختیار آنکه رسید و دید و شناخت.

پرش پنجم

از پل صراط و بهشت و دوزخ بوده، پیمبران براستی آمده‌اند و راست گفته‌اند، آنچه را پیک یزدان خبر داده پدیدار شده و می‌شود. عالم بمجازات و مکافات برپا، بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و می‌نماید، چه که وجود این دو از برای آن دو لازم. در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حقّ است. هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب، و بعد از عروج روح فائز می‌شود بآنچه که آمده و خامه از ذکرش عاجز است. صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است. حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف و حقّ نطق می‌فرماید بآنچه اراده می‌فرماید. هریک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند، گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر

است، امید هست که آنجناب از رحیق وحی الهی و سلسبیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه و شهود فائز شوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند.

پرسش ششم:

پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده به آن سرا شتابد الی آخر. در این مقام چندی قبل از خامه دانش ظاهر شد آنچه که بینایان را کفایت نماید و اهل دانش را فرح اکبر بخشد، براستی می گوئیم روان از کردار پسندیده خشنود می شود و داد و دهش در راه خدا به او می رسد.

پرسش هفتم

از نام و نژاد نیاکان پاک نهاد بوده. ابوالفضل گلپایگانی علیه بهانی در این باب از نامهای آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید. آئین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست، زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود از خداوند می خواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد، اوست دانا و توانا. اگر آنجناب سوره رئیس و سوره ملوک را بیابد و بخواند از آنچه سؤال نموده بی نیاز گردد و بخدمت امر الهی قیام نماید، قیامیکه ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم منع نکند، از حق می طلبیم شما را تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی و بقای نام اوست. جهد نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید و از لاکمی حکمت و بیان که از خزینه قلم رحمن ظاهر شده قسمت برید و نصیب بردارید، البهاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین. (۱۸)

همچنین از قلم جمال اقدس ابهی در آثار قلم اعلی بیانات مبارکه زیر نازل گردیده:

یا جوانمرد علیک بهاء الله الفرد الاحد، از شیعه شنیعه سؤال نما که ثمره اعترافها بر وصایت بلافضل در یوم فضل که ظهور تیر عدل است چه ظاهر شد و چه نتیجه بخشید...

و همچنین می فرمایند:

یا جوانمرد علیک بهاء مالک الایجاد فی المبدأ والمعاد و طوی لک و نعیماً لک بما اتخذت الله نفسک ولیاً ...

که ظاهراً مخاطب این آیات بینات نیز استاد جوانمرد شیرمرد بوده است.

اریاب گودرز مهربان

اریاب گودرز مهربان یکی از احتبای پارسی است که در دوران جمال اقدس ابهی بشرف ایمان به امر حضرت رحمن فائز گردید، اریاب گودرز شخصی مقتدر و متهور بود و هر وقت دستوران و معاندین امرالله موجبات اذیت و آزار احتباء را فراهم می نمودند، اریاب گودرز از احتباء خصوصاً و از کلیه ضعیفاء عموماً دفاع می نمودند.

اریاب گودرز در اولین انجمن ناصری زردشتیان یزد بعضویت انجمن منصوب و در دفاع از امرالله با دیگر احتبای پارسی موفقیت هائی بدست آورد. و در اواخر حیات رسماً و علناً ببهائی بودن معروف و بخدمات امری مشغول و موفق گردید و مورد عنایات حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه قرار گرفت. در یکی از الواحیکه بافتخار وی نازل گردیده می فرمایند:

ای سرمست جام محبت الله نفعه خوشی که از گلستان معانی منتشر گشته بود بمشام مشتاقان رسید و باعث روح و ریحان گردید، و چون تمغن در فاتحه و قایمه رفت جوهر محبت الله محسوس شد، شب و روز بکوش تا در بندگی و افتادگی و شرمندگی و آزادگی و نیستی و محویت شریک و سهم عبدالبهاء گردی تا دست در آغوش یکدیگر در آستان مقدس بر تراب عبودیت افتاده طلب عفو و صفح نمائیم ... (۱۹)

در لوح مبارک دیگری که بافتخار جناب گودرز مهربان نازل گردیده حضرت عبدالبهاء می فرماید:

جناب گودرز مهربان علیه بهاء الله ابهی

هوالله

ای گودرز من، سالاران مرز سپاهی چون هژیران از لشکر روحانیان در پس داری و دژی روئین و برجی آهنین از ملکوت قوت و اقتدار در عقب و آن جهان ابهی، پس اندیشه مکن، تیشه بر ریشه جهل و نادانی بی خردان زن و آتش بخیمه و خرگاه افسردگان، آن نفوس مار و مورند و محروم و مهجور و منفور، عنقریب پرتو یزدان شرق و غرب را روشن

نماید و از برای آنها جز ندامت و پشیمانی نماند، که چرا پیشگیری نکردند، اما تو پناه بخدا بر و ایمن باش ع.ع (۲۰)

مرحوم گودرز مهربان در حدود سال ۱۳۲۵ هـ ق (۱۹۰۷) میلادی صعود نمود و جسد او را در دخمه زردشتیان قرار دادند. دخترش سرور گودرز و دامادش شهریار نوشیروان بامر مبارک مؤمن و بخدمات تبلیغی موقت بوده‌اند.

دینیار بهرام کلانتر

دینیار بهرام کلانتر بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زردشتیان رسید و از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله بلقب امین الفارسیان سرافراز شد. در زمان قدیم پست کلانتری شغل بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زردشتیان سروری داشت و انجام امور دیوانی طایفه زردشتی با او بود و مأمور واسطه وصول مالیات جزیه میان دولت و جماعت بود. ارباب دینیار کلانتر در زمان حضور مانکجی صاحب در ایران بکلانتری رسید و آخرین کلانتر زردشتیان می باشد و بعد از او پست کلانتری بواسطه الغای جزیه منسوخ گردید.

چون با گذشت زمان و تغییر حکام اثرات ناشی از فرمان صادره از طرف ناصرالدین شاه مبنی بر تشکیل انجمن ناصری زردشتیان و آزادی اعطانی در مورد احوال شخصیته آنان تا حدودی فراموش شده و مظالمی بر اقلیت زردشتی وارد می شد و ناگزیر برای رفع آن اقداماتیرا ایجاب می نمود، لذا دینیار کلانتر چندبار اقداماتی بعمل آورد و آخر الامر با تقدیم عریضه ای حضور مظفرالدین شاه استدعای رفع مظالم وارده را نمود که متن فرمان صادره از طرف ناصرالدین شاه در مورد تشکیل انجمن ناصری بتأیید مظفرالدین شاه سلطان وقت رسید. و قسمتی از آن بشرح زیر است :

امین و کلانتر زردشتیان یزد و کرمان بنام دینیار بهرام کلانتر ابن مرحوم بهرام از سوی انجمن ناصری زردشتیان یزد بیادشاه وقت (مظفرالدین شاه) عریضه ای تقدیم و شرح حال را بعرض می رساند که در اینجا بقسمت مربوط بصدور و تأیید فرمان انجمن زردشتیان اشاره می نماید : چون آفتاب عالمتاب معدلت شاهانه بر قاطبه طبقات ملت طالع و انوار

نصفت خسروانه بر کلیه شعبات رعیت ساطع و تابش عدل آن بالذات ظلمت ظلام ظلم و تندی منتفی و مرتفع است و عالیجاه ملادینیار کلانتر زردشتی امین و کلانتر جماعت زردشتیان یزد و کرمان از طرف آنها بتوسط وزارت خارجه از بعضی تعذیات فوق العاده و بد و سینه در حق جماعت مزبوره به خاکپای معدلت آسای مبارک تظلم نموده، عدل و انصاف ملوکانه مقتضی رفع جور و اعتساف به شرح زیر گردید :

اولاً: متظلمند در سنة ۱۳۰۸ هـ ق از طرف دولت مقرر شد بصوابدید رؤسای خود انجمنی در یزد و کرمان موسوم بانجمن ناصری زردشتیان تشکیل شده در مواقع لازمه بامورات اتقاقیه ادعائیه خودشان بین الجماعه رسیدگی نمایند. برای استحکام امر و استقلالیت انجمن مزبور مستدعی امر و اراده مجدد است. دینیار کلانتر امین الفارسیان . دستورشاهانه بشرح زیر صادر گردید :

البته همانطور که انجمن برقرار است بترتیبات مقررّه همان جماعت امورات بین الجماعه را تسویه نمایند، ولی اگر یک طرف مسلمان باشد باید حکومت رسیدگی نماید و رفع غائله کند. محلّ دستخط آفتاب نقطه همایونی. (۲۱)

بدینترتیب دینیار کلانتر فرمان تشکیل انجمن زردشتیان را در سال ۱۳۱۷ هـ ق (۱۸۹۹) میلادی بتأیید مظفرالدین شاه رسانید و از ظلم و تعذیات وارده بر جامعه زردشتی جلوگیری کرده است.

ملادینیار کلانتر در دوران حیات خود با توجه باینکه دارای مقام کلانتری بوده و در بین جماعت موقعیتی خاص داشته، معذالک در کمال حکمت و احتیاط بامرالله خدمت نموده و شرح مختصری از آن در کتاب محاضرات صفحه ۷۵۵ تألیف جناب اشراق خاوری درج گردیده. پسر دینیار کلانتر بنام بهرام هخامنش نیز بامر مبارک مؤمن و بخدمات امری قائم بوده است.

خدایار رستم بلندی

خدایار رستم نیز یکی از اعضاء انجمن ناصری زردشتیان یزد بوده که مؤمن بجمال قدم و بهائی بوده، نامبرده از اسلاف خاندان بلندی است، و شرح حال

بیشتری از وی بدست نیامد.

بهمن جمشید

بهمن جمشید نیز یکی از مؤمنین و متقدمین امر مبارک است که بخدمت امرالله قائم بوده است یکی از خدمات ارزشمند وی خرید زمین و چاه شهدای سبعة یزد بوده که آنرا بامر مبارک تقدیم نموده است. بهمن جمشید مکرراً مورد فضل و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه واقع گردیده و در لوحی خطاب بایشان می فرمایند :

بهمن جمشید را پیام جانی برسان و بگو که همواره بیاد شما پرداخته ام و همیشه از خداوند خواسته ام که به بندگی درگاه یزدان سرافراز گردید و مانند چراغ در انجمن یاران برافروزید ... (۲۲)
در آثار قلم اعلی بیانات مبارک ذیل نازل گردیده :

یا بهمین، بهمین را تأیید نمودیم بر اموریکه قدرت عالم عند ظهورش معدوم و مفقود، و پیشوایان را طراً وعده دادیم بآنچه که سبب فرح اکبر بوده از برای مقبلین و منصفین ...
که احتمالاً مخاطب بیان مبارک فوق نیز بهمین جمشید بوده که در عهد ابهی مؤمن گردیده است.

خدابنده بهمین

خدابنده بهمین نیز یکی از مؤمنین دوران جمال اقدس ابهی بوده که بعضویت انجمن زردشتیان یزد منصوب گردیده، شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد. (۲۳)

رستم خدامراد

رستم خدامراد نیز یکی از اعضاء انجمن ناصری زردشتیان یزد بوده که بامر مبارک مؤمن و یا محب بامرالله بوده است و در انجمن همواره طرفدار و مشکل گشای اجبای پارسی بوده است و متأسفانه شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد.

ملابهرام اخترخاوری

جناب ملابهرام از مؤمنین پارسی در دوران جمال اقدس ابهی بودند که تمام عمر خود را وقف بخدمت امراالله و تبلیغ دین الله نمودند. حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه در لوحی خطاب به میرزاسیاهش سفیدوش می فرمایند :

حضرت ملابهرام رحمت رحمن است و نعمت آسمانی قدر این بزرگوار را بدانید. (۲۴)

نام این بزرگوار بهرام و اسم پدرش بهمن بود که در سال ۱۲۷۵ هـ ق (۱۸۵۹) میلادی در مریم آباد از قراء حومه یزد متولد گردید. در کودکی پس از تحصیل مختصر سواد فارسی مانند نیاکانش بشغل زراعت مشغول گردید، ولی در دیانت خود که پیروی از حضرت زردشت بود مطالعات زیادی می نمود و ضمن اجرای احکام و دستورات دینی بموجب مژده های وارده در کتب زردشتیان همواره منتظر موعودهای مزدیسنا در آخرالزمان بود که طبق وعده ها و بشارات مندرج در کتب مقدسه، حضرت هوشیدر ماه وشاه بهرام ورجاوند و دستور پشتون ظاهر گردیده و ضمن غلبه اهورامزدا بر اهریمن، انوار اهورائی جهان خاک را منور نموده و رشک فردوس برین فرماید.

علیهذا با توجه بمعقاداتیکه داشت دائماً مترصد بود که موعودهای منتظر ظهور نماید و بهرکس می رسید جویای خبر جدید می شد. تا اینکه یک روز یکی از همسایگانش که از یزد بمریم آباد آمده بود شرح شهادت یک نفر بابی را برایش نقل نمود، پس از شنیدن این واقعه ملابهرام نسبت بظهور حضرت باب و فداکاریهای پیروانش کنجکاو گردید. پس از چندی برای زراعت در مزرعه میرزاعیسی خان وزیر باتفاق شش نفر از زارعین یزد بطهران رفت و زیر نظر حاج ملک نامی بامر زراعت و دامداری مشغول شد و ضمن مباحثاتیکه با حاجی ملک داشت موضوع شهادت هشتاد نفر بابی که در راه اعتقاد و ایمان محکمی که نسبت بحضرت باب داشتند شنید و این دومین بار بود که ملابهرام مطالبی در مورد حضرت باب بگوشش می رسید پس از خاتمه مأموریتش از طهران بکاشان رفت و مدتی در حجره کیخسرو خداداد که یکی از مؤمنین اولیه امر مبارک بود بخدمت پرداخت.

روزی از طرف محمّدحسن نواب کاشانی که یکی از اجلة احباب بود پاکتی برای کیخسرو خداداد رسید که چون آنرا گشود و از مطالب نامه آگاه گردید حالش دگرگون شد و مدتی بهمان حال ساکت ماند، ملاًبهرام که نسبت بتغییر حالات ارباب خود نگران شده بود هرچه از موضوع سؤال کرد و علت پریشانی ویرا جويا شد جوابی نشنید، تا بالاخره با توجه باعتمادیکه کیخسرو خداداد نسبت بشاگرد خود داشت واقعه شهادت حضرت سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء که دوتن از اجلة احباب بودند در اصفهان برای ملاًبهرام نقل نمود و این واقعه در سال ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹) میلادی بوده است. و این سومین بار بود که ملاًبهرام مطالبی در باره ظهور امر مبارک بگوشش رسید. چون کیخسرو خداداد او را مشتاق شنیدن اطلاعاتی در مورد ظهور امر مبارک دید در خلوت مختصری از تاریخ امر و علانم ظهور و تطبیق آن با امر مبارک و مطالب استدلالی دیگر برایش شرح داد و در نتیجه ملاًبهرام قدری بامر مبارک نزدیکتر گردید ولی چون کتب و الواح بیشتری در دسترس نبود ملاًبهرام در درجه ایمان بعد کمال و یقین نرسید، تا اینکه بعد از دو سال و نیم به یزد مراجعت نمود. در یزد ملاًبهرام با حاجی قلندر آشنا شد و پس از آن با سایر مبلغین منجمله حاجی محمّدطاهر مالگیری ملاقات نمود و هربار که از مریم آباد بشهر می آمد در مجلس تبلیغی حاجی محمّدطاهر شرکت می نمود و بالاخره در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق (۱۸۸۳) میلادی بشرف ایمان فائز و بنار محبت الله مشتعل گردید و بلافاصله به امر تبلیغ قیام نمود. ابتداء با مرحوم رستم خورسند کدخدای مریم آباد بمذاکره تبلیغی پرداخت و چند جلسه ایشان را بحضور حاج محمّدطاهر برد و پس از مباحثات مفصل ایشان نیز تصدیق امر مبارک نموده و بطراز ایمان مطرّز شد. پس از آن ملاًبهرام مرتباً باطراف مسافرت نموده و بشارت ظهور جدید را بظالمین حقیقت می داد، در قاسم آباد با جناب نوش صحبت امری نمود و در تفت و رحمت آباد و قراء و قصبات دیگر بانتشار امرالله پرداخت و جمع کثیری از زردشتیان را بسرچشمه ماء معین هدایت نمود.

خانه ملاًبهرام در مریم آباد و بعدها در مهدی آباد مرکز رفت و آمد مبلغین بود و زردشتیانیکه مستعد و مشتاق شنیدن خبر ظهور شاه بهرام بودند در

خانه وی مجتمع شده و از سلسبیل عرفان امر الهی بهره مند می شدند. این ایام مقارن با شهادت شهدای سبعة یزد بود که ملاًبهرام خود شاهد فداکاری و جانبازی فدائیان امر حضرت رحمن بود (۱۳۰۸ ه ق ۱۸۹۰ م) در اثر فعالیت‌های تبلیغی ملاًبهرام که عده‌ای از زردشتیان را بامر مبارک هدایت نمود، نتیجتاً معاندین و مخالفین شروع بضدیت و مخالفت با وی نمودند و مترصد بودند که بهانه‌ای را مستمسک قرار داده و به اذیت و آزارش پردازند. از جمله دستور تیرانداز که از مؤبدان بزرگ بود به پیروی از روش علمای اسلام ب فکر افتاد در ضرب و جرح و قتل و غارت اجبای پاریسی اقدام نموده و سودی عاید خود کند، لذا اسامی ۱۲ نفر از اجبای را روی کاغذ نوشته و آنرا نزد کدخدای مریم آباد فرستاد که افراد مذکور در ورقه باید تا سه روز دیگر به یزد مراجعه و در محضر من حاضر گردند تا باتهامات آنان رسیدگی شود. روز موعود اجبای مزبور در محضر دستور حاضر شدند. وقتیکه دستورچشمش بآنها افتاد با تهدید و تغیر اظهار داشت از دین دررفته‌ها چقدر زیاد هستند، باید دو نفر از شما را کشت و بقیه را دست و گوش برید، تا دیگران پند گیرند و از دین بهی خارج نشوند.

اسفندیار برادر ملاًبهرام اظهار نمود از ما چه خطائی سرزده که باید مستوجب عقوبت باشیم دستور فریاد زد تو خفه شود گناه تو از همه آشکارتر است تو بودی که در ملاء عام پشت تل ریگ دست بلند کردی، پا بلند کردی و نماز بهائی خواندی، آیا جرمی از این بالاتر می شود؟ در این وقت ملاًبهرام وارد صحبت شده و ضمن بیانی حکیمانه بدستور حالی کرد که اگر ما قصد پیروی از حقیقت را نداشتیم می توانستیم در محضر یکی از علمای اسلام حاضر شده و با ادای شهادتین علی الظاهر مسلمان شده و جامه سیاه پوشیده و در پناه اسلام هرکار زشت و ناروایی را انجام دهیم و در آنصورت شما هم جرأت کوچکترین تعرضی را نداشتید ولی بدانید راهی را که ما انتخاب کرده ایم راه حق و حقیقت است که حاضر بهرگونه فداکاری هستیم و در نتیجه خلافتی انجام نداده ایم. ضمن این بیانات ملاًبهرام زیرکانه بدستور تیرانداز می فهماند که این جمع حاضر است تبرعاتیکه هرساله برای آتشکده مریم آباد می پردازند تقدیم حضور ایشان نمایند. با وعده این تعارف دستور خوشحال و راضی شده و از

تعقیب موضوع منصور می‌گردد. در این دوران تحریکات مسلمین و زردشتیان طوری شدت یافت که نزدیک بود جان وی و عده‌ای از اجّاء بخطر افتد، لهذا بصوابدید حضرات افنان جناب ملّابهرام بهندوستان هجرت نمود و در بمبئی ساکن شد و ضمن امور خود بامر تبلیغ نیز اشتغال داشت. در اینوقت عریضه‌ای حضور جمال ابهی عرض نموده و اجازه تشریف خواست ولی جمال قدم در جواب امر فرمودند بایران مراجعت نماید؛ لهذا هنوز یکسال از توقّفش در هندوستان نگذشته بود که مجدداً از طریق بندرعباس بایران مراجعت کرد و در مریم‌آباد ساکن گردید و بخدمات امری و کار زراعت مشغول شد.

چندی نگذشت که دختر چهارده‌ساله‌اش بدرود حیات گفت. هنوز در آنزمان گلستان جاوید تأسیس نشده بود و اجّای پاریسی مجبور بودند اصوات خود را طبق آئین زردشتیان در دخمه قرار دهند، ولی دستوران با مخالفتی که با وی داشتند از انجام فرائض مربوطه خودداری می‌کردند و یکی دو روز جسد متوفی در محل باقی ماند، تا اینکه یکی از متقدّمین اجّاء بنام دینیار کلانتر بسرزنش دستوران پرداخت و مؤیدان از کرده خود پشیمان شده و با حضور عده‌ای زیاد فرائض دینی را انجام داده و جسد را بدخمه بردند. ملّابهرام در برابر عناد و مخالفتی که دستوران بخرج داده بودند بهریک حقّ‌الزحمه‌ای معادل سه برابر آنچه مرسوم بود بدستوران پرداخت و چون عده‌ای بعمل او اعتراض کردند اظهار داشت مبلغ اضافی را که پرداخت نمودم بابت التفات و بزرگواری دستوران است که جسد دختر نازنینم را سه روز در خانه معطل کردند که خوب تسلی پیدا کنم و چون این مطلب را با تأثر فوق‌العاده بیان داشت در قلوب مستمعین طوری اثر نمود که یکی از دستوران بنام بهمن از رفتار و گفتار ملّابهرام منقلب گردید و پس از چندی بشرف ایمان فائز شد و بعدها عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و ضمن آن علّت اینکه نام معدودی از پیامبران در قرآن کریم نازل گردیده سؤال نمود و در جواب لوحی بافتخار وی نازل شد که مطلعش اینست:

ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهرفشان گردی ...
ملّابهرام فوت دخترش و شرح وقایع را بمحضر انور حضرت مولی‌الوری

معروض داشت و در جواب مفتخر بلوح مبارکی گردید. پس از تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد ملابهرام نیز چندی در آن انجمن عضویت یافت. در این ایام بود که غلامحسین بناتکی یزدی بدستور شیخ جعفر سبزواری با وضع فجیعی بدرجه شهادت نائل گردید، بمنظور دادخواهی ملابهرام عریضه‌ای حضور علی‌اصغرخان اتابک اعظم معروض داشت و بوسیله آقامیرزا سیاوش سفیدوش که با صدر اعظم رابطه داشت حضور صدراعظم تقدیم نمود، اتابک اعظم بلافاصله رسیدگی نموده و دستور داد شیخ جعفر سبزواری را نفی بلد نموده و از یزد اخراج کنند. ضمناً صدراعظم بلحاظ خصوصیتی که با ارباب جمشید داشت رونوشت مکتوب خود را برای ارباب جمشید ارسال نمود. ارباب جمشید چون از سابقه موضوع بی‌اطلاع بود و ضمناً اعتقاد داشت که زردشتیان نبایستی در اینگونه امور دخالت نمایند مراتب را بانجمن زردشتیان یزد اطلاع داد، درنتیجه اعضاء انجمن ملابهرام را محاکمه نموده او را وادار باستعفاء کردند و با این بهانه دوباره دستوران بنای مخالفت را با وی گذاشتند بطوریکه مجدداً با خانواده خود بهندوستان مسافرت نمود و در بمبئی ساکن گشت.

در این دوران ملابهرام باب معاشرت را با فارسیان هندوستان گشود و بامر تبلیغ مشغول گردید، چندی نگذشت پرسشنامه‌ای حاوی ۵۲ سؤال نزد وی فرستادند و ملابهرام بکلیه سؤالات ایشان جواب نوشت و ضمناً آنرا بصورت رساله‌ای چاپ و منتشر نمود که وسیله‌ای برای ابلاغ کلمه‌الله گردید. ولی این عمل مستمسکی بدست معاندین داد تا بمخالفت با وی برخیزند. تا اینکه روزی مخالفین در بازار ملابهرام را محاصره نموده و او را بشدت مضروب نموده و سدره و کشتی را که علامت زردشتیگری بود از تنش بیرون آوردند و ملابهرام سراپا برهنه بسمت منزل خود فرار نمود.

بعد از این وقایع دومرتبه ملابهرام بایران مراجعت نمود و در یزد مسکن گزید، و این در زمانی بود که جلال‌الدوله برای بار دوم بحکومت یزد منصوب گردید. ملابهرام در این دوران با جلال‌الدوله آشنا شد و چندبار در جمع حکام و رجال دولت صریحاً به تبلیغ امرالله پرداخت و سؤالات آنرا بدون هرگونه بیم و هراس پاسخ گفت. ملابهرام در سال ۱۳۲۰ هجری قمری و یکسال قبل

از ضوضای معروف یزد بخدمت جلال الدوله درآمد و در مزرعه ملکی وی بنام عباس آباد با عده‌ای از احبّای پارسی بزراعت و تعمیر قنوات و احیای اراضی موات پرداخت ولی هنوز یکسال نگذشته بود که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳) میلادی ضوضای یزد شروع شد و ۸۴ نفر از احبّای مخلص و خدوم یزد و توابع جام شهادت نوشیدند و بلقay محبوب خود پیوستند. انقلاب و اغتشاش بتدریج بحومه یزد نیز سرایت نمود و عده‌ای از اشرار به عباس آباد محل سکونت ملّابهرام و دیگر احبّای پارسی سرازیر شدند و جان این جمع مظلوم در معرض خطر حتمی قرار گرفت، تا اینکه بطور معجزه آسانی جناب ملّابهرام از خطر نجات یافته و شبانه بسمت کاشان و طهران متواری گردید. ولی با توجه بسابقه‌ای که با ارباب جمشید در مورد دادخواهی از شهادت آقاغلامحسین بناتکی داشت از روبرو شدن با ارباب جمشید خودداری می نمود تا اینکه میرزا سیاوش سفیدوش که مدتها مباشر و مقرب ارباب جمشید بود ملّابهرام را بحضور ارباب برد و در این ملاقات مشارالیه با کمال رأفت و محبت وی را پذیرفت و او را در خانه خود مسکن داد و بدین ترتیب جزء خدام ارباب جمشید درآمد و حدود چهارده سال با صداقت و امانت در دستگاه ارباب جمشید بخدمت مشغول گردید.

در این اوقات لوح مبارک زیر از یراعه حضرت مولی‌الوری بافتخار ملّابهرام نازل گردید :

هوالله

ای بهرام آسمانی، در ره یزدان بلا و جفا مانند باران بر تو ریخت، از هرطرف هدف تیر محن و آلام گشتی، اموال از دست برفت و تن و جان به تعب افتاد و عاقبت مجبور هجرت از وطن گشتی و به مصیبت و محن تن در دادی و مؤمن ممتحن شدی و حال در طهران سرگشته و سرگردانی و بی‌سر و سامان، ای کاش من بجای تو بودم، زیرا من در بلای قدیم و تو در جفای جدید، مَثَل مشهور است، لکَلّ جدید لذّة، باری غم مخور غمخوار تو جمال ابهی است، محزون مباش تسلّی بخش تو حضرت اعلی، باید از شرور اهل غرور فتور نیاری بلکه بر شوق و وله و شور بیفزائی، آهنگ را بلندتر کنی و ترانه زیر و بم را به ملکوت

جمال قدم رسانی، یاران آسمانی چون ستم بینند پای را محکم کنند و
قوت متانت و مقاومت ظاهر نمایند، تحمل تیغ و شمشیر کنند و نعره
یابها، الاهی بملکوت اثیر رسانند الحمدلله تو پهلوان این میدانی و
تهمتن این رزمگاه، شکر کن خدا را تا شادمانی و کامرانی در جهان
جاودانی حاصل گردد. ع ع (۲۵)

در سال ۱۳۳۵ هـ ق مآبهرام اجازه تشرّف بساحت حضرت مولی الوری یافت و
برای زیارت مولای عالمیان عازم کوی جانان گردید و بلقay حضرت عبدالبهاء
مشرّف شد و مورد عنایات لاتحصی قرار گرفت. ضمن تشرّف یکروز حضرت
عبدالبهاء در محضر احباب مآبهرام را مخاطب قرار داده و با تبسم
فرمودند :

ای بی مروّت ای بی انصاف تو خیلی بی مروّتی، خیلی بی انصافی، باعث
زحمت دستوران و مؤیدان شده ای، دستوران عیش می خواهند، گذران
می خواهند، قاطرسواری می خواهند، تو شوکت و ناز و نعمت از دستوران
بریدی، خیلی بی انصافی.

روزی دیگر مآبهرام میرزا حیدرعلی اصفهانی را واسطه قرار داد تا از محضر
مبارک استدعا نماید کلمه مآ را از اول اسمش حذف نمایند، به ازاء این
مرحمت حاضر است کلیه احباب را مهمانی بدهد، در جواب حضرت عبدالبهاء
فرمودند :

مآهای خوب هم داشتیم و چون ما خود او را باین اسم معروف کرده ایم
تغییر دادنش هم مشکل است .

مآبهرام پس از مرخصی از حضور مبارک بطهران مراجعت نمود و در دستگاه
اریاب جمشید بخدمت ادامه می داد تا اینکه اریاب جمشید ورشکست شد و
امور مشوش گردید. مآبهرام مدتی نیز در اداره مالیه و خالصجات و ارزاق
طهران بکار مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۴۹ هـ ق (۱۹۳۳ م) در سن ۷۴
سالگی جهان فانی را وداع گفت و در گلستان جاوید قدیم طهران واقع در
امیرآباد مدفون گشت. (۲۶)

الواح مبارک زیادی باعزاز جناب مآبهرام نازل گردیده منجمه مناجات زیر از
قلم اعلی بافتخار وی عزّ نزول یافته است :

پروردگارا مهربانا پادشاهها دادرسا حمد و ثنا و شکر و بهاء ترا سزاست که گنج شناسانی را در دل ودیعه گذاردی و لطیفه وجود را از آب و گل برانگیختی، تونی توانائیکه قوت و شوکت عباد ترا ضعیف ننمود و لشکر غفلت و عسکر غرور و ثروت ترا از اراده باز نداشت، در حینی که سهام ضغینه و بغضاء از جمیع جهات طیار باستقامت تمام قائم و بماینبغی قائل. ظلم فراعنه ترا از گفتار منع نکرد و قهر جبابره از اراده غالبه منع نساخت. ای پروردگار دستوران را راه نما و بجنود دانائی و علم لدنی مدد بخش شاید عباد ترا براه راست و خبر بزرگ بشارت دهند و فائز نمایند. ای کریم نورت ساطع و امرت غالب و حکمت نافذ اولیائت را از دریای بخششت محروم مساز و از برای هریک از قلم عنایت آنچه الیوم سزاوار فضل توست مرقوم نما و مقدر فرما. تونی توانا و تونی دانا و بینا. ای پروردگار دستوران را آگاه نما تا باگاهی خود غافلین را آگاه نمایند و گمراهان را براه آرند، تا کل در ظل قباب عظمت و سدره رحمت جمع شوند و بشنوند آنچه را که قوه سامعه از برای آن بظهور آمده و مشاهده نمایند آنچه را که قوه باصره از برای آن موجود گشته. امر امر تو و جانها قریان تو» (۲۷).

جناب ملابهرام همواره مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنا فدا بودند و الواح زیادی بافتخار ایشان نازل گردیده که هریک دارای شأن نزول مخصوصی می باشد و در مجموعه الواح مبارکه بافتخار بهائیان پارسی درج گردیده و در اینجا بدرج لوح مبارک زیر اکتفاء می گردد:

هوالبهی

ای اخترخاوری، آنچه در نامه های آسمانی پدیدار خواهد شد مطمئن باش دانه چون اندر زمین پنهان شود راز آن سرسبزی بستان شود. تو کمی درنگ کن، از آهن و این سنگ چنان پرتو آتشی پدید گردد که کیهان آتشکده مهر یزدان شود. تو خوش باش و شیفته یار مهوش، تا در میان راستان بنده آستان و پاسبان گردی. جانت خوش باد و دلت شادمان. ع ع

در آثار قلم اعلی و الواح نازله از کلک اطهر جمال قدم جل ذکره الاعظم
بیانات مبارکه زیر خطاب به بهرام عزّ نزول یافته است :
یا بهرام قد ذکرک العلامّ مرّة بعد مرّة وجعل ذکره کنز لک فی الملکوت
«...»

و همچنین می فرمایند :

یابهرام از حضرت زردشت سؤال نمودی، او من عندالله آمده و بهدایت
خلق مأمور، نار محبت افروخته ید اوست، با نار محبت الهی و کتاب
اوامر و احکام ربّانی آمد، ولکن حزب غافل مقامش را ندانستند و
ظهورش را نشناختند. حزب شیعه نظر بغفلت و نادانی روش نمودند،
سبحان الله اهل ایران مع استعداد از عرفان حقایق امور حقّ محرومند ...
یا بهرام به یقین مبین بدان اول با نار از نزد یار آمد و عنصر مخمود
را مشتعل نمود، ثانی را مقرر در نار دادند. العلم عند ربّک هو الحقّ
علام الغیوب» (انتهی).

و همچنین می فرمایند :

بنام گوینده پاری

یابهرام روز دیدار آمد، آفتاب قداتی الوهاب می گوید : و آسمان لقد اتی
الرحمن ذاکر، امروز نور آفتاب حقیقت عالم را احاطه نموده دریاها را
گفتار دیگرست و دفاتر دانش را ذکر دیگر... (۲).
که این سه بیان مبارک نیز احتمالاً مخاطب آن ملاًبهرام اخترخاوری بوده است.

شاپور مهرشاهی

اریاب شاپور که در رفسنجان بشغل بزازی و پیله وری مشغول بوده و در دوران
جمال قدم جلّ اسمه الاعظم به امر مبارک مؤمن شده و به بیان مبارک زیر
مخاطب گردیده است :

یا شاه پور افرح بما اقبل الیک وجه القدم من شطر سجنه الاعظم و ذکر
بما ینبغی به عرفه بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا ان ربّک هو
المشقق الکریم ... (۲۸)

در دفتر خاطرات جناب اردشیر هزاری چنین آمده است.

ارباب شاه پور عاشق تبلیغ بود و همواره در بین پارسیان به تبلیغ مشغول بود و در اثر مخالفت و ضدیت اهالی مجبور شد زن و فرزند خود را در یزد گذاشته برای امرار معاش برفسنجان عزیمت نماید. یگانه پسرش ارباب برزو (صاحب گراند هتل قزوین) چنین حکایت کند که پدر من در رفسنجان گوشه کاروانسرای منزل گرفته و با مختصر سرمایه ای قماش تهیه نموده بطور دوره گردی می فروخت پس از مدتی الاغی خریداری نمود و یکی از اجبای رفسنجان بنام محمدعلی پدر علینقی که دکان بزازی داشت قدری جنس بعنوان نسیه باو می دهند که بار الاغ نموده برای فروش به دهات ببرد، در این مسافرت تعدادی کتاب امری از قبیل کتاب ایقان و مقاله سیاح و الواح دیگر را نیز در دستمالی بسته و در گوشه خورجین نهاده بود. در بین راه بدو نفر دزد برخورد می کند که تمام اثاثیه او را با الاغش می برند و حتی جیبش را هم خالی می کنند و شاهپور با دست خالی و شکم گرسنه پای پیاده بشهر بر می گردد و نزد جناب محمدعلی بزاز می رود و او را از جریان امر آگاه می کند. جناب محمدعلی ناراحت نشده از او پذیرائی نموده و او را در دکان خود بکار مشغول می کند و علاوه بر تأمین مخارج او هرماه مبلغی باو می دهد که برای عائله اش به یزد بفرستد و البته جریان دزدی را بکسی اظهار ننموده و شکایت نمی کند زیرا در آن دوران کسی بداد اجبای نمی رسید و اگر مال دزدی پیدا می شد و می دانستند مال بهائی است آنرا پس نمی دادند.

یکسال از این واقعه گذشته بود که دو نفر سارق بشهر آمده در بازار سراغ ارباب شاهپور را می گیرند و جلو دکان بزازی وی آمده و ابتدا بصورتش خیره شده و بعد از سؤال و جواب و نشانی یکدیگر را شناختند. دزدان علت آمدن خود را شرح داده اظهار می دارند که دو جلد کتاب موجود در خورجین را بعلت بیسوادى بیکی از افراد باسواد ده دادیم و شبها بخانه او رفته و برای ما می خواند هرچه بیشتر می خواندیم خوشحالت تر می شدیم چون تمام مطالب دلالت بر ظهور موعود می نمود تا اینکه بفکر تحقیق افتادیم و بخود گفتیم پیدا کردن حقیقت از تمام لذات

و ثروت دنیا بهتر است از این رو بسراغ شما آمدیم که اولاً بسؤالات ما جواب بدهی و ثانیاً قیمت کلیه اجناس خود را تعیین کنی تا آنرا بپردازیم. جناب شاهپور از این واقعه متأثر شده شکر الهی را بجا می آورد و ماجرا را برای صاحب مغازه تعریف می کند. روز بعد دزدان آمده و صورت اجناس مسروقه را جناب شاهپور در اختیارشان می گذارد و آنها را در بازپرداخت بهای آن مخیر می نماید. اما آنها کیسه پولی از کمر باز کرده بدون چانه زدن قیمت اجناس را می پردازند و بعد خواهش می کنند کتابهای موجود در خورجین را داشته باشند. جناب محمّدعلی صاحب مغازه دو نفر دزد را بمنزل خود دعوت کرده و دو روز مهمان او بودند و در ضمن چند نفر از اجبای مطلع را دعوت کرده که با آنها مذاکره کنند پس از رفع اشکالات خواهش می کنند اجازه دهند آن شخص باسواد ده که کتابها را برایشان خوانده بود دعوت کنند تا او هم آمده و اشکالاتش رفع شود، پس از چندی او نیز بشهر آمده و پس از مذاکره با احباب هرسه نفر مؤمن شده و بده مراجعت می کنند و باعث تبلیغ عده ای از اهالی ده می گردند و این واقعه برای ارباب شاهپور خارق العاده بوده که چگونه گبری در گوشه کاروانسرای در رفسنجان موجب هدایت جمعی بصراط مستقیم گردد.

آنکه باشد با چنین شاهی حبیب هرکجا باشد چرا افتد غریب

در دوران جمال اقدس ابهی عده دیگری از پارسیان هم بشرف ایمان فائز گردیده که جمعی در پرده حکمت بوده و عده دیگری شرح حال و خدمات آنها بدست نیامده است، برای نمونه شخصی بنام جمشید مؤمن بامر جمال اقدس ابهی بوده و به بیانات مبارکه زیر مخاطب گردیده است:

یا جمشید ذرهم فی خوضهم یلعبون انا لله و انا الیه راجعون ... یا جمشید از جمیع جهات بلایا وارد و رزایا نازل و مظلومیت این مظلوم بشانی ظاهر که صاحب یکی از جراید باعتسافی قیام نموده که در عالم شبه و مثل نداشته ... (۲۹)

که متأسفانه شرح حال جناب جمشید بدست نیامده و لازمست مورّخین و محققین گرامی زوایای ناشناخته تاریخ این امر اعظم را تفحص نموده و

دستاوردهای خود را در تاریخ ثبت و برای آیندگان بیادگار گذارند.

همچنین فرد دیگری بنام رستم در عهد ابهی قلبش بنور ایمان با صر جمال اقدس ابهی منور گردید و لوح مبارک زیر بافتخار وی عزّ نزول یافت. که شخص مذکور نیز شناخته نشده و شرح حال و نحوه اقبال جناب رستم مذکور بدست نیامد.

بنام یکتا خداوند بی همتا

ستایش پاک یزدان را سزاست که بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته. ای رستم انشاء الله بعنایت رحمن مرد میدان باشی تا از این زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی و مردگانرا زنده و پژمردگانرا تازه نمائی، اگر باین نار که نور است پی بری بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی. ای رستم، امروز نمودار کرم ذره را آفتاب کند و پرتو تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید. بگو ای دستوران با اسم من عزیزید و از من درگریز. شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می شناختید.

ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید. بگو ای کوران جهان پناه آمده روز بینائی است، بینای آگاه آمده، هنگام جان بازی است. در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید. جز حضرت رحمن احدی بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست کسیکه هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد. بگو ای دستوران محبوب عالمیان در زندان شما را به یزدان می خواند از او بپذیرید و بلایای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده از او مگریزید، از دشمن دوست نما بگذرید و به دوست یکتا دل بندید.

بگو ای مردمان، برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزیند اوست پسندیده. بگو ای دستوران کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسیکه از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجه نموده، امروز روز راست گویان است که از خلق گذشته اند و بحق

پیوسته اند و از ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده اند.
ای رستم گفتار پروردگار را بشنو و بمردمان برسان. (۳۰)

ماستر خدابخش رئیس

ماسترخدابخش یکی از دانشمندان و معاریف زردشتی است که در سال ۱۸۶۵ میلادی در قریه نرسی آباد یزد متولد شد، پدرش بهرام در سال ۱۸۷۰ با خانواده خود به هندوستان هجرت نمود. ماستر خدابخش در مدت توقف خود در بمبئی که حدود ۱۴ سال طول کشید در مدرسه ملافیروز بتحصیل زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و گجراتی و زند و پهلوی و اوستا و سنسکریت همت گماشت و در معارف و علوم زمان خود بطوری ترقی نمود که در بین زردشتیان زیانزد خاص و عام گردید. ماسترخدابخش در سال ۱۸۸۴ بایران مراجعت نمود و در یزد در مدرسه کیخسروی بتدریس زبانهای خارجی پرداخت. پس از چندی بعضویت انجمن زردشتیان یزد انتخاب گردید. و ترجمه مکاتبات و پاسخ بنامه های خارج از کشور را عهده دار بود. همچنین وظیفه پاسخ گویی بافراادیکه در مورد دیانت زردشتی سؤالاتی داشتند و حل مشاکل دینی و ترتیب انجام احکام و تکالیف شرعی را بعهده داشت. و در دوران تصدی وی در امر تعلیم و تربیت جوانان و آداب زردشتیان در اجرای احکام و دستورات اصلاحاتی بعمل آمد. کتاب گلدسته چمن آئین زردشت را از زبان انگلیسی ترجمه و با اضافه نمودن تفاسیری تألیف و منتشر نموده و ضمن تحریر این کتاب بشارات ظهور موعود و زمان طلوع حضرت سیوشانس را صریحاً بیان نموده و بسمع زردشتیانیکه منتظر ظهور موعود مزدیسنا بودند رسانید. چنانکه در بیان انجام جهان می گوید :

واقعه آخرشدن دنیا، معاصر دوره حاضر خواهد بود، در آن وقت واپسین سوشیانس ظهور خواهد کرد و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را از بن خواهد کند و همه روانان تیره کاران را از دوزخ بیرون آورده پاک خواهد نمود ...

در سال ۱۳۱۵ ه ق (۱۸۹۷) میلادی در مورد امر مبارک از ماسترخدابخش سؤالاتی نمودند و نامبرده جوابی مشروح و مفصل نگاشته که طبع و نشر شده

و در رساله جوابیه ماسترخدابخش ضمن دفاع از امرالله شمه‌ای از معتقدات اهل بهاء و پاره‌ای از احکام و دستورات دیانت بهائی را بدون هرگونه حب و بغضی شرح داده است. (۳۱)

در سال ۱۳۳۶ هـ ق (۱۹۱۸) میلادی که اجتای پاریسی در یزد بجای دخمه گلستان جاوید تأسیس نمودند و اولین متصاعد الی‌الله را بآئین بهائی کفن و دفن کردند و در نتیجه مواجه با مخالفت و فساد و تهدید دستوران گردید، بطوریکه عوام را وادار به تخریب حصار گلستان جاوید و آتش‌زدن درب آن نمودند، در اینوقت ماسترخدابخش منشی و عضو مؤثر انجمن زردشتیان یزد بود و رسماً از بهائیان طرفداری و عمل دستوران را تقبیح نموده و مرتکبین را مورد تعقیب قرار داده و همواره اعتقاد داشت که دستوران نادان و از آئین حضرت زردشت بیخبرند.

باین سبب دستوران و متعصبین زردشتی علم مخالفت علیه وی برافراشتند و برای قتل ماسترخدابخش کمر همت بریستند، تا اینکه در سال ۱۹۱۸ میلادی وسیله شخصی بنام فریدون، ژاندارم کرمانی آن فاضل ارجمند را هدف گلوله قرار داده و مقتول نمودند.

پس از شهادت ماسترخدابخش لوح مبارک زیر از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء صادر گردید که قسمتی از آن بشرح زیر است:

از شهادت ماسترخدابخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین بدانید که چون محبت به بهائیان داشت آنجان پاک در جهان روشن بی‌پایان غرق دریای عفو و غفران گردد، و پرتو ایزدی او را روشن نماید. و
علیکم و علیکمّ البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس (۳۲)

شرح تأسیس گلستان جاوید در یزد در سال ۱۹۱۸ میلادی و صدور الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء مبنی بر تأیید تشکیل شرکت گلستان در سال ۱۹۲۰ و تخریب حصار و بآتش‌کشیدن درب آن وسیله دستوران و استفتاء از دستور کیخسرو رستم کرمانی و اختلاف آراء بین دستوران یزد و کرمان و تهیه وقفنامه وسیله استاد جوانمرد شیرمرد و تأیید آن وسیله مجتهدین و علمای اسلام در کتاب یار دیرین نوشته میرزا سیاوش سفیدوش مفصلاً درج گردیده (۱).

ماسترخدابخش در دوران حیات خود خدمات زیادی به احماء و دوستان بهائی نمودند منجمله در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳) و در دورانیکه در وضای یزد عده‌ای از اشرار بر احماء مظلوم حمله نموده و ۸۴ نفر را شهید نمودند ماسترخدابخش عده‌ای از احماء منجمله برادران اخوان الصفا را در منزل خود پناه داده و آن عالم جوانمرد از دوستان الهی بکمال رأفت و مهربانی پذیرائی و محافظت نموده و مدت‌ها تا رفع غائله در محل مذکور مخفی بوده‌اند. در این مورد نیز حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء می‌فرمایند :

ماستر خدابخش و احماء زردشتی در حفظ و حراست احماء الهی نهایت زحمت و مشقت را کشیدند، من منتهای رضایت را از ایشان دارم و از درگاه احدیت استدعای عنایت در حق ایشان نمایم.

میرزا مهربان رئیس

میرزا مهربان رئیس فرزند بهرام و برادر ماسترخدابخش یکی از مؤمنین بامر حضرت بهاء الله جل ذکراه الاعلی است که در سال ۱۲۴۷ شمسی (۱۸۶۸) میلادی در نرسی آباد یزد متولد شد و قبل از رسیدن بسن بلوغ با فامیل خود بهندوستان مسافرت کرد و در آن دیار به تحصیل پرداخت. پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان با برادر خود ماسترخدابخش برای اداره و تدریس در مدرسه کیخسروی به یزد آمد و مدت ۲۱ سال بشغل تعلیم و تربیت پرداخت، چندی نیز بعنوان مدیر و مدرس مدرسه خسروی بکار پرداخت. میرزا مهربان علاوه بر تحصیلات فارسی، زبان انگلیسی و عربی و گجراتی را بخوبی می‌دانست و بالاخره پس از ۵۱ سال خدمات فرهنگی جهان فانی را وداع گفت. پس از شهادت برادرش ماسترخدابخش حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه مناجات زیر را باعزاز وی نازل فرمودند :

جناب مهربان رئیس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای پروردگار دستوران بدمنش مظهر بخشش ماسترخدابخش را بظلم و جفا شهید نمودند و ناپدید کردند. این جان پاک جانفشانی نمود و بمیدان

قربانی شتافت این شخص محترم را سرحلقه شهیدان کن و سرور روحانیان فرما و در ملکوت ابهی تاج و دیهیم بخش و افسر عزت ابدیه بر سر نه، زیرا سزاوار این بخشایش است.

ای پروردگار جانیکه از این صدمه زیست ننموده بجهان تو شتافت شایان الطاف و مستحق اسعاف، و بهرام دردمند که مصیبت پسر دید و شهادت خدابخش را تحمل نمود و به اوج بخشش و آمرزش تو شتافت، این نفس مصیبت دیده را در جهان خویش بزرگووار فرما. ای قوی توانا، آن نفوس جفاکار سزاوار کیفر و عقوبت شدیدند، هرچه بیشتر بدانند بیشتر ستم نمایند، آن نفوس ستمکار را پایدار مدار. تویی مقتدر و توانا. ع ع ششم جمادی الثانی ۱۳۳۸ هـ ق (۳۳).

بدین ترتیب نام ماسترخدابخش در دفتر روزگار برای همیشه مخلد و جاوید گردید.

زنده و جاوید ماند هرکه نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

استاد کیومرث وفادار خرمشاهی

جناب استاد کیومرث دانشمند و فاضل و ادیب و سخنران و شخصیت برجسته جامعه زردشتیان و اهل خرمشاه یکی از قراء یزد بوده که در سال ۱۲۲۸ یزدگردی (۱۸۵۹) میلادی متولد گردید. وفادار پدر کیومرث کشاورزی فقیر و بینوا بود و در عین حال برای تعلیم و تربیت فرزند خود اهمیت زیادی قائل بود و چون در آن زمان مکتب و مدرسه‌ای وجود نداشت او را در خانه دینیار کلانتر بخانه شاگردی گماشت تا ضمن کار خواندن و نوشتن را آموخت، پس از آن وارد مدرسه خصوصی استاد جوانمرد شد و طبق برنامه تنظیمی دروس معموله را آموخت و سپس مدتی در تحریر اسناد شرعی و عرفی نزد استاد جوانمرد مشغول بکار بود و در این زمینه مهارت لازم را کسب نمود، در ۱۷ سالگی بهندوستان رفت و ضمن کسب و کار بتحصیلات خود ادامه داد و پس از پنجسال به یزد مراجعت نمود و با توجه به سوابقی که داشت استاد جوانمرد ویرا بمعاونت خود برگزید و بعد از یکسال و نیم استاد جوانمرد امور دبستان را باستاد کیومرث واگذار نموده و عزم مسافرت هندوستان کرد.

چون در آنزمان تحصیل در دبستان خصوصی مستلزم پرداخت شهریه قابل ملاحظه‌ای بود برای رفع این تبعیض استاد کیومرث نیز بهندوستان سفر نمود و باتفاق استاد جوانمرد ثروتمندان پارسی را تشویق بتأسیس مدرسه کیخسروی یزد نمودند و در خرمشاه هم مدرسه‌ای بهمت خدادادرستم خرمشاهی بوجود آمد، بدین ترتیب استاد جوانمرد با حقوق سالانه ۳۰۰ روپیه از ماسترخدابخش مأمور تدریس اوستا و زبان پهلوی و انگلیسی گردید.

بتدریج شاگردان استاد کیومرث روبافزایش گذاشت و از ۳۳۰ نفر افزون گردید. مدتی بعد استاد کیومرث مبادرت بتأسیس مدرسه دخترانه خرمشاه نمود. استاد کیومرث اطلاعات وسیع و حافظه‌ای سرشار و هوشی عجیب داشت و آیات قرآن و کلمات قصار و اشعار فارسی را از حفظ داشت و هنگام سخنرانی با بیانی شیوا بکار می‌برد. در هنگام نطق و خطابه آوازی رسا و گیرا داشت و شنوندگان را مجذوب خود می‌نمود.

بعد از شهادت ماسترخدابخش محرکین قتل او وسیله نامه‌ای استاد جوانمرد و استاد کیومرث را نیز تهدید بقتل نمودند، لذا استاد کیومرث از یزد متواری شده بهندوستان رفت و اندکی قبل از مرگ خود بایران مراجعت نمود و درسال ۱۲۹۰ یزدگردی (۱۹۲۱) میلادی دار فانی را وداع گفته و بجهان باقی شتافت. (۳۴)

در مورد ایمان استاد کیومرث بامر مبارک در شرح حال ملا بهرام اخترخاوری مندرج در کتاب مصابیح هدایت جلد دوم بگفته ملا بهرام، استاد کیومرث یکی از احباب و محبتین بامر مبارک بوده است. در کتاب خاطرات جناب اسفندیار مجذوب در شرح حال مؤمنین و محبتین بامر مبارک نقل گردیده استاد کیومرث که تا آخرین نفس معلم مدرسه خرمشاه بود ناطق و شاعری زبردست بود.

و در کتاب محاضرات جلد دوم صفحه ۷۵۵ در شرح حال اعضا، انجمن زردشتیان یزد که بامر مبارک مؤمن و یا محبت بوده‌اند نام استاد کیومرث ذکر گردیده است، آنچه مسلم است اینکه هرآینه استاد کیومرث مؤمن بامرالله هم نبوده ولی محبت و دوستدار امر جمال رحمن بوده و در کلیه اقدامات استاد جوانمرد شیرمرد و ماسترخدابخش همگام و نقش اساسی داشته است، و

احتمالاً علت اینکه تهدید بقتل گردیده اقدامات و اعتقاداتی مشابه ماستر خدابخش بوده است.

از قلم جمال اقدس ابهی بیان مبارک زیر نازل گردیده :

یاکیومرث امروز منظر اکبر بنور مالک قدر منور، ندای الهی از هر جهت مرتفع. قد وردنا علینا من البأساء ساء ما لم یرد علی احد...»
که مخاطب این بیان مبارک معلوم نمی باشد و احتمالاً می تواند استاد کیومرث و یا کیومرث برادر ملآبهرام باشد.

شرح حال جمشید بهرام حسین آبادی (انوری)

جناب جمشید فرزند بهرام در سال ۱۸۶۶ میلادی در حسین آباد یکی از قراء رستاق یزد متولد گردید از اوایل کودکی مانند نیاکانش بشغل زراعت و دامداری مشغول شد ولی چون از استعداد و هوش خدادادی برخوردار بود خواندن و نوشتن را آموخت. اوستا را بخوبی فرا گرفت و زندگانی خود را توسعه داد.

طرز ایمان (نقل از تاریخ خطی میرزاقابل آباده ای)

زمستان سال ۱۸۸۷ مردی معمم که بلباس اهل علم آراسته وارد محله زردشتیان حسین آباد رستاق می شود و در نزدیک جمشید که مشغول تهیه آذوقه برای گوسفندانش بوده کنار آفتاب می ایستد. ساعتی بعد جمشید ضمن خداحافظی اظهار میدارد در این ده کاروانسرا وجود ندارد. تازه واردین به مسجد و یا منزل کدخدا می روند. ضمناً ایشان را به منزل خودش دعوت می کند و می گوید ولی ما زردشتی هستیم. میهمان محترم منزل جمشید را ترجیح می دهد. او را بمنزل برده پیدرش که مشغول خواندن اوستا بوده معرفی می نماید.

بهرام پس از اتمام اوستا به میهمان خوش آمد می گوید. او نیز با کسب اجازه از بهرام یک دعای خودش را می خواند (یکی از مناجات های حضرت بهاء الله) مناجات دراعماق روح بهرام اثر می گذارد. فوراً جمشید را احضار و می گوید برادرانت را خبر کن اینجا بیایند (بهرام ۷ پسر و یک دختر داشته) پس از

ساعتی ۷ برادر در حضور پدر حاضر می‌شوند. از میهمان محترم خواهش میکنند دعای دیگری بخواند. میهمان مناجات دیگری تلاوت میکند بهرام خطاب بفرزندانش می‌گوید. من ستاره ریزان که علامت ظهور شاه بهرام موعود زردشتیان است بچشم خود دیده‌ام. این دعاها کلام حضرت محمد نیست. کلام شاه بهرام موعود ما است شما باید تحقیق کنید او را بیابید و بندگی مرا نیز بعرض برسانید زیرا مدت عمر من کوتاه است. این آقا از پیروان شاه بهرام است صلاح نمی‌داند خود را معرفی کند بهرام بمدت قلیلی درگذشت. در نهم شوال ۱۳۰۸ هجری قمری جمشید بهرام و نوشیروان مهربان شهدای سبعة یزد را بچشم خود دیدند. دریافتند دین جدیدی ظاهر شده به تجارتخانه حاجی وکیل‌الدوله برای تحقیق رفتند. آنها را بنزد ملا بهرام فرستادند. جمشید وصیت پدر را با برادران مذاکره و مرتباً با نوشیروان مهربان بمنزل ملا بهرام می‌رفتند و مذاکرات تبلیغی را بسمع برادران می‌رساند در همان سال جمشید و دوستش بشرف ایمان فائز گردیدند. (تاریخ ظهورالحق جلد هشتم خیلی مختصر باین مطلب اشاره می‌کند)

در آن موقع حسین آباد یکی از مراکز بزرگ زردشتیان در ناحیه رستاق یزد بود. جمشید پس از ایمان همت به تبلیغ برادران و منسوبین و دوستان زردشتی نمود. برای این منظور خانه‌اش را مرکزی برای اجتماع اجتباء و سکونت مبلغین آنزمان مانند حاجی محمدطاهر مالگیری، ملا بهرام اخترخاوری، میرزاقابل آباه‌ای، اخوان‌الصفا و نوش آبادی قرار داد. نه تنها بتدریج زردشتیان حسین آباد (بغیر از یک خانواده) مؤمن شدند بلکه عده‌ای از مسلمانان از جمله ۲ ملا و روضه‌خوان آن دهات نیز ایمان آوردند.

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری جناب مهربان خدابخش که بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف بوده دوستانش را در محضر مبارک یاد می‌نماید لوح مبارک ذیل بافتخارشان نازل گردید.

بواسطه زائر مهربان خدابخش بمبانی جناب جمشید بهرام، جناب اردشیر بهرام، و جناب داراب نوشیروان (جمادی‌الاولی ۱۳۲۴)

هو الله

ای یاران عزیز این عبد، جناب زائر مهربان بدل و جان ستایش یاران

نماید که آن نفوس بعرفان پاک یزدان فائز و بمحبت دلبر آسمانی افروخته و مشتعل، لهذا سزاوار عنایتند و مسحّ ظهور محبت من نیز گواهی این شخص آگاه را قبول نموده و بنگارش این نامه پرداختم و از خدا خواهم که دوستان پارسی روز بروز بر حقیقت پرستی بیفزایند و با جهانیان در نهایت محبت و راستی و دوستی معامله و رفتار نمایند تا موهبت الهی از هرجهت احاطه نماید و سبب ظهور کمالات موهوبه انسانی گردد.

و علیکم التحية والثناء ع ع

چمشید باتفاق دوستش نوشیروان مهربان در اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی آهنگ کوی دوست نمودند و بفیض لقای حضرت عبدالبهاء مشرف گردیدند و در نوروز ۱۹۰۹ میلادی هنگام استقرار عرش مطهر حضرت اعلی در جبل کرمل سعادت حضور داشتند.

روزی چمشید از محضر مبارک طلب تأیید برای برادرانش می نماید لوح مبارک ذیل بافتخارشان عزّ نزول یافت.

بواسطه جناب چمشید بهرام زائر جناب مهربان بهرام جناب اردشیر بهرام، جناب نوش بهرام، جناب خدارحم بهرام، جناب خدامراد بهرام و خود چمشید بهرام.

هو الله

ای دوستان راستان جناب چمشید وارد و نام برادران خویش برد و خواهش یاد آنمشتاقان کرد برادر باید چنین خوشرو و خوشخو و نازنین باشد که در چنین مقامی یاد برادران افتد و خواهش بخشش بی پایان نماید ای کاش هر برادری چنین بود پس شما بشکرانه این عطا دمبدم بر محبت و ولا بیفزایید و بیکدیگر ارتباط و انعطاف شدید حاصل نمائید تا حکم یکنفس یابید و نفسی بی رضای یکدیگر بر نیارید برادر موافق عزیزترین آفاقست بجهانی ارزد و همچنین ملاحظه کنید که کلّ مؤمنید و موقن و ثابتید و ممتحن. این نعمت عظمی اعظم عطیة حضرت کبریاست. هر دم سزاوار هزار شکرانه است. جانتان خوش باد ع ع
احتبای الهی در آن هنگام فضل و عطا موقعیت را مغتنم شمرده خواسته های

خود را معروض می‌داشتند که در پایان به نمونه‌های آن خاطرات اشاره می‌شود ضمناً عبودیت پدرش بهرام و وصیت آن مرحوم را معروض می‌دارد حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «او عندالله از مؤمنین محسوب است».

پس از مراجعت با روحی جدید قیام با اجرای دستورات مبارک راجع بحظيرة القدس . گلستان جاوید و حمام نمودند بطوریکه در سال ۱۳۲۸ هجری قمری محفل روحانی حسین آباد را تشکیل دادند که نام اعضای آن در کتاب ظهورالحق جلد هشتم درج شده است.

یکی دیگر از احبای الهی هنگام تشرف یادی از دوستانش می‌نماید قسمتی از لوح مبارک که مربوط به جمشید بهرام حسین آبادی است ذکر می‌شود.

چون بآن کشور رسی جناب آقا جمشید حسین آبادی را از قبیل عبدالبهاء نهایت اشتیاق ابلاغ دار و بگو ای جمشید امیدوارم که در بزم محبت الله وحید و فرید گردی و در میدان رزم روحانی جنود نفس و هوی را چنان درشکنی که جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن فیروزی یابی .

پس از دریافت لوح مفهوم جمله و جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن فیروزی یابی را درک نمی‌کرده تا اینکه مدت کوتاهی بعد روزی نماینده زردشتیان هندوستان در یزد بحسین آباد وارد و باتفاق جمشید برای امتحان بدبستان پسرانه بمعلمی نوشیروان مهربان می‌روند. محصلین بهائی الله ابهی می‌گویند نماینده زردشتیان می‌پرسد این بچه‌ها بابی هستند جواب می‌دهند خیر، بهائی هستند مجدد سؤال می‌کند آیا سدره و کُشتی پوشیده‌اند؟ جواب می‌دهند سدره و زَنار از مراسم زردشتیان است. بهائیان نمی‌پوشند. فوق العاده عصبانی می‌شود که ما برای محصلین بهائی پول نمی‌دهیم. جمشید جواب می‌دهد ما احتیاجی به پول شما نداریم هرکس مدرسه را تأسیس کرده بودجه آنرا نیز تأمین می‌نماید. نماینده انجمن به یزد مراجعت و به انجمن زردشتیان شکایت می‌نماید. جناب جمشید بهرام و جناب نوشیروان مهربان معلم دبستان را به انجمن که در دبیرستان کیخسروی یزد تشکیل می‌شده دعوت می‌نمایند بحث دینی آغاز و جواب قانع‌کننده بآنها داده می‌شود. ناگهان دستور رستم تیرانداز (صداقت) بجمشید و مقدسات دینی اش ناسزا می‌گوید. جمشید می‌گوید دو نفر حق حیات ندارند یکی من که دعوت شما

را قبول کردم و برای مذاکره دینی و هدایت شما باینجا آمدم. دوم دستور رستم تیرانداز که رهبر دینی است و زیبایی که برای ستایش خداوند و پیامبران است به پیامبر خداوند فحش و ناسزا می گوید. از جای خود بلند شده بطرف دستور می رود که فوراً دستور فرار می کند و سایر اعضا کوشش کردند او را آرام کنند و روانه حسین آباد نمایند.

بعد از آن دستورها می خواستند بهرنحوی ممکن است با تطمیع علمای اسلامی حکم قتل جمشید را بگیرند تا جماعت پارسی نژاد جرأت نکنند بهائی شوند برای جلب نظر انجمن زردشتیان طهران گزارشی تهیه، مهر و امضاء می گردد منشی انجمن استاد جوانمرد شیرمرد که در خفا مؤمن بوده قبل از ارسال نامه گوشه آن می نویسد « جنگ دینی » انجمن زردشتیان طهران از اینکه تازه با آزادی رسیده بودند تصویب پیشنهاد انجمن یزد را صلاح نمی دانند. برای یزد جواب می نویسند هرچه زودتر وسایل آشتی جمشید حسین آبادی و انجمن فراهم شود.

اریاب کیخسرو بانی دبیرستان کیخسروی بنا بسوابق دوستی با جمشید باتفاق دو نفر دیگر بمنزلش در حسین آباد می روند از جمشید می پرسد می دانی برای چه باینجا آمده ام؟ جواب می دهد بلی برای عذرخواهی از بنده. ولی این آشتی شرط دارد. اریاب می گوید هر شرطی را قبول دارم. اظهار می دارد عصرآباد دهی است با آب شور ساکنین آن عده ای زردشتی و عده ای بهائی پارسی نژاد احتیاج بیک آب انبار دارند. اریاب جواب می دهد اگر مباشرت و سرپرستی را قبول کنی من موافقم. با همت جمشید و پول اریاب کیخسرو آب انبار ساخته می شود و موقوفه خریداری می گردد. آب انبار که مرتباً از آب گوارا و شیرین پر می شد مورد استفاده عموم قرار داشت.

پس از این اتفاق معنی لوح حضرت عبدالبهاء که می فرمایند : « جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن پیروزی یابی » را درک می کند. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء را به اریاب کیخسرو نشان می دهد که دستورها (علمای دینی زردشتیان) غیرزردشتی را اهریمن خطاب می کنند. از فحوای لوح مبارک درک من اینست که اهریمن خودشان هستند که مردم را از حق و حقیقت دور می نمایند.

جناب جمشید و دوست همیشگی اش نوشیروان مهربان مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء بودند و از قلم اطهر الراح ذیل بافتخارشان نازل گردیده است :

بواسطة جناب اسم الله عليه بهاء الله الابهي جناب نوش و جمشید دو زائر
عليهما بهاء الله الابهي

حسین آباد احبای پارسی عليهم بهاء الله الابهي

هو الله

ای یاران عبدالبهاء هزاران شکر حضرت بی نیاز را که در عبودیت آستان مقدس همراز شدیم و در نعوت و محامد حضرت احدیت هم آهنگ و هم آواز گشتیم سرور عظیم یافتیم که در بندگی سهیم و شریکیم و شادمانی و کامرانی جستیم که در این سبیل قرین و ندیمیم الطاف بی پایان ملاحظه نمایند که این جمع پریشان از آن یار بی نشان نشان یافت. الحمد لله در ظلّ رایت تقدیس بهم پیوستیم و در حلقة عاشقان درآمدیم و هریک خریدار یوسف حقیقی گشتیم الطاف بی پایان است و موهبت بی حد و شمار. پس کدام یک را شکرانه نمائیم خفته بودیم نسیم گلشن هدایت وزید بیدار شدیم. غافل بودیم ندای ملکوت رحمانیت رسید هوشیار گشتیم نابینا بودیم بینا کرد. بیمار بودیم شفا بخشید. گمراه بودیم هدایت کرد. مستغرق ظلمت بودیم روشنائی داد. بیسر و سامان بودیم ملجأ و پناه عنایت فرمود. ذرة فانی بودیم آفتاب آسمانی پرتو انداخت. قطرة نابود بودیم بحر وجود موج زد. بی نوا بودیم گنج روان عنایت فرمود. خاک بودیم پرتو تابناک رسید. زمینی بودیم موهبت آسمانی جلوه نمود. پس باید بزبان و دل و جان در شکرانه الطاف اقرار بفتور و قصور نمود و عفو و بخشایش موفور طلبید. جز این چاره ای نه و بغیر از این عذری آماده نیست. اوست بخشنده و آمرزنده و مهربان.

و علیکم البهاء الابهي ع ع

یزد حسین آباد جناب نوشیروان و جناب جمشید علیهما بهاء الله الابهي

هو الله

ای دویار نازنین، الحمدلله یار دلنشین و منجذب نور مبین و سیراب از عین یقینید. ثابتید و راسخ و مستقیمید و نابت. یاران حسین آباد از مخلصینند و جانفشان در سبیل دلبر آسمان و زمین. عبدالبهاء مفتون ایشان است و ممنون از روش و سلوک آنان. زیرا اسم اعظم را بندگان صادقند. و جمال قدم را خادمان موافق جز رضای حق آرزوی ندارند غیر از اشتغال بنار محبت الله کامی نجویند فیا طوبی لهم من هذاالفضل العظیم و یا بشری لهم من هذاالفوز المبین و فوزاً لهم من هذاالفیض العظیم. این عبد در شرف حرکت باقلیم فرنگ است لهذا وقت تنگ است یاران روحانی را باین مختصر تصدیع می‌نمایم و تأیید می‌جویم و توفیق می‌خواهم. ان ربی لهوالرحمن الرحیم. ع ع

جناب جمشید در امور عام‌المنفعه همیشه مشوق و پیشقدم بود در بین اهالی آن ناحیه محبوبیت داشت و او را مردی خیر، باشهامت و درستکار می‌دانستند.

احتبای حسین آباد تا سال ۱۳۳۸ هجری قمری موقتاً باتمام ساختمان حظیرةالقدس، حمام بهائی و گلستان جاوید در آن قریه شدند و اولین بهائی پارسی نژاد آقای جوانمرد شیرمرد از یزد با همت جناب جمشید و حمایت محفل روحانی در حسین آباد دفن و جسد او محافظه شد. جناب جمشید در سال ۱۹۲۸ با فرزندش نشاط اجازه تشرّف بارض اقدس حاصل کرد در ژانویه ۱۹۲۹ از طریق بمبئی عازم شد. وقایع و خاطرات مسافرت بارض اقدس و بمبئی را بدینقرار بیان فرمودند.

هنگامیکه بهندوستان رسیدم بمن خبر دادند مهربابا که عده‌ای از جوانان پارسی نژاد را بهندوستان برای تحصیل برده در عوض تدریس آنها را بریاضت واداشته و شستشوی مغزی می‌نماید. ادعای پیغمبری کرده و تعالیمش مخلوطی از دیانت زردشتی و مرتاضین هندی است چون نوه‌ام و نوه برادرم در جمع آنها بود تصمیم گرفتیم بهرنحو ممکن است بهائی زاده‌ها را بایران برگردانم.

به محل اقامت مهربابا که خارج از بمبئی در نقطه کوهستانی قرار

داشت رفتیم. نگهبان اظهار داشت ملاقات با مهربابا باید با اجازه کتبی باشد و کسب اجازه دوماه طول می کشد. اظهار داشتم فرصت ندارم همین امروز باید ملاقات کنم لذا بزور متوسل شده و از کوه بالا رفتم نگهبان محل اقامت نیز ممانعت کرد گفتم سرنوشت همکارت را پائین کوه دیدی آیا مایل هستی بهمان سرنوشت دچار شوی؟

مهربابا از پشت پنجره به نگهبان اشاره کرد که بگذار بیاید. من و مهربابا در ایران یکدیگر را می شناختیم. اظهار داشتم آمده ام نوۀ خودم و نوۀ برادرم را ببرم مهربابا حرف نمی زد با اشاره با منشی گفتگو کرد که بگوید این محصلین نفری چهارهزار روپیه بدهی تحصیلی دارند. به مهربابا گفتم تو در ایران حرف می زدی حال چطور شده حرف نمی زنی؟ افراد گنگ و گاو حرف نمی زنند از ایندو کدام شده ای. بازهم حرفی نزد در هر صورت گفتم نوشته می خواهم موقعی که پول آوردم بچه ها را بمن تحویل می دهی نوشته را گرفتم به سفارت ایران و انجمن زردشتیان که مخارج مدرسه مهربابا را می پرداختند هر دو شکایت کردم و کپی نامه مهربابا را بهردو دادم با ملاقات هائی که با سفارت ایران نمودم حکمی از سفارت خطاب بانجمن زردشتیان بمبئی و مهربابا صادر شد که محصلین ایرانی را باید بایران برگردانند و تحویل پدر و مادرشان بدهند و رسید گرفته برای سفارت بفرستند. فقط افرادی که آنجا کار می کنند اگر بخواهند با اولادشان بمانند مانعی ندارد.

حدود ۶۰ نفر از جوانان پارسی نژاد که عده ای بهائی زاده بودند بایران برگرداندند و عده مریدان مهربابا منحصر بآن ۱۰ الی ۱۵ نفر می شد که آنجا کار می کردند. چون در این کار بعلت ضیق وقت بزور متوسل شدم نگران بودم اگر حضرت ولی امرالله سؤال فرمودند و حقیقت را بعرض مبارک رساندم آیا مقبول واقع می شود یا نه؟

بمحض ورود و زیارت مولای محبوب پس از استفسار از احوال احتبای ایران فرمودند در هندوستان چکار کردید اطاعتاً جزئیات واقعه را شرح دادم. چون دفاع از امرالله و حفظ جوانان بهائی بود عمل مقبول واقع شد. روزی دیگر در حضور زائرین فرمودند جناب جمشید جریان مهربابا

را برای دوستان شرح بده مجدد گزارش دادم.

۱۹ روز سعادت حضور داشتم و از طرف حضرت ولیّ امرالله مأموریت یافتم برای ملاقات اجّابى عدسیّه بروم. پرسیدم حظیره القدس شما کجا است جواب دادند نداریم با کسب اجازه از حضرت ولیّ امرالله و همت اجّابى عدسیّه زمین حظیره القدس تهیّه و مقدمات ساختمان فراهم گردید. در مراجعت بایران از طریق بغداد موفّق بزیارت اجّابى بغداد و جمعی از دوستان آن سامان گشتیم. سپس بطهران وارد شدیم.

نمونه‌هائی از خاطرات جمشید انوری در موقع زیارت حضرت عبدالبهاء :

خواهری داشتم بنام شیرین ۲ سال از من بزرگتر بود مدتی پس از ازدواج از هردویا فلج شد شوهرش زردتشی ولی با کمال دلسوزی از او مراقبت می نمود و هیچ موقع با خواهرم مستقیماً راجع بدیانت بهائی صحبت نکردم و شوهرش هم تا سال ۱۹۰۹ مؤمن نشده بود. هنگامیکه عزم زیارت داشتم برای خداحافظی بمنزل خواهرم رفتم سه متر کرباس قهوه‌ای رنگ کم ارزش که خودش بافته بود در دستمال کوچکی بست و بمن داد که حضور مبارک تقدیم کنم. برای اینکه او خوشحال شود گرفتم. وقتی بهندوستان رسیدم عده‌ای زائرین از آنجا بما ملحق شدند. در جمع آنها زنی متمول بود که هدیه تقدیمی خود را در بقچه عالی بسته بود بما نشان داد، کت و شلوار فاستونی اعلا با ساعت طلا و زنجیر طلا دکمه‌های پیراهن و سردست تماماً طلا. با خود فکر کردم آن هدیه ارزان قیمت کرباس یزدی را چطور تقدیم کنم و روز اول که بحضور رفتیم هرکسی هدایای خود را در بیت مبارک بر روی میز گذاشتند. روز اول هدیه خواهرم را نبردم زیرا کم ارزش بود و نمیدانستم آیا مؤمن است یا خیر؟ بقیه هدایا تقدیم شد. پس از زیارت و اظهار عنایت بهمگی، نصایح مبارک در باره عمل بهائی و امانت و صداقت و درستکاری بود. احساس کردم مخاطب منم. روز بعد هنگام زیارت مشاهده شد هدایا بر روی میز است هدیه خواهرم را روی میز گذاشتم. در این هنگام عربی بدرب بیت مبارک آمد. حضرت عبدالبهاء آن بقچه عالی که محتوی ساعت و دکمه‌های طلا بود بدون اینکه باز کنند بعرب دادند پس از اتمام بیانات

مبارک آن کرباس هدیه خواهرم را برداشته بخادم بیت فرمودند از این پارچه برای من قبا بدوز. روزیکه حضرت عبدالبهاء آنرا پوشیده بودند بی اختیار گریه کردم که هدیه خواهرم مورد قبول واقع شده. وضع حالش را بعرض مبارک رساندم دریای رحمت الهی بجوش آمد و لوح ذیل بافتخارش نازل گردید.

بواسطة جناب جمشید بهرام زائر
کنیز حق شیرین بهرام خواهر زائر
هو الله

ای کنیز الهی شادباش شادباش که از این جهان فانی آزادی و بدرگاه احدیت بی نیاز پرنیاز. صدهزار بانوهای عالم محروم شدند و تو محرم راز گشتی و با مرغان گلشن الهی همدم و همراه شدی برآز حضرت بی چون پی بردی و بعالم آسمانی راه یافتی جانت خوش باد ع ع
از فحوای لوح مبارک دریافتم خواهرم مؤمن است و بزودی عالم فانی را وداع خواهد گفت. بمحض مراجعت از سفر ارض اقدس بدیدنش رفتم تنها بود پرسیدم آیا تو بهائی هستی گفت بلی. پرسیدم چه کسی ترا تبلیغ کرده؟ جواب داد موقعیکه می آمدی با شوهرم راجع بدیانت بهائی صحبت می کردی و دعا می خواندی من از اطاق خودم گوش می دادم دریافتم اینها کلام خداوند است ایمان آوردم ولی جرأت اظهار بکسی را نداشتم. خداوند بقلب من آگاه است.

اظهار شد حال که مؤمن هستی شاد باش که بزودی از سختی های این زندگی خلاص می شوی سه دفعه لوح را برایش خواندم بر دیده نهاد و بوسید بعد لوح را بمن داد تا نگهداری کنم. (اصل لوح در ایران بود) فقط عمل پاک و خالی از ریا و تظاهر مقبول درگاه الهی است.

چون در کار زراعت و احداث قنات آب بخوبی وارد بودم شبی فکر کردم در بعضی نقاط دامنه کوه کرمل درختان وجود دارد لابد این درختان ریشه اش در جانی بآب رسیده که زنده می مانند. صبح زود به تنهائی در دامنه جبل کرمل گردش کردم شاید بتوانم منبع آن را پیدا کنم و با

احداث قناتی دامنه کوه کرمل مشروب شود این خیالات در مغزم بود و بر روی آن فکر می کردم. عصر بحضور رفتیم. حضرت عبدالبهاء در باغ بیت زیر درختان نارنگی مشی می فرمودند. مرا به تنهائی احضار فوراً بحضور رفتم. ضمن بیانات فرمودند شما باصویر زراعتی وارد هستی، تعظیم کردم. در ایران شما از قنات و چشمه برای مشروب استفاده می کنید، مجدد تعظیم کردم بعد فرمودند درست است که ریشه درخت اگر آب بآن نرسد خشک می شود ولی با وسایل امروزی شما نمی توانید منابعی که درختان کوه کرمل از آن استفاده می کنند پیدا نمائی (مضمون بیانات مبارک است) حالم تغییر کرد نزدیک بود نقش بر زمین شوم که آنچه در مغزم خطوط کرده حضرت عبدالبهاء بیان فرمودند. با دست مبارک یک نارنگی از درخت چیده عنایت فرمودند که بخورم پس از خوردن نارنگی بحال عادی خود برگشتم بعد فرمودند این زمین بهتر است یا زمین طهران. جواباً عرض نمودم. این زمین مرکز میثاق بر روی آن مشی می فرمایند زمین طهران زادگاه جمال مبارک است. با لبخند ملیح مرا شاد فرمودند.

دانستم که آنچه در مغزم خطوط می کند حضرت عبدالبهاء بآن واقف و آگاه است و باید در جمیع مواقع او را ناظر بافکار و اعمال خود بدانم.

روز وداع هرکس رجائی داشت بعرض می رساند و بفضل مورد قبول واقع می شد. چون نوبت بمن رسید فرمودند هرچه می خواهی از آستان جمال مبارک طلب کن. دعا می کنم مستجاب شود. رجا کردم اگر فرزندانم در ظلّ امر بودند و بر عهد و میثاق الهی ثابت و بخدمت قائم عزّت و آبرو و حیثیت آنها روز بروز زیادتیر گردد و اگر قرار است آنی از ظلّ امر منحرف شوند نابود شوند. خودم نیز با حسن خاتمه از این عالم بروم و هرچیز باعث سستی ایمانم شود از من بگیرد.

روز بعد موقعیکه برای خداحافظی بحضور رفتم فرمودند از آستان مقدّس چه طلب نمودی؟ در حضور زائرین خواسته های خود را عرض کردم فرمودند: مرحباً دعا می کنم مستجاب شود.

پس از مراجعت بایران و زندگی با شکست‌هانی روبرو شدم ولی راضی به قضای الهی، همسر و ۲ فرزندان جوانم مریض شدند و با تلاش زیاد برای درمان آنها بفاصله یک هفته درگذشتند. سال بعد قافله شترهایم که با کالای تجارتي از طهران می‌آمدند مورد دستبرد دزدان قرار گرفت همه از دست رفت ولی شاکر برضای الهی که حکمت این امتحانات بر من معلوم نیست.

تذکر برای فرزندانم. اگر طالب شرف و آبرو هستند باید به میثاق الهی ثابت و بخدمت امر قائم باشند.

شرح استقرار عرش مطهر حضرت اعلی در جبل کرم که عیناً در تاریخ درج است و تکرار آن لزومی ندارد.

جناب جمشید بافتخار دریافت دو توقیع از طرف حضرت ولی‌امرالله مفتخر گردید که حاشیه آن تواقیع بخط مبارک موشح و بعنایات و بشارات امیدبخش مزین است.

توقیع اول:

یار معنوی امیدوارم اسباب سفر و زیارت بسهولت فراهم گردد و آنجناب بآنچه آرزوی مقرّبین است فائز و نائل گردید و در جمیع احوال در ظلّ عنایت غنی متعال محفوظ و مستریح باشید.

بنده آستانش شوقی

توقیع دوم:

یار معنوی ایام زیارت و مؤانست در این جوار پرانوار از یاد نرفته و نخواهد رفت در احیان توجه و مناجات یاد آن حبیب را نمایم و از حضرت واهب العطا عون و عنایت طلبم تا آنجناب و متعلقین کلّ بآنچه اراده الهیه است منور گردید و بخدمات جلیله‌ای بعتبه مقدسه فائز و مفتخر شوید مطمئن و دلشاد باشید.

بنده آستانش شوقی

جناب جمشید از سال ۱۳۲۸ هجری قمری (۶۷ بدیع) تا پایان عمر در محفل روحانی عضویت داشت و در سومین کانونشن ملی سال ۹۳ بدیع بعنوان

نماینده رستاق شرکت نمود و در سال ۱۰۴ بدیع در سن ۸۲ سالگی جهان فانی را وداع گفت. و با احترام تمام در گلستان جاوید حسین آباد دفن گردید. در تشییع جنازه اش عده کثیری از یار و اغیار از حسین آباد، دهات اطراف و شهر یزد شرکت نمودند خدمات و اقدامات او در ترویج و اعتلاء امرالله و امور عام المنفعه همواره بیاد خواهد ماند.

فرزندان و بازماندگان جناب جمشید و برادرانش کلیه مؤمن و بخدمت امرالله قائم بوده و هستند. در این انقلاب اخیر سه نفر از این خانواده شریعت شهادت نوشیدند.

۱ - جناب هوشمند انوری فرزند نشاط نوه جمشید بهرام در افریقا.

۲ - دوشیزه مونا محمودنژاد نواذه دخترى جناب مهربان بهرام در شیراز

۳ - سرکار خانم طاهره سیاوشی (ارجمندی) نوه دخترى جناب خدارحم بهرام در شیراز. یادشان همواره گرامی باد.

بواسطه جناب آقا جمشید

جناب زائر ارجمند اخوی ایشان علیه بهاء الله

هو الله

ای دل آگاه پناه عالمیان درگاه اله است و ملجأ و ملاذ آدمیان عتبه مقدسه پروردگار، پس شکرانه نما که بدرگه حضرت یگانه رسیدی و طلب تأیید خویش و بیگانه نمودی و ایامی چند با این دردمند بسر بردی و عاقبت بوطن مألوف رجوع نمودی چون بآن کشور رسی جناب آقا جمشید حسین آبادی را از قبیل عبدالبهاء نهایت اشتیاق ابلاغ دار و بگو ای جمشید امیدوارم که در بزم محبت الله وحید و فرید گردی و در میدان رزم روحانی جنود نفس و هوی را چنان درشکنی که جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن فیروزی یابی جناب کیومرث بهمن را رخ روشن نما و جان و دل بنفحه محبت الله گلزار و چمن کن تا در انجمن رخشنده و در افق عرفان ستاره درخشنده گردد بجناب هوشنگ مهربان مهربانی کن و باخلاق و روش یزدانی ترغیب و تشویق نما، جناب خدامراد رستم را ببشارت الهی مسرور و مشعوف نما و جناب نوشیروان مهربان را بدل و جان طالب فیض حضرت یزدانم و جناب شهریار وفادار را بنهایت محبت

کامکار خواهم و جناب مهربان بهرام را مانند بهرام درخشندگی جویم و جناب منوچهر مهربان را پیامی از دل و جان رسانم و ضمیر سلامت را نهایت مسرت جویم و دولت و خدامراد را حصول مراد طلبم و بانوی اردشیر را از دست ساقی عنایت شهد و شیر خواهم و فرنگیس مهربان را مظهر الطاف حضرت یزدان جویم و سرور بهرام را عنایت عزیز علام جویم و جناب ملآبهرام را از قبَل این گمنام نهایت اشتیاق ابلاغ دار هر دم که بخاطر آید جان و دل بهجت جوید و سرور حاصل گردد فی الحقیقه بنده جان فشان جمال قدم است و عبد آستان اسم اعظم. فانیست و باقیست فانی از هوی و هوس خویش باقی بالطاف جمال ابهی. و علیه التحية و الشاء ع

یزد حسین آباد

جناب آقا جمشید بهرام حسین آبادی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. دوست عزیز مهربان، عریضة شما در پیشگاه حضور امنع وارد و بلحاظ اقدس مقصود عالمیان حضرت ولی امر الله روحی لاجبانه الفداء فائز تعلقات روحیه و انجذابات قلبیة آنجیب باوفا از معانی آن مشهود و ظاهر لهذا جای شکرانه و سرور است اذن حضور ببقعة نورا بانجل جلیل آقامیرزا نشاط تمنّا و استدعا نموده بودید بشارت باد که این آرزو میسر و این مقصد حاصل فرمودند مأذون حضورید، حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین ۳ اپریل ۱۹۲۸ شوال ۱۳۴۶

یار معنوی امیدوارم اسباب سفر و زیارت بسهولة فراهم گردد و آنجناب بآنچه آرزوی مقرّبین است فائز و نائل گردد. و در جمیع احوال در ظلّ عنایت غنی متعال محفوظ و مستریح باشید. بنده آستانش شوقی

جناب زائر جمشید بهرام انوری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. فدایت شوم، عریضة مرسله بمحضر انور مقصود عالمیان حضرت ولی امر الله ارواحنا لعنایاته الفداء وارد و بلحاظ اطهر فائز آنچه در

خصوص پذیرائی و محبت یاران الهی در مدن و دیار خصوصاً مهربانی جناب آقا شیخ عبدالرحمن ہندی در شام و ملاقات و الفت با دوستان رحمانی در حظیرۃ القدس بغداد و عزیمت بقریۃ عواشق در معیت ناشر نفحات اللہ حضرت آقا شیخ محی الدین و دیدار اجبای منجذب مشتعل آنسامان و تقدیم عرض عبودیت و خلوص جناب خلیل قمر بمحضر مبارک و برداشتن عکس جمعیتی جمیع این اخبار مرقومہ در نامہ کہ دلیل بر تأییدات رحمانیہ بود در پیشگاہ حضور اقدس معلوم و سبب انبساط خاطر ہیکل انور گردید فرمودند از حقّ می طلبم کلّ در جمیع احوال بآنچہ شایستہ و سزاوار آستان مقدّس است کاملاً مؤتد و موفق شوند. نجل جلیل جناب نشاط علیہ بہاء اللہ را نیز تکبیر ابدع ابہی از قَبْلِ طلعت نورا، ابلاغ دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

شوال ۱۳۴۷، ۲۴ مارچ ۱۹۲۹

یار معنوی ایام زیارت و مؤانست در این جوار پرانوار از یاد نرفته و نخواهد رفت، در احیان توجّہ و مناجات یاد آن حبیب را نعیم و از حضرت و اہب العطا عون و عنایت طلبم تا آنجناب و متعلّقین کلّ بآنچہ ارادۃ الہیہ است منور گردید و بخدمات جلیلہ ای بعتبۃ مقدّسہ فائز و مفتخر شوید. مطمئن و دلشاد باشید. بندۃ آستانش شوقی

دفتر سوم

توسعه و پیشرفت امر مبارک در عهدمیثاق

در دوران حضرت عبدالبهاء که از سال ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۹۲م) آغاز می‌گردد، ندای امر الهی بتدریج بگوش عموم زردشتیان رسید و عده زیادی از پارسیان بشرف ایمان فائز گردیدند. در این دوران متدرجاً پرده‌های حکمت دریده شد و مؤمنین بامر مبارک بنام بهائی مفتخر و مشتهر شدند. ابواب تبلیغ و تبشیر امرالله بر وجه عموم گشوده شد و متقابلاً مخالفت و عناد دستوران و مؤیدان تشدید گردید، و در اثر این مخالفتها و مقاومتها بتدریج احکام شرعیته و احوال شخصیت بهائیان پارسی از جامعه زردشتیان انفصال یافت و احکام و دستورات الهی بموقع اجرا گذاشته شد.

اقبال دسته‌ای از زردشتیان بامر مبارک در شهر قم

در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵م) چهارنفر زردشتی بنامهای بهمن خدامراد (پیمان) و رستم خسرو ستوده و مهربان کیخسرو و سیاوش رستم (سفیدوش) در قم بکار خرید و فروش پارچه دستباف یزدی مشغول بودند و با شرایط حاکم بر اجتماع آنروزی محاط در بین مسلمین و مقهور و منفور نزد متعصبین بودند، زیرا آنها را کافر و نجس دانسته و از معاشرت با آنان احتراز جسته و ملجأ و پناهی جز چند نفر بهائی که مقیم قم بودند نداشتند. در یکی از مسافرتها تبلیغی که جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی از قم عبور می‌نمودند حضرات ندافها وسیله ملاقات ایشان را با جمع زردشتیان فراهم نمودند و جناب حاجی میرزا حیدرعلی برای هدایت آنان از بشارات مندرج در کتب زردشتیان و علائم ظهور مبارک صحبت‌هایی فرمودند ولی نامبردگان فوق از فرط تعصب و جهالت از شنیدن حرفهای جناب حاجی معذرت خواسته و از مطالعه کتابهائیکه داده بودند امتناع نمودند. مدتی در خیالات خود در بحر تعصبات مستغرق بودند تا اینکه با گذشت زمان و وقوع وقایعی چند استعداد و آمادگی بیشتری حاصل نمودند.

روزی از روزها جناب ابراهیم آل ندادف بآنها بشارت دادند که لوح مبارکی در اختیار دارند که از قلم جمال قدم جل اسمه الاعظم معروف بلوح هفت پرش و بافتخار استاد جوانمرد شیرمرد عزّ نزول یافته و چنانچه مایل باشند برای مطالعه در اختیار آنان قرار دهد

چون لوح مبارک هفت پرش بافتخار یکی از اکابر پارسیان که مورد وثوق عموم زردشتیان بود عزّ نزول یافته و بفارسی سره بود، اظهار تمایل نمودند که آنرا مطالعه کنند. (لوح مبارک هفت پرش در دفتر دوم این کتاب درج گردیده)

رستم خسرو (ستوده)

جناب رستم خسرو در حدود سال ۱۳۲۹ شمسی (۱۸۶۰م) در شهر یزد پا بعرضه وجود گذاشت و در دوران کودکی و جوانی حداقل تحصیلات خواندن و نوشتن را آموخت و سپس طبق رسم آن دوران بکار خرید و فروش و تجارت مشغول شد. حدود سالهای ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵م) در قم بتجارت مشغول بود و پس از تصدیق امر مبارک به تبلیغ و هدایت بستگان و نزدیکان خود همت گماشت. در تمام مدت حیات باحکام و دستورات الهی عامل بود و در حمایت از مستمندان و کمک برنجدیدگان بر دیگران پیشی می جست. آخر الامر در سال ۱۳۱۷ شمسی (۱۹۳۸م) در شهر یزد دار فانی را وداع گفت و در گلستان جاوید مدفون گشت خاندان جناب رستم ستوده کلاً در ظلّ امر الهی مستظل و بخدمات امری موفقند.

اریاب بهمن خدامراد (پیمان)

جناب بهمن خدامراد در حدود سال ۱۲۸۲ هـ ق (۱۸۶۵م) در شهر یزد متولد گردید. در کودکی و جوانی حداقل سواد و خواندن و نوشتن را آموخت و پس از آن طبق مرسوم زمان خود بکار و کسب و تجارت مشغول گردید. در حدود سی سالگی باتفاق جناب کیخسرو مهربان که باجناب وی بود و جناب رستم خسرو و جناب سیاوش رستم در شهر قم بکار تجارت و خرید و فروش پارچه های دستباف مشغول شد.

در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵م) توسط جناب ابراهیم آل‌نداف و با زیارت لوح مبارک هفت‌پرسش که از قلم جمال قدم جل اسم‌الاعظم بافتخار استاد جوانمرد نازل گردیده بود امر مبارک را تصدیق و بجرگه مؤمنین امر حضرت ربّ العالمین پیوست. سپس به تبلیغ منسوبان و نزدیکان خود پرداخت و عده‌ای از پارسیان را بی‌حر ایمان امر حضرت رحمن هدایت نمود. در این اوقات لوح مبارک زیر بافتخار چهارنفر از مؤمنین فوق‌الذکر نازل گردید.

بواسطة جناب آقاسید اسدالله علیه بهاء الله

قم مهتر سیاوش و مهتر بهمن و رستم و مهربان و کیخسرو و هرمز و رستم علیهم بهاء الله الابهی :

هوالله

ای یاران یزدانی، آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید، جوهر معانی بود و لطائف اسرار محبت یزدانی، ستایش و نیایش در جهان آفرینش پاک یزدان را لایق و سزاوار که پرتو تقدیس از افق حقیقت بر فرق یاران فارسیان مبذول داشت که روشنایش خاور و باختر را فرا گرفت، زهی بخشش خداوند بی‌همتا که فراموش‌شدگان را شهیر آفاق فرمود و گوشه‌نشینان را شهرة کوی و بازار، بینوایان را نوا بخشید و معتکفان زاویه خمول را باوج قبول کشانید، امیدوارم که جمیع آمال و همه آرزو حاصل گردد ع ع (۱)

پس از چندی لوح مبارک زیر بافتخار جناب بهمن خدامراد عزّ نزول یافت.

هوالله

ای بهمن یزدانی، به نیروی خداوند دلجوی آفت اهریمن باش و چون ابر بهمن بر چمن و دمن بیار تا لاله و ریاحین روید و سنبل و یاسمن بشکفتد، بوی گلشن ملکوت ابهی بوزد و مشام مشتاقان معطر گردد. ای بهمن وقت راز و نیاز است و هنگام آهنگ آسمانی و گلبانگ و شهناز، شهبازی در اوج عزّت بی‌پایان پرواز کن و صید

مرغ و ماهی نما، مرغ طیر محبت الله، ماهی دل شناور در دریای معرفت الله (۲).

همچنین لوح مبارک زیر از قلم حضرت مولی الوری جل اسمہ الاعلی بافتخار جناب بهمن خدامراد و آقاخسرو نازل گردید:

جناب میرزاعبدالله درطهران، قم، جناب آقابهمن و آقاخسرو علیهما بهاء الله.

هوالله

ای بهمن، ای خسرو بهمن پور اسفندیار روئین تن همواره هوس گلزار و چمن می نمود و آرزوی جنود و جوشن، و خسرو دمبدم آشفته شیرین گل پیرهن بود، ولی شما آرزوی جنت ابهی نمائید و آشفته روی دلبر ابهی گردید. زیرا آن گلشن گلخن گشت و آن شیرین تلختر از سم، قاتل جان و تن شد، گلزار فرح بخش جنت ابهاست که بهارش را خزانی نه و اردیبهشتش را زمستانی در عقب نیست و حسن باقی و جمال الهی را تغییر و تبدلی نه. پس هر دو از آندو در کنار شوید و به این دو گرفتار گردید، زیرا این باقی و برقرار است جانتان خوش باد (۳). ع ع

جناب بهمن خدامراد سپس با کسب اجازه عازم زیارت آستان مقدس حضرت عبدالبهاء گردید و بدرک لقای محبوب عالمیان فائز شد و چندی از فیض حضور نصیب موفور برد. در این احیان لوح مبارک زیر بافتخار وی نازل شد.

بواسطة جناب امین - بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای ثابت برییمان، نامه شما بواسطة جناب امین وصول یافت، از مضمون واضح و مفهوم بود که در نهایت ثبوت و استقامت تعلق تام بملکوت الهی داری، این سبب علویت عالم انسانی است و اعظم واسطه ترقی. ضیافت تو در اندرون مجری شد و در یوم ضیافت از برای تو عون و عنایت حضرت احدیت طلبیدم تا جمیع ایام را بذکر و فکر دلبر آسمانی بگذرانی و از خوان نعمت رحمانی بهره و نصیب گیری. و

پس از چندی ارباب بهمن خدامراد مجدداً مفتخر بدریافت لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه گردید :

بواسطه جناب امین طهران، جناب بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی
هو الله

بهمن، گریه ابر بهمن را خنده گلزار و چمن درپی و سبزی و خرمی و شکوفه و گل و ریاحین پی در پی، لهذا یاران منتظر آیند که تو نسیم روحبخش فروردین یابی و اردیبهشت بهار دلنشین شوی، بهشت برین شوی و روی زمین بیارائی و بموسم نازنین منتهی گردی، زیرا بهمن و اسفند منتهی بفروردین دلپسند گردد و بخشایش بهار روحانی جلوه نماید و فیوضات رحمانی چهره گشاید و فواکه طیبه درختان بیاراید و نفوس در سایه آن بیاساید. جانت خوش باد. ع ع (۵)

جناب بهمن خدامراد در دوران توقف در یزد مدتی نیز عضو انجمن ناصری زردشتیان یزد بود و در سمت عضویت انجمن بخدمت بامرالله می پرداخت. در این دوران لوح مبارک زیر از قلم حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه بافتخار وی عزّ نزول یافت :

یزد، جناب بهمن پورخدامراد علیه بهاء الله
هو الله

ای سرمست باده پیما، آنچه نگاشتی خواندیم و ستایش پروردگار بر زبان رانندیم که سرگردانی را در آستانش سر و سامان داد و بادیه پیمانی را از پیمانۀ پیمان سرمست و کامران فرمود، پس به نیروی پیمان الهی شکوه هر نادانی را بشکن و مانند آتش پرورش زر و سیم پاک ده تا با رخی افروخته در بازار گوهریان پرده بگشایند. جانت خوش باد. ع ع (۶)

ارباب بهمن خدامراد سفری نیز به هندوستان نمود و ضمن کسب و کار، تخصص در تعمیرات ساعت را نیز آموخت. در مراجعت بایران با توجه باینکه

در کار و تجارت ارباب جمشید جمشیدیان وقفه حاصل گردیده بود بمنظور بکار گماشتن افرادی که از کار بیکار می شدند به اتفاق عده دیگری از اجتهاء پاریسی مبادرت بتأسیس شرکت برادران پاریسی (پاریسیان) در سال ۱۳۳۷ هـ ق (۱۹۱۹م) نمود که شرح آن در صفحات بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید. در این اوقات لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء بافتخار ایشان نازل گردید.

بواسطة جناب امین علیه بهاء الله، جناب بهمن خدامراد
علیه بهاء الله الابهی.

هوالله

ای بهمن، شهر بهمن ماه فیضان بارانست که خاک را سیراب کند، چون به بهار رسد روی زمین گلشن و گلزار گردد، این گل و ریحان از تأثیر آن بارانست. از خدا خواهم که تو نیز مانند باران بهمن سبب سبزی و خرمی هرچمن گردی، تشنگان را سیراب نمائی و گمگشتگانرا راه یاب فرمائی و علیک البهاء الابهی ۲۹ محرم ۱۳۳۸ هـ ق عبدالبهاء عباس. (۸)

در سال ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۲۰م) پس از مخالفت و تحریک مؤیدان و دستوران و تخریب گلستان جاوید یزد وسیله شیران پاریسی که شرح آن در صفحات بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید بهمن خدامراد باتفاق عده ای از اجتهاء پاریسی مبادرت بتأسیس شرکت گلستان نمودند و لوح مبارک زیر بافتخار ارباب بهمن خدامراد نازل گردید.

طهران، یزد، جناب بهمن خدامراد و شرکاء علیهم بهاء الله الابهی

هوالله

ای ثابتان برمیثاق، از کثرت مشاغل مختصر می نگارم، نامه شما رسید، مرقوم نموده بودید که تجدید انتخاب محفل شده است، مبارک است و متیمن، این انجمن انشاء الله آن اقلیم را روشن می نماید و سبب تابش و درخشش نور حقیقت می شود.
اما مسألة گلستان فی الحقیقه بیچارگان اصوات را از دست زاغ و کلاغ

خلاص می کند و از این تحقیر نجات می بخشد، ولی ملاحظه وقت را بکنید، اگر چنانچه فزع و جزع از دستوران ستوران حاصل گردد بوقت دیگر مرهون نمائید، از الطاف بی پایان امیدم چنانست که نعمت و برکت از برای آن شرکت حاصل گردد. و علیک البهاء الابهی ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۸ حیفاء عبدالبهاء عباس. (۹)

پس از تأسیس شرکت گلستان، در تاریخ ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۳۸ هـ ق لوح مبارک دیگری بشرح زیر بافتخار مؤسّسین شرکت گلستان عز نزول یافت که می فرمایند:

ای یاران مهربان من، در عالم بشر تأسیساتی مشر ثمر مانند شرکت گلستان کمتر است این شرکت پرهمت در تخلیص نفوس متصاعده و اجسام مظّهره از چنگ زاغ و کلاغ و مرغان درنده می کوشد و بظاهر ظاهر نیز عادتی از این مشنومتر بنظر نمی آید ... (۱۱)

متن کامل این لوح مبارک در صفحات بعد این کتاب بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید. جناب بهمن خدامراد بموازات شرکت پارسیان شرکت دیگری بنام شرکت پیمان و همچنین شرکت پیمانیان تأسیس نمود و با فعالیت و پشتکار و امانتی که در امور داشت وسعت و برکتی را که حضرت عبدالبهاء فضلاً عنایت فرموده بودند در امور حاصل نمود. در مورد شرکت مذکور نیز حضرت عبدالبهاء لوح مبارک زیر را بافتخار وی نازل فرمودند:

طهران بواسطه جناب امین، جناب بهمن خدامراد و شرکاء

هوالله

ای ثابتان برپیمان، الحمدلله تحری حقیقت نمودید و سراچه دل را بنور هدایت برافروختید، دیده گشودید و نیر آسمانی را مشاهده نمودید و به آنچه منتهی آرزوی پاکان و آزادگان بود موفق گشتید، جمیع خلق منتظر درخشندگی آفتاب تابنده بودند که خسرو خاوری روزی علم برافرازد و جمیع در سایه او بیاسایند، ولی نیر تابنده چون بدرخشید جمیع کور و نابینا گشتند و از دیدار روشنائی پروردگار محروم و بی نصیب شدند، حال شما فائز و دستوران محروم،

چه فضلی است اعظم از این، شکر کنید پروردگار را که از خاصان حق گشتید و از مقربان درگاه ایزد دانا، شرکتی که تشکیل نمودید، امیدوارم این شرکت مغناطیس برکت گرد و آثار موهبت حضرت احدیت از هر جهت ظاهر و برپا شود و علیکم البهاء الابهی ۱۸ شعبان ۱۳۳۸ عبدالبهاء عباس

آخرا لمر جناب بهمن خدامراد در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳م) جهان فانی را وداع گفته و برفیق اعلی پیوست.

مهربان کیخسرو

جناب مهربان کیخسرو که با بهمن خدامراد منسوب و باجناق وی بود نیز در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵م) در قم با زیارت لوح هفت پرشش بشف ایمان بامر حضرت رحمن مشرف گردید ولی اولاد و احفاد وی هیچیک مؤمن نگردیدند و متأسفانه شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد.

میرزا سیاوش رستم (سفیدوش)

جناب سیاوش رستم در سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴م) در شهر یزد متولد گردید، در طفولیت نزد استاد اسفندیار گشتاسب که شغلش شال بافی بود بکار مشغول شد و ضمن انجام وظیفه مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت. در سن ۱۲ سالگی حدود یکسال در مدرسه استاد جوانمرد شیرمرد بتحصیل پرداخت و سپس برای کار و تجارت بکاشان و قم مسافرت نمود. طبق معتقداتی که داشت همواره مترصد ظهور هوشیدرماه و شاه بهرام ورجاوند و دستور پشوتن بود و دائماً در اجرای مراسم دینی کوشش می نمود و در ادعیه پنجگانه در شبانه روز وصول بیوم موعود را از اهورامزدا درخواست می کرد، تا بالاخره در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵م) بشرحی که گذشت بشف ایمان بامر حضرت یزدان موقت و مفتخر گردید. این واقعه چهارسال بعد از صعود جمال اقدس ابهی و در بدایت عهد و میثاق الهی بود پس از اقبال بامر مبارک با وجود موانع و محظورات و خطرات جانی عاشقانه بامر تبلیغ قیام نمود، بدینترتیب که ابتدا قلم برداشته بشارات ظهور موعود مزدیسنا را

با آثار و علانمی که ظاهر شده بود بانضمام رونوشتی از الواح مبارکه را به انجمن زردشتیان یزد و دستوران و مؤیدان و کلیه بلاد زردشتی نشین و همچنین دوستان و بستگان خود نگاشت و بشارت ظهور موعود را ابلاغ نمود و آنان را بتحری حقیقت دعوت کرد.

از طرف دیگر برای تکمیل معلومات خود وسیله جناب ابراهیم آل نداد تعدادی کتاب از حاج آقامحمد معروف بعلاقه بند یزدی تقاضا نمود و نامبرده حدود ۱۷ جلد کتاب امری از قبیل کتابهای اقدس و ایقان و مبین و اشراقات و اقتدارات و هفت وادی و مقاله شخص سیاح و غیره را برای وی فرستاد که ضمن مطالعه و تکمیل اطلاعات و معلومات خود برای تبلیغ امر مبارک نیز از آنها استفاده می نمود. بدینترتیب کلیه ابهامات و مشکلاتیکه داشت مرتفع گردیده و بمقام حق الیقین رسید.

در این اوقات بدون اینکه عریضه ای حضور مبارک حضرت عبدالبهاء معروض دارد لوح مبارک زیر که با مناجات آغاز گردیده و حاوی عنایات بی منتهاست بافتخار ایشان نازل گردید.

طهران، بواسطه جناب میرزاعبدالله سقط فروش علیه بهاء الله

مهتر سیاوش جان شاد و روشن باد

پروردگارا، کردگارا، ای یزدان من و خداوند مهربان من، این فارسیان یاران دیرینند و دوستان راستان خاورزمین، شیفته و آشفته روی تواند و سرگشته و گمگشته کوی تو، سالهای دراز نگران روی تابان تو بودند و در آتش مهر سوزان تو، پس دری بگشا و پرتوی ببخشا تا دلها آسمان گردد و جانها گلستان. تونی توانا و تونی بینا.

ای یار نازنین چه خوش اختر بودی که گوی پیشی از بیابان پرهوشی ربودی و به آهنگ آسمانی در انجمن کیهان راز یزدان را با چنگ و چغانه سرودی، مهتر مهربان و سرور رستم و مهتر بهمن را درود برسان، جان شاد و خانه ات آباد و کاشانه ات روشن. ع (۱۲)

پس از ابلاغ امر بمؤیدان و دستوران هرچند منتظر جواب مساعدی از طرف

آنان نبود ولی برخلاف انتظاری که داشت دستوران و مؤید مؤیدان علیه وی علم مخالفت برافراشتند و با توجه باینکه در آنسال (۱۳۱۳ هـ ق) ناصرالدین شاه بدست میرزارضای کرمانی کشته شد و حضرت ورقاء و جناب روح الله بدست حاجب الدوله جام شهادت نوشیدند و اوضاع منقلب و بیم خطر می رفت ولی بحمدالله تأییدات غیبیه الهیه همواره شامل حال وی گردید و هرچند دستوران و مؤیدان اقبال نمودند ولی بتدریج اکثر فامیل و بستگان و اولاد و احفاد آنان در ظلّ شریعت الله درآمدند و بنور ایمان منور گردیدند.

در این اوقات بود که لوح مبارک دیگری از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه به افتخار چهارنفر احبّای پارسی مقیم قم نازل گردید:

قم، احبّای پارسیان علیهم بهاء الابهی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء، بوی خوشی که از گلشن دلهای آن یاران مهربان منتشر گشته مشام مشتاقان را معطر نمود و دماغ جان را معنبر کرد، حمد و ستایش خداوند آفرینش را شایان است که آن دردانه های صدف عنایت را در آغوش هدایت بریزش باران نیسان موهبت پرورش داد تا کلّ با عبدالبهاء در نهایت عبودیت و نیستی و فنا به بندگی آستان بهاء قیام نمایند.

ای خواجه تاشان من همتی فرمائید تا خدمتی در درگاه احدیت نمائیم، چوگانی زنیم و گوی سعادت از این میدان بریائیم، تخمی بیفشانیم تا خرمنی اندوخته نمائیم شمعی برافروزیم تا پرده ها بسوزیم، نفسی بعبودیت کشیم تا نفس را از هر بندی آزاد نمائیم. شب و روز بجان بکوشیم و بجوشیم تا خلعت خدمت و عبودیت بپوشیم و باده موهبت از دست ساقی عنایت بنوشیم، اینست فضل عظیم، اینست لطف عمیم. والبهاء علی اهل البهائ. ع (۱۳)

با وصول لوح مبارک فوق و با وجود بحرانی بودن اوضاع مملکت و با توجه بشور و هیجانی که در ایشان بوجود آمده بود شروع به تبلیغ و ابلاغ امر بعلمای اسلام در قم نمود. باین ترتیب که هریک از مسلمین را ملاقات می کرد بی پروا و عاشقانه اظهار می داشت که صاحب الزمان و موعود کلّ

امم ظاهر شده و دستورات و احکامی نازل فرموده و برای ما زردشتیها آنچه بزبان فارسی است وقتیکه مطالعه می کنیم قابل تمجید و مورد قبول است، مثلاً می فرماید:

همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار.

و همچنین می فرماید:

همه اوراق یک شجرید و قطره های یک بحر.

و از این قبیل بیانات، ولی همه این آیات چون بفارسی نبوده و غالباً عربی است متأسفانه ما زردشتیها از عهده خواندن آن بر نمی آئیم، خو بست آقایان مسلمین این کتابها را گرفته و قسمتهای عربی آنها بخوانند و کشف حقیقت فرمایند.

چون در اوایل امر اقرار بصراحت مغایر با حکمت و جلب بلا و مصیبت بود با توسل باینگونه عناوین ابلاغ امرالله می نمود و کتب امری را بین مقدسین توزیع می کرد، در نتیجه نفوس مستعد در صدد تحقیق برآمده و بفوز ایمان موفق می شدند و متعصبین کتاب را گرفته نزد واعظین و علمای شهر برده و شروع بفتنه و فساد و قیام بر اذیت و آزار نمودند که شرح آن مفصلاً در کتاب یار دیرین درج گردیده و اینگونه اقدامات از طرف یکنفر زردشتی آنها در شهر مقدس قم با توجه باوضاع و احوال حاکم در آنزمان حائز کمال فداکاری و از خودگذشتگی است. در این اوقات میرزا علی اصفرخان اتابک اعظم مورد غضب شاه واقع و بقم تبعید گردید و با تأییدات الهی وسیله ای فراهم شد که میرزاسیاهش واسطه برای حواله وجه توسط ارباب جمشید از طهران برای اتابک اعظم شود و بدینترتیب مدت دو سال توقف ایشان در قم سمت خدمتگزاری اتابک اعظم را پیدا کرد و بطور خصوصی با وی رفت و آمد و مراوده می نمود و این قضیه سبب حفظ و صیانت وی و دیگر اجتهاء در برابر معاندین گردید.

در این مدت هنگام عبور مبلغین از قم از قبیل جناب محمود زرقانی و آقاغلامعلی کاشانی و جناب حاجی ابوالحسن امین و جناب افنان و غیره میرزاسیاهش از روی حکمت وسیله ملاقاتشان را با اتابک اعظم فراهم می نمود و نامبردگان بیانات مبارک و بشارات و مواعید کتب مقدسه را

بوی ابلاغ می نمودند. از جمله لوح مبارک مفصلی بنام میرزا محمود فروغی نازل که می فرمایند :

ای گمگشته بادیه پیما، اگرچه چون باد بادیه پیمانی و از جام عنایت سرمست و باده پیمانی، پیمانۀ پیمان الهی بدست گیر و عهد الست بخاطر آرزو... (۱۴)

در این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء خطاب بآن شخص خطیر تذکراتی می فرمایند و پس از نوید و امید ایشان را بعدالت و حمایت از مظلومان و ستمدیدگان دعوت می فرمایند با احضار اتابک اعظم بپهران و تقرب ایشان بسریر سلطنت، و قتیکه اتابک بمعیت مظفرالدین شاه در سفر اروپا بود مجدداً مفسدین و علماء شروع بفتنه و فساد نمودند و واعظین بر منابر بتحریر عوام پرداختند و موضوع تبلیغ و توزیع کتاب وسیله میرزا سیاوش را بهانه نموده و علیه وی قیام کردند.

حاکم وقت با توجه بسوابق امر مصلحت دانست که برای فرونشستن آتش حقد و حسد علماء و آرام گرفتن معاندین و اشرار، میرزا سیاوش چندی بپهران مسافرت نمایند و در مراجعت اتابک اعظم از اروپا با فرمان جدید بقم مراجعت نمایند. در اینوقت لوح مبارک زیر از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء نازل گردید :

هوالله

طهران، بواسطه جناب امین علیه بهاء الله، جناب سیاوش علیه بهاء الله الابهی :

هوالابهی

ای سیاوش ترکان خون سیاوش را هدر دادند، سر بریدند و دم مطهرش را بظلم و جفا ریختند، لکن آن خون پاک چه اثری در جهان خاک نمود که جوشش بدامنۀ افلاک رسید، حال جاهلان از خدا بیخبر نیز خون تو را هدر دادند و پی ستمکاران سلف گرفتند تا بلکه سبب شوند آن دردانۀ جان از صدف امکان بدرآید و در آغوش دلبر یکتا بیاساید ولی وقت نرسیده هنوز ایام باقی. خدا نفوسی برانگیخت مهرجو و وفاخو و حقگو همت بگماشتند و علم حمایت برافراشتند. سبحان الله آنان درنده و

خونخوار و جفاکار و اینان پرنده و غمخوار و وفاکار، آنان دیوسیرت و اهریمن طبیعت و غدار و اینان فرشته سیرت و یزدان پرست و نیکوکار، هردو بصورت بشر، یکی قمر و دیگری بقر، چقدر تفاوت است که در نوع انسانست.

باری الحمدالله در سبیل الهی معرض تعرض نادانان گشتی و هدف تیر جفای بیخردان. شکرکن خدا را که باین موهبت موفّق شدی، ولی باید همواره برضای جناب ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستورالعمل خویش بدانی و علیک البهاء ع (۱۵)

با توجه باینکه میرزاسیاهش یکبار با حمایت حاکم قم زنبورک چی که پیرمرد درویش مسلکی بود از چنگ اشقیا و معاندین نجات یافته بود ولی باز هم اصرار بمراجعت بقم و ادامه کار و فعالیت خود داشت ولکن با زیارت لوح مبارک فوق و برای امتثال امر مبارک در طهران ساکن گردید و بخدمت ارباب جمشید پرداخت و مورد کمال فضل و عنایت مبارک واقع گردید، منجمله در لوحی می فرمایند :

بجناب میرزاسیاهش از قَبْلِ من نهایت اشتیاق و تحیت را ابلاغ دارید، فی الحقیقه سزاوار است که مظهر هر التفاتی شود و لایق بندگی جمال مبارک است و در آینده نهایت تأیید خواهد یافت و مصدر خدمات فائزه خواهد گشت...» (۱۶)

و در لوح دیگری می فرمایند :

ای سیاوش مظلوم، در قم بخدمت امرالله پرداختی و در طهران بیار مهربان ارباب جمشید همنشین گشتی، این چون اطاعة الامر بود عین خدمت محسوب عبدالبهاء چون این گروه نجیب را دوست دارد لهذا محبت آنان بجهت یاران می پسندد علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیان است و فرید زردشتیان ... (۱۷)

با وقوع ضوضای یزد در سال ۱۳۲۱ ه ق (۱۹۰۳م) که در آن ۸۴ نفر از احبّای الهی گرفتار فتنه و فساد علماء و اشرار گردیده و جام شهادت نوشیدند، جمعی از دوستان و احبّاء سرگشته و پریشان از دست اشقیاء و

خونخواران فرار نموده و بظهران آمدند و بوسیله میرزاسیاهش در دستگاه ارباب جمشید پناهنده شده و مورد تفقد و مرحمت ارباب قرار گرفته و کمک مالی و کاری مؤثری بآنان نمودند و پس از رفع فتنه و ضوضاء توانستند سالم به وطن مألوف مراجعت نمایند. ارباب جمشید هرچند بامر مبارک مؤمن نگردید ولی خادم امرالله و احبای الهی بود و بارها مورد فضل و مکرمت حضرت عبدالبهاء قرار گرفتند. منجمله لوح مبارک زیر بافتخار وی نازل گردید که می فرمایند :

ظهران، بواسطه جناب سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی، جناب جمشید بهمن توانگر و پاینده باد :

هوالله

ای مهرپرور نامه ات رسید و سبب شادمانی گردید، ستایش ایزد پاک را که هوشیاری و بیدار، می دانی که محتاج به پروردگاری، عاقبت بخشش ایزدبست و خوشی و راحت بی پایان مطمئن باش، امیدواریم آن خانواده از هرجهت راحت و آسوده گردد و نظر عنایت شامل شود و سرور حاصل گردد. اما سبب نجات و فلاح امانت و دیانت و همت و غیرت و بموجب تعالیم الهیه سلوک و حرکت است. در کار بکوشید ولی متوکل بخدا باشید، عون و عنایت از او طلبیده و موفقیت و صلاح و نجات از او جوئید. آسوده باش که عاقبت آسایش جان است و علیک البهاء الابهی ۳ نیشان ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس (۱۸)

باری قضایای مؤلمه و خبرهای وحشت اثر ضوضای یزد مدت چهل روز مرتباً می رسید و بر حزن و اندوه دوستان می افزود. جناب ارباب جمشید هم نظر بخیرخواهی و محبتی که نسبت باحبّاء داشت بسیار محزون و غمگین بود. روزی یکی از منافقین زردشتی بدروغ خبر شهادت ملاًبهرام اخترخاوری را آورد، بتصوّر اینکه میرزاسیاهش را متأثر نماید، برخلاف انتظار میرزاسیاهش در حضور ارباب جمشید فوق العاده اظهار امتنان و مسرت نمود که بحمدالله این نعمت عظیم و فوز بشهادت نصیب پاریسیان هم گردید تا در راه امر حقّ جان خود را فدا نموده و شجر امرالله را با خون خود آبیاری نمایند.

اظهار سپاس و شکرگذاری میرزاسیاهش طوری در ارباب جمشید اثر کرد که حالش دگرگون شد. در خلال این احوال بود که باراده محیطه حضرت عبدالبهاء واقف بر جمیع اسرار و ناظر بر کلّ قلوب لوح مبارک زیر عزّ نزول یافت :

هوالله

طهران، بواسطه جناب امین، جناب آمیرزاسیاهش فارسی علیه بهاء الله الابهی ای پرهوش، ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه پوش شدند و جوش و خروشی برآوردند تا عاقبت بنیاد افراسیاب برانداختند و ترکستان را خراب نمودند ولی تو در مصیبت شهیدان یزد و اصفهان قبای گلگون پیوش و آهنگی مانند ارغنون بنواز زیرا آن یاران از باده عشق سرمست شدند و بقریانگاه فدا شتافتند و بخلوتگاه راز حضرت بی نیاز پرواز نمودند. در گلشن آسمانی لانه و آشیانه نمودند و ترانه آغاز کردند که ملاء اعلی را بشور و وله آوردند. از برای آنان این مصیبت نبود موهبت بود، بلیه نبود عطیه بود، محن نبود منع بود، عذاب نبود ثواب بود، پس باید شادمانی نمود و آرزوی آن کامرانی کرد...» الی آخر (۱۹)

در سال ۱۳۱۵ هـ ق (۱۸۹۷م) برای اولین بار از طرف حضرت عبدالبهاء ارواحناده دستور تأسیس محفل روحانی طهران صادر گردید که از طریق انتخابات عمومی اعضاء محفل روحانی برگزیده شدند و اولین بنای نظم اداری بهائی در طهران گذاشته شد. در اولین و دومین محفل روحانی طهران که اعضاء آن یازده نفر بودند میرزاسیاهش عضویت داشت که عکس آن در صفحه ۵۶ کتاب یار دیرین هم بچاپ رسیده است.

تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء

میرزاسیاهش چون همواره شوق تشرّف بساحت اقدس را داشت در سال ۱۳۳۰ هـ ق (۱۹۱۲م) رجای قلبی خود را مبنی بر زیارت محبوب عالمیان بمحضر انور معروض داشت، پس از چندی لوح مبارک زیر از سما مشیت حضرت عبدالبهاء بوسیله جناب ملابهرام واصل گردید که می فرمایند :

... جناب آقاسیاوش باید محض اثبات حق شناسی و وفا در مواظبت امور ارباب جمشید باقی و برقرار باشد. انفکاک جایز نه بلکه روز بروز باید بر همت بیفزاید و اگر چنانچه اصرار در حرکت باین سمت دارند موقتاً اجازت داده می شود که بزیارت آستان مقدس و چندروزی نیز با من الفت نمایند و مراجعت کنند. این امانت و دیانت و ثبات و استقامتی که در امور ارباب جمشید ابراز نموده و می نمایند فی الحقیقه خدمت بامر است و دلیل صدق و عبودیت آستان مقدس. دیگر یاران پارسی را جمعاً از قبَل من دست درآغوش شو و بکمال اشتیاق ببو و ببوس و علیک البهاء الابهی ع (۱)

لذا از طهران باتفاق سه نفر دیگر از احبّا بقصد زیارت روی محبوب بیهمتا حرکت نمود و در بندر اسکندریه بحضور حضرت عبدالبهاء که عازم مسافرت بامریکا بودند مشرف گردید حدود دو هفته در محضر مبارک درک فیض حضور نموده و از باده الهی سرمست شد و در آن حالت سرمستی و بیقراری غرق در الطاف الهی و محو روی آن دلبر آسمانی بود.

در یکی از روزها حضرت عبدالبهاء او را بتنهائی احضار نموده و مورد تفقد و عنایات زیاد قرار دادند، میرزاسیاوش دامن مبارک را گرفته و رجای تأیید و آرزوی توفیق بخدمت و رضای الهی را نمود که باز هم مورد فضل و مکرمت لاتحصى قرار گرفت و بعدها حضرت عبدالبهاء ارواحناده در لوح مبارک زیر باین تشرّف و عجز و نیاز اشاره فرمودند:

بواسطة جناب امین علیه بهاء الله الابهی، جناب سیاوش پارسی علیه بهاء الله الابهی.

هوالله

ای یار دیرین من، ایامیکه همراز و همنشین بودی در خاطر است ابداً فراموش نگردد. الحمدلله روشنی و از نار محبت الله مانند سمندر در آتشی، و دلکشی، در کوه و صحرا در جمیع شهرها مانند باد بادیه پیما باش، پیمانۀ پیمان بدست گیر و باده الطاف جمال مبارک بنوشان... الی آخر (۲۰)

در آخرین جلسه تشرّف و هنگام خداحافظی که حضرت عبدالبهاء عازم مسافرت به امریکا بودند عصای دست مبارک را فضلاً بایشان عنایت فرموده و مورد تفقد بی پایان قرار دادند پس از حرکت حضرت عبدالبهاء بامریکا کلیه زائرین بارض اقدس مشرف و پس از زیارت اماکن مقدسه بایران مراجعت نمودند. در مراجعت از ارض اقدس نیز لوح مبارک زیر فضلاً بافتخار وی عزّ نزول یافت.

طهران، مهترسیاوش علیه بهاء الله الابهی

ای سفیدوش زیرا روی تو در ملکوت ابهی سفید است، سیاهوش مظلوم قدیم در ترکستان سقیم کشته خنجر لثیم گردید و دلهای ایرانیان را بعامت شدید انداخت ولی تو که سفیدوش هستی امیدم چنانست که سبب شادمانی و کامرانی ایرانیان گردی علی الخصوص پارسیان، از بخشش آسمانی عجب مدار که شخصی را چراغ پرفروغ نماید و کشوری را روشن فرماید، در وقت وداع فرصت نشد که در حق سرور محترم ارباب جمشید با شما صحبتی نمایم. جمیع یاران باید بدانند که این مرد عزیز در نزد عبدالبهاء محترم است و سزاوار الطاف حضرت ایزد مهربان یاران باید او را محترم دارند و بنهایت خیرخواهی و صداقت بخدمت او پردازند. راستی و درستی در حق او خدمت و عبودیت بدرگاه حضرت بی نیاز است. بجمیع یاران از قَبَلِ من نهایت اشتیاق ابلاغ دار.

ای عزیز نامه جناب امین در دریای محیط گشوده شد، از جهت چهل و هفت پوند که حواله نموده و بشما نرسیده نهایت خجالت و شرمساری حاصل گشت. نمیدانم بچه زبان عذرخواهی کنم. باری بجناب امین در این خصوص مرقوم شد، البته در این نیز حکمتی بوده والا چنین نمیشد. امیدم چنانست که همین قضیه تأثیرات عظیمه بخشد.

در خصوص عکس توقیع حضرت اعلی به محمدشاه و مکتوب ناصرالدین شاه البته همت نمائید چون در این قضیه روایات مختلفه در السن و افواه است و نفس توقیع و مکتوب ناصرالدین شاه دافع اوهام، لهذا آنچه توانید از این عکس بدست آورید و جسته جسته بفرستید و اگر ممکن اصل توقیع را بدست آورید و ارسال فرمائید، این خدمت

عظیمه بآستان ربّ بیچون است.

باری ای سفیدوش از خدا خواهم که آن روی به پرتو بخشش ایزدی چنان بتابد که جمیع زبانها فریاد برآرد که این سفیدوش است نه سیاوش، ولی در برازندگی و خوشخونی و نیکوئی نظیر آن سیاوش. و علیک البهاء الابهی ع ع (۲۱)

با وصول لوح مبارک فوق میرزاسیاوش فارسی از طرف حضرت عبدالبهاء ارواحناده به لقب سفیدوش مفتخر گردید.

میرزاسیاوش سفیدوش در سال ۱۳۳۲ هـ ق (۱۹۱۴م) به یزد مراجعت نمود و با توجه به مکاتباتیکه قبلاً با دستوران و مؤیدان نموده بود با مخالفت و مقاومت آنان روبرو گردید و دستوران شروع بتحریک زردشتیان نموده و نار فتنه و فساد برافروختند و بنای تعرض به اجّاء را گذاشتند که شرح مفصل آن در کتاب یار دیرین درج گردیده است.

انفصال در مراسم عقد ازدواج

در این دوران بود که جناب مهربان تشکر برادر میرزاسیاوش قصد ازدواج داشت و دستوران از انجام عقد ازدواج طبق آئین زردشتی خودداری می کردند و بخیال خود می خواستند مخالفت های خود را با عدم انجام عقد ازدواج جبران کنند. ولی میرزاسیاوش با مراجعه بانجمن زردشتیان و وساطت آنان نزد دستوران و استفتاء از دستوران کرمان و بالاخره کسب تکلیف از میرزااحمدخان معاون حکومت یزد و با توجه باینکه بااستثنای دستوران یزد نظر عموم بر این بود که در هیچ جای کتاب زردشتی عنوان نشده که گواه یا عقد ازدواج باید وسیله دستور و یامؤید انجام شود و هر بهدین می تواند از روی صحت آئین زردشتی عمل گواه را انجام داده و صیغه عقد را جاری نماید.

علیهذا مراسم ازدواج جناب مهربان تشکر برای اولین بار وسیله دونفر از اجّاء بجای دستور و مؤید انجام گردید و بدین ترتیب در امر ازدواج امر مبارک از دیانت زردشتی انفکاک و انفصال حاصل نمود. ولی دستوران آرام نگرفتند و برای جناب فیروز (فیروزمند) که مراسم ازدواج را انجام داده بود

حکم قتل صادر کرده و جهت تأیید نزد حجت الاسلام میرسید محمد لب خندقی بردند و عنوان نمودند که چون فیروز بابی است و اقدام بعقد ازدواج کرده و در کار دستوران رخنه نموده قتلش واجب است، ولی با وساطت اعضاء انجمن که اکثراً بهائی و یا محبّ باصراالله بودند بمقصد خود نرسیدند. متعاقباً وکیلی تعیین کرده و بعدلیه و نزد علماء و مجامع اسلامی فرستادند تا شاید آنان را تحریک نموده وادار بصدور حکمی علیه جناب فیروز و میرزاسیاهش بعنوان بابی و بهائی نمایند ولی باز هم با تأییدات الهیه موفق نگردیدند.

تأسیس گلستان جاوید یزد

با توجه بعدم موفقیت دستوران در مخالفت و تحریکات خود چون مادر میرزاسیاهش مریض و ملازم بستر گردید مؤیدان تهدید نمودند که چون میرزاسیاهش بهائی است، در صورت فوت مادرش از قراردادن جنازه وی در دخمه خودداری خواهند نمود. و چون برخورد مشابهی با جنازه دختر ملآبهرام وجود داشت، یقین حاصل گردید که چون دستوران در مسائل مربوط باجرای مراسم گهنبار (مراسم یادبود مربوط به درگذشتگان) و انجام عقد ازدواج به مقصد خود نرسیده اند مسلماً با جلوگیری از قرار دادن اموات بهائیان پارسی در دخمه عناد خود را تلافی خواهند کرد.

لهذا با مشورت با برادران روحانی در صدد تأسیس محفل خیریه و گلستان جاوید برآمدند و پس از استفسار از دستور رستم کرمانی اقدام به تهیه زمینی در مجاورت دخمه زردشتیان نموده و در نتیجه جناب اسفندیار گشتاسب یکی از اجنبای قاسم آباد باغ موروثی خود را که نزدیک دخمه قدیم زردشتیان قرار داشت تقدیم و وقف برای این منظور نمود. و پس از تنظیم وقفنامه رسمی نزد حجت الاسلام میرسید محمد لب خندقی گلستان جاوید یزد رسماً تأسیس گردید و وقفنامه آن در سال ۱۳۳۳ هـ ق (۱۹۱۵م) بامضاء جمعی از علمای یزد رسیده و مشروعیت یافت. سپس مبادرت بدیوارکشی و آماده کردن محل دفن اموات نمودند.

ولی ادامه مخالفت دستوران موجب گردید که عوام الناس را وادار بتخریب دیوار و سوزاندن درب گلستان جاوید نمایند و بدستور دستوران شیران پارسی

جسد طفلی از اجتباء را از قبر بیرون کشیدند. آخرالامر در سال ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۱۹م) لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنفاه بافتخار مؤسسین شرکت گلستان نازل گردید :

هوالله

ای یاران مهربان من، در عالم بشر تأسیساتی مشر ثمر مانند شرکت گلستان کمتر است، این شرکت پرهمت در تخلیص نفوس متصاعده و اجسام مطهره از چنگ زاغ و کلاغ و مرغان درنده می‌کوشد، و بظاهر نیز عادتی از این مشنومتر بنظر نمی‌آید. با وجود این دستوران نادان در منع و هدم گلستان می‌کوشند تا تن‌های محترم طعمه کرکس و لاشخور گردد و از مشاهده‌اش هر دانائی بیزار شود و هر آگاهی تعجب بسیار نماید. ولی شما محزون نباشید، مغموم نگردید، این امر مبرور بسعی مشکور در نهایت حصول یابد. صبر لازمست، باید بموجب حکمت حرکت کرد تا وسیله بدست دستوران نیاید و بفساد بی‌پایان نپردازند و علیکم البهاء الابهی، عبدالبهاء عباس، ۲۹ جمادی‌اولی ۱۳۳۸، حیفاً (۲۲) و در لوح دیگری می‌فرمایند :

اما مسأله گلستان، فی‌الحقیقه بیچارگان اموات را از دست زاغ و کلاغ خلاص می‌کند و از این تحقیر نجات می‌بخشد، ولی ملاحظه وقت را بکنید، اگر چنانچه جزع و فزع از دستوران حاصل گردد، بوقت دیگر مرهون نمائید. (۲۳)

بالاخره چون دستوران برای گرفتن حکم قتل اجتباء موفقیتی بدست نیاوردند خود اقدام به تهیه قتل جناب فیروز تیرانداز (فیروزمند) و ماسترخدابخش رئیس نموده و در صدد اجرای آن برآمدند که در مورد جناب فیروز خوشبختانه توفیق حاصل نکردند. ولی ماسترخدابخش را ناجوانمردانه بشهادت رسانیدند که شرح آن در صفحات قبل بنظر خوانندگان عزیز رسید.

سفر بهندوستان

میرزاسیاهش سفیدوش در سال ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۱۹م) بهندوستان سفر کرد و در بمبئی و کلکته و بنگال به تبلیغ و انتشار دین‌الله پرداخت و در این ایام

لوح مبارک زیر فضلاً بافتخار وی نازل گردید :

مبئی، حضرت سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی

ای ثابت برپیمان، نامه شما از بغداد رسید، الحمدلله در ظل عنایت مسافرت بعراق و هندوستان نمودی و ماصدق این بیت شدی
شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

تا در آن اقلیم عَلم نور مبین برافروزی و پارسیان قدیم را به آفتاب فلک
اثیر دلالت نمائی قزوین بوجود حضرت حکیم و جناب واعظ و طراز الهی
بهشت برین است ... (۲۴)

میرزاسیاوش در هندوستان با طبع و نشر اعلامیه هائی بنام شکرگذاری و معرفی امرالهی را بطوائف و قبائل مختلفه ابلاغ نمود و در مراجعت بایران چون نشریات مذکور را در بندر عباس نیز منتشر نمود موجب هیجان و تحریک متعصبین گردید و بالاخره عده ای از اشرار بر وی هجوم نموده و با سنگ و چوب او را مضروب نمودند بطوریکه فرق سرش شکافت و زخمی جانکاه بر او وارد شد، ولی این بار نیز حفظ و حمایت الهی شامل حال گردید و جان سالم بدر برده و به یزد مراجعت نمود.

میرزاسیاوش در مراجعت بایران موقت بخدمات امری دیگری از قبیل اسفار تبلیغی و خرید املاک امری منجمله خرید حظیرة القدس ملی طهران گردید که شرح مفصل آن در کتاب یار دیرین درج گردیده است. بالاخره میرزاسیاوش سفیدوش در بهمن ماه ۱۳۳۶ شمسی (۱۹۵۸م) در شهر گرگان دارفانی را وداع گفت و گلستان جاویدی را که خود در گرگان تقدیم امر مبارک نموده بود افتتاح کرد.

جناب سیاوش سفیدوش دارای تألیفاتی بنام رساله توضیح واضحات و رساله فرامین بهی بودند که چاپ و منتشر گردیده و کتابی نیز بنام معرفت الدنیا تألیف و تدوین نمود که بنظر مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه رسید و در لوح مبارک مورخ دوازده جمادی الاولی ۱۳۳۸ هـ ق خطاب بایشان فرمودند :

... فقراتی که از تورات و انجیل و کتب پارسیان اخراج نموده بودید

بسیار مقبول، اگر چنین رساله محفل روحانی مطالعه نماید و منتشر گردد بسیار مقبول ... (۲۵)

در این احوان صعود مبارک حضرت عبدالبهاء واقع شد. پس از صعود مبارک میرزاسیاهش از محفل روحانی بمبئی تقاضا نمود که آن کتاب را وسیله زائرین حضور مبارک حضرت ولی امرالله تقدیم نمایند تا هرچه ایشان امر و اراده فرمایند مجرا گردد. لکن پس از تقدیم بحضور مبارک امر فرمودند مجدداً به بمبئی برده طبع نمایند ولی دیگر اطلاعی از آن بدست نیامد.

اشعار آقامیرزا سیاوش سفیدوش

اشعار زیر را ، آقامیرزاسیاهش سفیدوش در مدح حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه در سال ۱۳۳۲ هجری قمری (۱۹۱۴م) سروده و به ارض اقدس ارسال نموده اند. در جواب بدریافت نامه‌ای از حضرت حیدر قبل علی مفتخر گردیدند که قسمتی از آن به شرح زیر است :

جمله‌ای از تعلیقیه حضرت حیدر قبل علی است که در تصویب و امضای اشعار ذیل مورخه غرة ذیحجه ۱۳۳۲ مرقوم فرموده اند :

رقیمه کریمه آن شیدانی و فدائی درگاه مشرق عبودیت زیارت شد. بوسید و بر سر و چشم دل گذاشت و شکر تأییدات و توفیقات آنجناب را نمود. و ازدیاد تأییدات آنحضرت را که به حقیقت بکلی بی خودند، مؤید و موفّق و ممد و جان بخش و معین و ظهیر، کلّ به تضرع و ابتهال مسنلت نمود، اشعار بسیار خوب و محبوب است و در محفل روحانی روحی لهم الفداء خوانده شد و کلّ تحسین نمودند. ایمان و ثبوت و رسوخ و حسن نظم و فصاحت و بلاغت و ملاحات و حلاوتش حمد و شکر نمودند و آفرین گفتند و نزدیک است از تغنیات عاشقانه تلامذه روحی فداه هم که در دو اطاق حول حظیره القدس مقرر دارند، به سمع مبارک برسد. چه که حضرت عبدالبهاء روحی له الوجود لوجوده الفداء هم در جوار مقام خانه جناب آقاعباسقلی روحی فداه را به تشریف داشتن مطاف ملاء اعلی و قبله اهل وفا فراهم نموده اند. امید است موفّق شویم که به حضور مبارک خوانده شود. زیرا این قبیل ستایشها مقبول است و مایه

هوالبهی

شب دوشین به خواب دیدم
که دمیده است ماه امیدم
صبح چون سر ز خواب کردم راست
متحیر که این چه فضل و عطاست
روز میمون آن شب مسعود
بیست و پنجم ز عین اول بسود
سنه یکهزار و سیصد و سی
با دو تاریخ و سال بد هجری
که مسافر ز ارض اقدس یار
وارد و رفته از پی دیدار
تابه بینم چه بوده صحبت دوست
چه پیامی مرا ز حضرت اوست
بود ورد زبان به وقت گذر
این حدیث صحیح پیغمبر
گفته طوبی لزانر عکا
و من الزار زانر عکا
برسیدیم و روی هم دیدیم
صورت یکدیگر ببوسیدیم
مژده ها بس ز یار نجد آورد
در و دیوار را به وجد آورد
اولین مژده بود صحت او
دومین عکسی از عنایت او
سومین کسب فیض دیدن یار
چهارمین امر و نهی آن دلدار
که تبارک ز نطق آن سرور
روز فیروز هیجده ز صفر

بوده در هیأت آشکار و عیان
 هم به نص صریح کرده بیان
 کاو به اسم و صفات عبد بهاست
 بجزاین نعت و وصف خبط و خطاست
 چون تونی عبد او، فرمان بر
 متوجه به وجه آن سرور
 باش خورسند و رای دلبر جوی
 هرچه وفق رضای اوست بگوی
 عهد و فرمان دوست را بپذیر
 آنچه راه رضای اوست بگیر
 چونکه آن شاه از ره انعام
 به همه دوستان نموده پیام
 که آیا دوستان روی نگار
 ای همه طالبان طلعت یار
 ای همه بندگان درگه دوست
 ایکه مقصودتان اطاعت اوست
 همه اگه شوید از این اعلام
 کین بود امتحان روز قیام
 همه کالنقش فی الحجر ثابت
 بوده تا آن شود ز دل ثابت
 که مرا هست عبد ابها نام
 این وصیت بود به کلّ انام
 گر اطاعت همی کنید مرا
 این رضای من است عبد بهاء
 باید این اختلاف رأی گذاشت
 وحدت اعتقاد باید داشت
 بنده شو راه بندگی بپذیر
 پس به وفق رضاش سبقت گیر

ناگه آمد به خاطر م از غیب
 گرچه در ماضی آمد این همه عیب
 شمس یکتا و نور حق یکتاست
 این همه اختلاف قول از ماست
 عهد موسی و هم مسیح ببین
 که چه سان اختلاف گشته چنین
 همچنین دین احمدی بنگر
 که بود مختلف به یکدیگر
 در مقام ولایت عهدش
 چه گمانها که رفت در عهدش
 آن یکی گفت کردگار علی است
 دیگری گفت او وصی نبی است
 هر یکی از انمه را قائم
 خوانده و بوده در گمان دائم
 دوست بیزار و خلق در اظهار
 محتجب مانده از لقای نگار
 هم چنین نهی، مکث بسیار است
 در مقامی که روضه یار است
 اویه نعت و صفات عبد بهاست
 بجز این رأی خلق و میل و هواست
 آری آری جمال حق فرمود
 با همه دوستان به ملک شهود
 غصن اعظم ارادة الله است
 سرّ حق است هر که آگاه است
 اوست هم منشعب ز اصل قدیم
 اوست هم عارف کتاب قویم
 حق از این نعت و وصفها بسیار
 کرده در حق او برون ز شعار

لیک اگر تو توَجَّهوا دانسی
 هرچه او گفت باید آن خوانسی
 عقل ما ناقص است و فهم سقیم
 کن اطاعت گرعاقلی و فهیم
 گرداری ز طاعت استیحاش
 فانی اندر رضای مطلق باش
 پس بگو آنچه او قبول کند
 نه کلامی که او نکول کند
 راه او گيرو پند او بشنو
 ثابت عهد باش و محکم شو
 بنده شو راه بندگی بپذیر
 پس به وفق رضاش سبقت گیر
 گرچه از قبل دوستان بودند
 نعت و حمد و شناس بسرودند
 طالبان راه وصل بنمودند
 واقفان سر در آستان سودند
 شاعران گفته نظم های متین
 والهان راه جوی حصن حصین
 عارفان رونموده اند به او
 عاقلان خاکسار آن دلجو
 قاصدان گشته اند ره پیما
 متوجه به کوی عبد بهاء
 عاشقان جمله عشق ورزیدند
 تاجمال مبارکش دیدند
 سرتسلیم ها نهاده بخاک
 جان خود بهراونموده هلاک
 لیک مشروط کرده است تمام
 که موفق شود بحسن ختام

هرچه وفق رضای عبید بهاست
 خوب و مرغوب و مقبل است و بجاست
 وصف و نعت و صفات عبید بهاست
 دون این رأی خلق و میل شعاست
 گر مشرف شدی همی دیدی
 یا بیانات او که بشنیدی
 همه نطق و بیان غیب و عیان
 از جمال مبارک است بیان
 لیک امیدم از عنایت اوست
 که موقّق شویم در ره دوست
 همه گوئیم آنچه مدح و ثناست
 سر بسر منحصر بعبد بهاست
 زان همه مژده زان همه پیغام
 زان همه نطق زان همه اعلام
 متذکر شدم به حال فکار
 متوجّه شدم ز روی نگار
 متوسل بذیل رحمت حقّ
 متوکل به فضل صفوت حقّ
 پس تفأل زدم به لوح و کتاب
 یک مناجات آمدم بخواب
 که بگو مهربان، دادرسا
 حمد و شکر تورا ست سزا
 گنج عرفان و دیعۀ ایمان
 در دل بندگان تو کرده نهان
 تو نمودی ز آب و هم از گل
 جوهر جان و هم لطیفۀ دل
 ای کریمی که نور تو ساطع
 ای قدیری که امر تو قاطع

اولیا را ز بحر رحمت خویش
 همه محفوظ دار، از کم و بیش
 تا که از وهم خود همه فارغ
 گشته از نور امر تو بازغ
 شده یک لحن و یک لسان به ثنا
 هم قدم بر رضای عبود بها
 بنده شو راه بندگی پیذیر
 پس به وفق رضاش سبقت گیر
 ای احتیای طلعت جانان
 ای محبتان مرکز پیمان
 چشم خود را تمام باز کنید
 واز بیانات کشف راز کنید
 خود به بینید نطق اعلی را
 که بیانات ربّ اعلی را
 مرجع کلّ به روضه ابهی است
 منظر کلّ به بقعه اعلی است
 قبله و سجده گاه با تکریم
 باشد آن نقطه مرجع، تعظیم
 با وجود جمیع مدح و ثنا
 کرده تصریح نام عبود بهاء
 اهل توحیدباش وحقّ بشناس
 زامر شاکر ز نهی او بهراس
 نهی در روضه است ادای صلوة
 واجب آمد زیارت و صلوات
 هم بود نهی از رکوع و سجود
 بر مثال جمیل آن معبود
 ذات حقّ غیرذات یکتان نیست
 حقّ نعمائی بجز تماشا نیست

ذکر توفیق از جمال قدم
 رد و تصدیق از جمال قدم
 روح عباس از جمال قدم
 وجه بشاش از جمال قدم
 کن مناجات از جمال قدم
 بین عنایات از جمال قدم
 آنچه دیدیم و آنچه او فرمود
 همه وصف جمال اقدس بود
 هم بشارت از او و وحی از اوست
 هم روایات و امر و نهی از اوست
 بنده را حق بندگی بساید
 رأی خود نعت خویش کی شاید
 بگذر از خود، عجز و توبه نما
 باش ناظر به امر عبد بهاء
 بنده شو راه بندگی بپذیر
 پس به وفق رضاش سبقت گیر
 تو گمان می بری که حق جوئی
 که به تأویل وصف او گوئی
 یابه لفظی که هیچ راضی نیست
 نعت ها می کنی که چیست و کیست
 نیست هرگز صواب بلکه خطاست
 این نه شرط وفاست بلکه خطاست
 گرتو از میل خود شهید شوی
 یا که انـدر فراز دار روی
 چونکه از میل توست نیست قبول
 سرتسلیم گیر و شو مقبول
 توجه دانی که خیر و شر تو چیست
 توجه خواهی اگر اراده او نیست

اوست شمس و تو کمتر از ذره
 اوست بحر و تو کمتر از قطره
 شمس یا ذره بین که رابطه چیست
 بحر هم به قطره رابطه نیست
 بارالها تو باش یار بما
 همه را حفظ ز امتحان فرما
 وصف و نعت و صفات عبد بهاست
 دون این رأی خلق و میل شماست

الهها معبودا مقصودا به کمال عجز و ابتهال از تو مسألت می نمایم این عبد
 را از شر ناعقین حفظ فرمائی و از ظل سدره منتهی و صریر قلم اعلی
 محروم نسازی. فانی سیاوش سفیدوش.

اریاب جمشید

اریاب جمشید یکی از پارسیان معروف ایران و خادم و محبّه امرالله بود.
 اریاب جمشید در حدود سال ۱۲۲۹ در شهر یزد متولد گردید، اسم پدرش
 بهمن و ابتدا شغلش کرباس فروشی بود و برای توسعه کسب و تجارت ابتدا،
 به بروجرد و پس از آن بپهران آمد و در سال ۱۲۷۰ شمسی (۱۸۹۱م) در
 طهران و یزد مستقلاً بتجارت مشغول شد و کم کم کارش بالا گرفت و در
 شهرهای قم و کاشان و اصفهان و شیراز و بندرعبّاس و کرمان و بم و
 سیرجان و همدان و رشت شعبه و تجارتخانه دایر نمود و با هوش سرشار و
 صحت عمل و سخاوتی که داشت مورد توجه رجال عصر خود قرار گرفت
 بطوری که بانک استقراضی روس مبلغ یک میلیون تومان بوی اعتبار داد و
 بصورت بانک خصوصی در سراسر ایران بصرافی و تجارت مشغول شد و
 بطوری شهرت یافت که از دست مظفرالدین شاه بدریافت فرمان و لقب و نشان
 رئیسالتجار کلّ زردشتیان مفتخر گردید.

در سال ۱۳۲۴ هـ ق (۱۹۰۴م) با اعطاء مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه
 بعنوان اولین وکیل زردشتیان در مجلس شورای ملی انتخاب شد. اریاب جمشید
 چون اعتماد و محبت زیادی نسبت به بهائیان داشت همواره عدّه زیادی از

احباء مانند میرزاسیاهش سفیدوش و جناب ملابهرام اخترخاوری و جناب رستم خان و جناب اردشیر و جناب حکیم و غیره در دستگاه وی بکار و خدمت مشغول بودند.

اریاب جمشید همواره مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه بودند و در الواح صادره از قلم آن حضرت احباء را تأکید اکید در حسن خدمت و کمال صداقت و امانت در حقّ وی فرموده‌اند، از جمله در لوحی خطاب به میرزاسیاهش می‌فرمایند:

... ولی باید همواره برضای اریاب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند

دستورالعمل خویش بدانی ... (۲۶)

و در بیانی دیگر می‌فرمایند:

... علی‌الخصوص اریاب جمشید که وحید فارسیانست و فرید زردشتیان ...

و همچنین می‌فرمایند: (۲۷)

... احباب باید بمیل و رضای اریاب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت بمنتهای قوت بکوشند، مبدا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد چنین شخص خیرخواه را باید بجان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود، زیرا قصور سبب غضب ربّ غفور گردد (۲۸).

اریاب جمشید پیوسته با احباب مساعدت و محبت می‌کرد و نسبت به حضرت عبدالبهاء و امر الهی کمال خضوع و خشوع را می‌نمود. در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) چون در یزد مذبحه کبری برپا شد و در اثر ضوضاء خانمان عده کثیری از احباب را تاراج کردند و در دیگر شهرها نیز احباء دریدر شده و حیران و سرگردان بپهران آمدند، اریاب جمشید آنانرا در املاک خود سکونت داده و بمشاغل متنوعه گماشت. مثلاً جناب ملابهرام که تخصص در زراعت داشت مأمور بکار املاک و زراعات اطراف طهران شد و آقامحمدحسین الفت ناظر جمع امور گردید و غلامعلی خان تفتی بامور املاک خارج شهر مأمور گردید و میرزاسیاهش سفیدوش پیشکار و نماینده تام‌الاختیار وی بود.

اریاب جمشید همواره از وضع احباء و پریشانی آنان متأثر بود. در یکی از ملاقاتها برخی از ملایان به او عنوان نمودند که شنیده‌ایم کلیه بهائیان فراری از یزد را در املاک خود مسکن و مأوی داده‌ای، اریاب جمشید در جواب

اظهار می دارد من خود زردشتی هستم ولی در دوایر من از کلّ ادیان و مذاهب بکار مشغولند و من مداخله‌ای در عقایدشان ندارم خصوصاً بهائیان که در نهایت امانت و دیانت و درستکاری آراسته‌اند.

در دورانی که مسیوهیپولیت دریفوس و میسن ریمی از اجلة احتبای غرب بایران مسافرت نمودند ارباب جمشید پذیرائی شایانی از ایشان نمود و در پارک معروف اتابک که با کلیة اثاثیه ثمینه‌اش تقریباً بمبلغ یک کرور تومان از علی‌اصغرخان اتابک اعظم خریده بود و بعد از قصر سلطنتی مجلل‌ترین قصور عصر خود بود از آنان پذیرائی نمود. و در ایام توقف آنان در طهران ارباب جمشید به میرزاسیاوش اجازه داد تا در جمشید آباد جشن عظیمی برپا نماید و نامبردگان در آن جشن خطابه مفصل و غرائی ایراد نمودند. همچنین برای مسافرتشان باصفهان وسائل و کالسکه شایسته فراهم نمود و غلامعلی خان مهاجر تفتی را بجهت ملازمت خدمتشان معین کرد و در تجارتخانه خود در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرائی نمود و احترامات فائقه بعمل آورد و در مراجعتشان بطهران نیز بهمان رویه اقدام نمود.

آخراً امر در اثر رقابتهای بانک استقراضی روس و بانک شاهی انگلیس و توطئه آنان برای از بین بردن بانکهای خصوصی اوضاع ارباب جمشید مختل شد و بالاخره در سال ۱۳۳۲ هـ ق (۱۹۱۴م) نامبرده بکلی ورشکست و متوقف گردید. در دوران بحرانی و پریشانی عریضه‌ای وسیله میرزاسیاوش حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت که لوح مبارک زیر در جواب وی، عزّ نزول یافت و وعده گشایش و برکت باو عنایت فرمودند :

طهران، بواسطه جناب سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی

جناب جمشید بهمن توانگر و پاینده باد

هو الله

ای مهرپرور نامه‌ات رسید و سبب شادمانی گردید. ستایش ایزد پاک را که هوشیاری و بیدار، و می‌دانی که محتاج به پروردگاری، عاقبت بخشش ایزدی است و خوشی و راحت بی‌پایان، مطمئن باش، امیدواریم آن خانواده از هر جهت راحت و آسوده گردد و نظر عنایت شامل شود و سرور حاصل گردد. اما سبب نجات و فلاح، امانت و دیانت و همت و

غیرت و بموجب تعالیم الهیه سلوک و حرکت است. در کار بکوشید ولی متوکل بخدا باشید، عون و عنایت از او طلبید و موفقیت و صلاح و نجات از او جوئید. آسوده باش که عاقبت آسایش جان است و علیک البهاء الابهی ۳ نisan ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس (۲۹) و در لوح مبارک زیر حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه به احتبائی که در خدمت ارباب جمشید بوده اند دستور اکید بصدقت و امانت و وفاداری فرموده اند:

بواسطة جناب امین علیه بهاء الله، طهران بواسطة جناب آسیاوش و جناب ملابهرام و جناب رستم خان و جناب حکیم و جناب اردشیر و سایر احتبای الهی اسلام و زردشتی علیهم بهاء الله الابهی.

هوالله

ای یاران جانی، جناب امین همواره ستایش از نفوسی که در معیت حضرت ارباب جمشید می نمایند و از برای هریک منفرداً صدور نامه کنند که مستحق هرگونه عنایتند، این عبد نیز تصدیق این روایت را نماید و از خدا خواهد که آنان را موفق فرماید تا بر آنچه باید و شاید مؤید گردند و این را بدانند که صداقت و امانت و همت و خیرخواهی در حق عموم عالم علی الخصوص در امور حضرت ارباب جمشید بر کل فرض و واجب است و خدمت به آستان مقدس شمرده شود و خیانت و رخاوت و عدم امانت را معصیت بحق شمرند و عصیان و طغیان در امر حضرت یزدان و اگر قصور و فتور در این امر مشکور واقع گردد ترضیع امرالله است و تدمیر احتباء الله و تکدیر خاطر این عبد و تسوید وجوه سایر یاران و سلب اعتماد به امانت و وفا و صفای این حزب مظلوم در آفاق ... (۳۰)

بالاخره ارباب جمشید جمشیدیان در سال ۱۳۱۱ شمسی (۱۹۳۲م) در سن ۸۲ سالگی دار فانی را وداع گفته و بجهان مینوشتافت.

تأسیس شرکت سهامی پارسیان
در دورانیکه بانکداری و تجارت ارباب جمشید دچار رکود و وقفه گردید، عده‌ای از احتبای پارسی ب فکر تأسیس شرکتی بنام شرکت سهامی تجارتی

برادران پارسی (پارسیان) افتادند و در نتیجه در سال ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹م) نه نفر از اعضاء مؤسس بشرح زیر مبادرت به تأسیس شرکت پارسیان نمودند :

- ۱ - جناب بهمن خدامراد (پیمان) ۲ - جناب خدامراد بهمد (پارسیان) ۳ - جناب رشیدجمشید (هزاری) ۴ - جناب سیاوش سفیدوش ۵ - جناب کیخسروخدابخش (خاوری) ۶ - جناب اردشیر رستم (کیامنش) ۷ - جناب شهریار اردشیر (پارسیانی) ۸ - جناب رستم بهرام (باختری) ۹ - جناب شهریار سروش (نوشادی)

این اقدام مورد تأیید و تحسین حضرت مولی‌الوری واقع گردید و شخصاً چند سکه طلا بعنوان شرکت در سرمایه اولیة آن و برکت و وسعت در کار شرکت عنایت فرمودند. از ابتداء تأسیس شرکت، سهامی هم بنام مبارک حضرت عبدالبهاء صادر گردید و سالیانه سودی بسهام مبارک پرداخت می‌شد. حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در لوح مبارک زیر در خصوص شرکت پارسیان می‌فرمایند :

هوالله

جناب امین چون باین اقلیم شتافت ذکر شرکت برادران پارسی نمود که این اشخاص بامانت و دیانت و صداقت و نهایت همت باین شرکت مباشرت نمودند و مقصدشان خدمت بعالم انسانی و حصول برکت است، چون چنین است البته فیض جمال مبارک تأیید این شرکت می‌نماید و از آثار الطاف الهی در ایران تأسیس چنین شرکتهاست. چون بخلوص نیت تأسیس شود البته موفق و مؤید گردد. ع ۶ (۳۱)

شرکت پارسیان در سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۱م) رسماً در اداره ثبت شرکتهای به ثبت رسید و پس از ۲۲ سال فعالیت دارای اساسنامه رسمی گردید. در ماده ۴۸ اساسنامه شرکت در مورد تقسیم عایدات و منافع شرکت صریحاً قید گردیده که نوزده در صد از کل منافع حاصله از شرکت در اختیار هیأت مدیره بوده که برای ادای حقوق الله پرداخت نماید و این امر مورد تأیید و تصویب هیأت مدیره که بعضاً زردشتی بودند و کلیه سهامداران اعم از

زردشتی و بهائی قرار گرفته و هر سال پس از ادای حقوق الله نسبت به تسهیم سود حاصله بین سهامداران اقدام می گردید.

در حقیقت شرکت پارسیان اولین شرکت بهائی بود که وسیله بهائیان پارسی تأسیس و طبق دستورات و موازین امری اداره می گردید. شرکت پارسیان مدت شصت سال دوام یافت و همواره امین و مرجع امور احتیاء بود. سالیان دراز عنوان پارسیان آدرس پستی و تلگرافی و واسطه مراسلات و مخابرات ارض اقدس با محفل ملی ایران بود و در امور ملکی و تجارتي نیز تأیید و برکت بسیار حاصل نمود زیرا حتی الامکان دستورات الهی را در مورد کسب و تجارت نصب العین خویش قرار داده و به موجب آن عمل می نمود.

هرمزدیار حق پژوه

اعلان امر و تبلیغ علنی در جامعه پارسیان یزد

بطوریکه گفته شد در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) و در بحبوحه ضوضای معروف یزد که ضمن آن ۸۴ نفر از احتیای الهی شریعت شهادت نوشیدند، در محله زردشتیان یزد هیچیک از مؤمنین بامر مبارک بنام بهائی معروف نبودند، بلکه همگی در پرده حکمت بوده و با احتیاط رفتار می نمودند و افرادی مانند جناب ملا بهرام اخترخاوری و میرزا سیاوش سفیدوش که علنی تبلیغ نموده و با مؤیدان و دستوران درگیر بودند غالباً ساکن طهران بوده و بشرحی که گذشت موقتاً به یزد آمده و با شدت یافتن مخالفت و معاندت ها به هندوستان و یا طهران و یا سایر بلاد مسافرت و مهاجرت می نمودند و در حقیقت یکنوع جنگ و گریز با مخالفین خود داشتند. در این دوران در محله زردشتیان یزد فقط جناب فریدون گُبل و جناب کیخسرو خداداد (پیمان) به بابی و بهائی معروف و مورد اهانت و توهین اعداء بودند که با حکمت و احتیاط رفتار می کردند. و بطور کلی اختلاط و امتزاجی علنی بین مؤمنین پارسی و احتیای فرقان برقرار نبود. مگر معدودی که در جلسات عمومی شرکت می کردند.

اولین کسی که موجب پیشرفت امرالله در جامعه پارسیان یزد گردید جناب

هرمزديار خدابخش (حق پژوه) از اهالی خرمشاه يزد بود که ظاهراً وسيله جناب آخوند ملاعبدالغنی و ساير مبلغين بامر مبارک اقبال نموده بود. جناب هرمزديار خدابخش در سال ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹م) با خرمن خانم بنت هرمزديار (خواهر اسفنديارمجنوب) ازدواج نمود و در محله زردشتيان يزد (خلف خانعلی) ساکن شد و در اين محله ندای امرالله را بلند نمود و علناً به تبليغ زردشتيان پرداخت. هرشب در خانه خود که بعدها مدرسه هوشنگی در آن تاسيس شد مجلس تبليغ علنی تشکيل می داد. بدایتاً عده ای از نسوان زردشتی در آن شرکت می کردند و جناب هرمزديار حق پژوه الواح و آثار و اشعار و سرودهای امری برای حاضرین با لحنی خوش تلاوت می کرد و موجب سرور و حبور حاضرین می شد.

جناب هرمزديار خدابخش حق پژوه در حدود سال ۱۲۵۰ هـ ق (۱۸۷۱م) در قرية خرمشاه یکی از قراء حومه يزد بدنیا آمد، در دوران کودکی حداقل سواد خواندن و نوشتن را طبق روش مرسوم زمان خود آموخت و پس از آن به کار و کسب مشغول گردید. در سال ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹م) با خرمن خانم بنت هرمزديار (مجنوب) ازدواج نمود و در محله زردشتيان يزد (خلف خانعلی) ساکن شد و در اين محله ندای امرالله را بلند نمود و علناً به تبليغ زردشتيان مشغول شد. و مرتباً افراد مستعد و جویای حقیقت را بحضور مبلغینی مانند جناب آخوندملاعبدالغنی و جناب حاج محمّدطاهر مالگیری می برد و وسيله هدايت آنان را به شاطیء بحر عرفان فراهم می نمود.

جناب هرمزديار حق پژوه همواره مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه قرار می گرفت و از قلم اطهر الواح متعددی بشرح زیر به اعزاز ایشان نازل گردیده است :

بواسطه جناب نیر علیه بهاء الله، جناب هرمزديار علیه بهاء الله

هو الله

ای هرمزديار، در دیار الهی درآمدی و در گلزار رحمانی وارد شدی، پس در این مرغزار معانی گشت و گذار نما و از باده روحانی بنوش و گل يزدانی ببوی و سبوی می حقیقی بکش تا انوار آن بر آفاق بتابد. ع ع

طهران بواسطه جناب حاجی میرزا عبدالله، هرمزدیار پورخدابخش پاریسی
جانش خوش باد.

هوالله

ای یار نازنین، آنچه نگاشتی و در دل داشتی پدیدار و خواهش آشکار
گشت هرچه ناله و فریاد کنی و آرزوی جانفشانی، از خدا خواهم که
آرزوی تو و مرا هردو روا فرماید تا هریک در جانفشانی پرچمی
برافرازیم، اما تو چون به بندگی خدا پرداختی و راز پنهان آموختی و
فارسیان را به خداوند مهربان خواندی، در هردم جانفشانی، برآستی
زردشتیان روی پیشینیان را سفید نمودند و پاکی نژاد را پدیدار کردند،
من از آنان خوشنودم، پس باید بجوشید و بخروشید تا هر همکیش را
خوش اندیش کنید و هر بیگانه را یار و خویش نمائید، آندم نیروی
پروردگار پیایی رسد و یاری آمرزگار دمبدم دیده شود و از برای پدر و
مادر که به جهان دیگر رفته اند و از سرچشمه زندگانی بی بهره بودند اگر
خواهش آمرزش شود، در درگاه خدا پذیرفته می شود. از برای خداداد دل
آسوده دار، آن سرگشته کوی یار به گلزار یزدانی شتافت و زندگانی
جاودانی یافت. جانت خوش باد. ع ع

طهران، هرمزدیار خدابخش پاریسی

هوالله

ای مظهر بخشش الهی، نامهات رسید، مضامین در نهایت طراوت و
لطافت و حلاوت بود، روح و ریحان آورد و سبب سرور قلوب یاران گشت
که الحمدالله از میان پارسیان یاران دیرین، چنین نفوس پاک مبعوث
گشتند که مانند شمع روشنند و بمشابه گل در باغ و چمن از وشن و ثمن
بیزار شدند و در گلشن الهی با بلبل معانی همدم و همراز گشتند، توجه
به ملکوت ابهی نمودند و استشمام نفحات قدس از ملا اعلی، به خدمت
حضرت یزدان پرداختند و شب و روز علم محبت الله را در آفاق وجود
افراختند. از جهان و جهانیان گذشتند و به جهان الهی دل بستند، آفرین
به آن قوه الهیه باد که چنین نفوس تربیت فرموده که مورد بخشش

خداوند آفرینشند و چون دردانه محبت الله در آغوش صدف موهبت پرورش یافتند امیدوارم که روز بروز بر تلتلؤ و لطافت و درخشندگی بیفزاید، در خصوص پرتو یزدان و کوکب تابان حضرت زردشت سؤال نمودید که در رساله ایقان نامشان مذکور نه حکمتش چیست، ای بنده الهی در رساله ایقان بسیاری از انبیاء مذکور نه منحصر به حضرت زردشت نیست زیرا این رساله مبارکه در جواب مسائلی که حضرت افنان سدره منتهی فرموده بودند نازل شد جواب مطابق سؤال است و مقتضی مقام و زمان اما در الواح مبارکه و صحائف مقدسه ذکر آن روح مصور و کوکب هدی بسیار نازل و نهایت نعت و ستایش را فرموده اند جمیع الواح الهی حکم یک کتاب دارد، مانند قرآن هرچند سور متعدده است ولی کتاب واحد، قل کل من عندالله، جمیع لوح محفوظست و رق منشور لهذا در هر یک ذکر نفس مقدسه شود کفایت است و علیک التحیة والثناء. ع ع

طهران، بواسطه جناب حاجی میرزاعبدالله، جناب هرمزدیار خدابخش خسرو پارسی علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای بنده صادق حق آنچه نگاشتی و در ضمیر داشتی معلوم و واضح گردید الحمدالله گواه آگاهی بود و دل بستگی به دلبر نامتناهی، معانی سبب شادمانی گردید و مفهوم تأثیر رحیق مختوم بخشید، زیرا دلالت بر نهایت ایمان و ایقان داشت و اقرار و اعتراف به یگانگی خداوند بی مثل و همتا، امید و طید است که از درگاه احدیت نومید نگردیم و به آنچه آرزوی دل و جانست برسیم، از درگاه پروردگار طلب آموزش از برای پدر و مادر و برادر و خواهران یار مهربان گردید و همچنین استدعای فوز و فلاح بجهت اقربا و خویشان باقی گردید، اما در خصوص نوکری و تجارت و کسب اگر به امانت و دیانت و صداقت معمول گردد جمیع مقبولست، هیچیک را بر دیگری ترجیح نه. جانت خوش باد. ع ع

یزد، جناب آقا هرمزدیار حق پژوه علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

عریضة تقدیمی آن حبیب معنوی مورخ ۵ تیرماه ۱۳۱۲ بساحت امنع محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء واصل و مشروحات معروضه که حاکی از ترادف بلایا و تتابع مصائب و رزایا، اول عروج اب الزوجه جناب هرمزدیار مهربان و ثانی صعود فرزند عزیز جوان شمع انجمن دوستان جناب آقا خسرو حق پژوه بود در محضر انور اطهر معلوم و سبب تأثر خاطر وجود اقدس گردید، با کمال لطف و مهربانی فرمودند البتّه حدوث این بلایا و نزول این قضایا موجد احزان و مورث غم و اندوه بی پایان است ولی امید چنانست که آنجناب و بازماندگان به عنایات و الطاف جمال ابهی تسلی خاطر یابند و در رزایا و بلایای جواهر وجود و سواذج غیب و شهود تأمل و تفکر کنند تا غمام اکدار از دل و جان متشتت و متلاشی شود و سکون و قرار و تحمل و اصطبار حاصل گردد.

فرمودند در مقامات مقدسه نورا، دعا و نیاز می شود و طلب عفو و غفران و علو درجات برای آندو نفس زکیه متصاعده الی الله می گردد. امید چنانست که آن جناب و ضجیعه محزونه امة الله خرمن و فرزندان آقا جمشید و آقاروح الله و روح انگیز و همایون و سایر منسوبان مجذوب آقامهربان آقاردشیر، پری، دولت خانم، سرور، مهربانو، و امة الله شیرین کَلّ به بشارات ملکوت ابهی تسلی خاطر یابند و به نفحات گلشن رحمن تر و تازه و خرم و پرطراوت و لطافت مانند. همچنین فرمودند به امة الله مروارید هوشنگ ضجیعه من استشهد فی سبیل الله فریدون جمشید علیها بهاء الله تحیت و تکبیر برسانید و اطمینان دهید که آن شهید سعید در ظلّ الطاف ربّ مجید مستقر و پایدار و در مقامات مطهّره نورا طلب علو درجات در حقّشان می شود، حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین ۲۴ آگست ۱۹۳۳ ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

جناب هرمزدیار حق پژوه در سال ۱۳۱۸ هـ ش (۱۹۳۹م) با صدور اولین

فرمان حضرت ولیّ محبوب امرالله مبنی بر لزوم و اهمیت یاران با مشارکت در نقشهٔ چهل و پنج ماهه به شهرستان ابهر که یکی از نقاط لازم‌المهاجر زنجان بود هجرت نمودند و مدت ۱۲ سال بقیهٔ عمر خود در سبیل هجرت متحمل صدمات و بلایای گردیدند بالاخره در سال ۱۳۳۰ هـ ش (۱۹۵۱م) به ملکوت ابهی صعود نمودند در حالیکه ۸۰ سال از عمرش می‌گذشت و با توجه باینکه در ابهر گلستان جاوید وجود نداشت با کسب اجازه از آیت‌الله ابهر جسد ویرا در نقطه‌ای دورافتاده که مخصوص غربیان شهر بود با آداب و مراسم بهائی مدفون نمودند.

از بانوان پارسی در شهر یزد اولین فردی که بامر مبارک اقبال نمود خرمن خانم حق‌پژوه همسر وی بود و بعدها بتدریج پری‌خانم و سرور خانم و لعل خانم و جناب اسفندیار مجذوب به ترتیب مادر و خواهر و برادر خرمن خانم و همچنین مهربانو خانم خالهٔ ایشان بشرف ایمان فائز گردیدند. پس از آن بانوان مذکور و جناب اسفندیار مجذوب با خانوادهٔ آخوند ملاعبدالغنی که از اجلهٔ مبلغین بودند باب معاشرت گشودند و در نتیجه این مراوده‌ها موجب تزئید معلومات و تکمیل اطلاعات آنان گردید.

در این اوقات جناب آخوند عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه معروض داشت و طلب تأیید برای اماء مذکور نمود و در جواب لوح مبارک زیر بافتخار خرمن خانم عزّ نزول یافت:

بواسطهٔ جناب ملاعبدالغنی علیه‌بهاء الله‌الابهی، جناب خرمن
علیها‌بهاء الله‌الابهی.

هوالله

ای خرمن پربرکت، دهقانها بعد از زحمات بسیار که بکارند و بدرونند
خرمنی اندوخته نمایند ولی تو بی‌زحمت خود خرمنی کشتی و برکت آن
انجمن شدی، از الطاف حضرت رحمن امیدم چنین است که خرمن آسمانی
شوی و برکتی ایزدی گردی، نهایت مهربانی، از قبَلِ من به لعل برسان و
همچنین بمادر مهربان پری پیام روحانی ابلاغ کن و به هرمزد خدابخش
تهیت و درود برسان و باسفندیار ولد هرمز نهایت اشتیاق ابلاغ کن و برستم

ولد بهرام سلام سلامت انجام برسان و علیک البهاء الابهی . ع ع (۳۲)

پس از آن لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحناده
بافتخار سرور خانم عزّ نزول یافت :

بواسطه جناب ملاعبدالغنی علیه بهاء الله الابهی، جناب سرور علیها
بهاء الله الابهی.

هوالله

ایجان پاک، دستوران در خواب و تو بیدار و اهل ریاضت در نهایت
غفلت و تو هوشیار، مدعیان عشق کاهل و باطل و تو سرمست باده
محبت نیر آفاق، شبگیر کن که پرتو شمس حقیقت چنین عنایتی در حق
تو نموده و علیک البهاء الابهی . ع ع (۳۳)

همچنین لوح مبارک زیر بافتخار مهربانوخانم شرف نزول یافت :

یزد، کنیز عزیز الهی مهربانو بهمن و کیخسرو علیهما
بهاء الله الابهی.

هوالله

ای کنیز شورانگیز پروردگار، نامه تو رسید، الحمدلله از خواب گران بیدار
شدی و از دریای غفلت بیکران نجات یافتی، از طوفان عالم طبیعت
بساحل نجات حضرت احدیت رسیدی، شکرکن خدا را و ممنون باش از
همشیره زادگان که آنان سبب نجات تو گشتند و تو را از اسیری در دست
دستوران رهانیدند، در حق آنان عون و عنایت حضرت رحمن طلبم و قرین
مرحوم نوشیروان را عفو و غفران خواهم. ای کنیز خدا بجان بکوش تا زنان
پارسیان را منجذب به دلبر پاری آسمانی نمائی، آنان را از جهان تاریک
بجهان روشن رسانی. و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس (۳۴)

بنابراین اولین مصدق امر مبارک از زنان پاری در شهریزد خرمن خانم
حق پژوه بود که طبق بیان مبارک حضرت عبدالبهاء پربرکت شد و ابتداء
وسیله هدایت خاله و مادر و خواهران و برادر و سایر منسوبان گردید و سپس

به تبلیغ سایر خانمهای زردشتی در یزد و قراء و قصابات پرداخت و بتدریج محافل و مجالس نسوان تشکیل گردید و روز بروز بر رونق آن بیفزود. و در عین حال چون پدرشان هرمزدیار یکنفر زردشتی متعصب و خادم و کلیددار معبد و آتشکده زردشتیان بود و حدود چهل سال مأموریت روشن نگهداشتن آتش مقدس را بعهدہ داشت از اقبال و ایمان فرزندان خود خبر نداشت و افراد خانواده مجبور بودند در خفا و دور از چشم پدر بفعالیتهای تبلیغی خود ادامه دهند. تا اینکه در اواخر حیات جناب هرمزدیار گلستان نیز ایمان آورد و موقع عبادت نماز بهائی و زردشتی را با هم می خواند و بالاخره مورد تعقیب و اهانت دستوران قرار گرفت و از سمت خادم و کلیددار آتش مقدس خلع گردید.

مدتی گذشت تا اینکه فیروز تیرانداز (فیروزمند) و فرخ تیرانداز (فرخزادی) و شیرمرد تیرانداز وسیله جناب آخوند ملاعبدالغنی بشرف ایمان فائز و با آخوند مذکور مراوده داشتند و فیروز تیرانداز نزد آخوند بتحصیل قرآن کریم مشغول گردید و کسب معلومات می کرد.

با ورود جناب رشید هزاری به یزد اولین احتفال بهائی در محله زردشتیان یزد و در منزل جناب اسفندیار مجذوب تشکیل شد. البته در سایر محله های یزد محافل و مجالس با حضور اجتهای فرقانی تشکیل می شد ولی هنوز اختلاطی بین اجتهای زردشتی و دیگر اجتهاء برقرار نگردیده بود فقط گاهی جناب هرمزدیار حق پژوه را بمحافل اجتهای فرقانی دعوت می نمودند که عده ای از قدما از قبیل آقایان اخوان الصفا و حاجی محمدطاهر مالگیری و آخوند ملاعبدالغنی و دیگران حضور داشتند.

بعدها با ورود میرزاسیاهش سفیدوش و آقامهربان تشکر از طهران در سال ۱۳۳۲ هـ ق (۱۹۱۴م) محافل و مجالس علنی با حضور عده ای از اجتهاء تشکیل میشد و روز بروز بر رونق آن افزوده گردید. در این دوران بود که مخالفت دستوران نیز علنی شد و در حد امکان بر شدت مخالفت خود افزودند که شرح آن در کتاب یار دیرین نوشته میرزاسیاهش سفیدوش مفصلاً درج گردیده است. در بحبوحه مخالفت و مخاصمت دستوران لوح مبارک زیر بافتخار اجتهای پارسی یزد عزّ نزول یافت:

طهران، بواسطه جناب سیاوش بن مرحوم رستم علیه بهاء الله الابهی،
 امة الله کنیز الهی فیروزه، مهربان رستم، گشتاسب رستم، گوهر رستم،
 هوشنگ اردشیر، سلطان اسفندیار، مروارید و فرنگیس و گوهر دختران
 هوشنگ، بهمن و اسفندیار و شهریار ابنا خسرو، زرین اردشیر و خرمن
 هرمزدیار و کیخسرو و شیرین و بهیه، و سایر اماء الرحمن علیهم و
 علیهن بهاء الله الابهی.

هوالله

ای دوستان و کنیزان عزیز خدا، در آستان ایزدی و در محضر این بنده
 بهاء مذکور و مشهورید، از الطاف بی پایان بهره و نصیب دارید و در
 موهبت کبری شریک و سهم هستید. در یوم ظهور سعی مشکور نمودید
 و عطای موفور یافتید، دیده بینا جستید و گوش شنوا یافتید و دل و
 جان به پرتو خورشید تابان روشن نمودید. شکر کنید خدا را که مورد
 چنین الطاف گشتید و متخلق بچنین اوصاف شدید.

از حرکت بعضی بیخردان محزون مشوید و اندوهگین مگردید، زیرا توقع
 شعور از اهل غرور مانند توقع روشنائی آفتاب از شب تیره و تار است و
 این ممتنع و محال، حرکات این گروه مثل درندگی گرگ است و گزیدن
 کژدم، مریای غرورند و پیشوایان اهل شرور، چه توقعی از آنان، این
 پیشوایان سابق بودند که بقتل حضرت زردشت فتوی دادند و ایران را بر
 باد دادند.

در هر عهد و زمان که نور حقیقت طلوع نمود پیشوایان بر انکار
 برخاستند و مقاومت نور حقیقت خواستند، بلکه خون بیگناهان ریختند و
 عاقبت با یکدیگر درآویختند و بپایان مخذول و منکوب گشتند و
 عاقبت محو و نابود شدند. اینها نیز مانند آنان خواهند شد، مگر
 کسانی که بنور حقیقت چون شمع برافروختند و در سایه درخت امید
 درآمدند.

از شهادت ماسترخدابخش بسیار محزون و دلخون شدیم، ولی یقین بدانید
 که چون محبت به بهانیان داشت آن جان پاک در جهان روشن بی پایان
 غرق دریای عفو و غفران گردد و پرتو ایزدی او را روشن نماید. و

در اوایل دوران میثاق جناب هرمزدیار خدابخش ده مؤید زردشتیان تفت پس از فوز بایمان در بمبئی توسط خسرویمان موققت تامی در تبلیغ پارسیان حاصل نمود و باتفاق جناب مهربان رستم دینیار مریم آبادی و جناب حکیم مهرگان بزیارت حضرت عبدالبهء ارواحنافداه شتافتند و در بین بهائیان پارسی اولین زائران ارض مقصودند جناب شاه سیاوش و جناب جمشید و جناب شاه کاوس برادران حکیم مذکور کلاً قیام به تبلیغ امرالله نمودند. آقاکیومرث و برادرانش آقاسروش و آقاجمشید ابناء فرود از متقدمین احباب بودند. استاد شهریار و آقاکیومرث برادر ملآبهرام و آقاخسرو اله آبادی و برادرش آقارستم همچنین از حسین آباد یزد همگی بشرف ایمان فائز شدند همچنین در قراء و قصبات اطراف جمع کثیری از پارسیان در ظل امراللهی وارد و بخدمت امرالله پرداختند. از جمله معارف احتبای پارسی آقاخسرو بمان نرسی آبادی بود که بالاخره در پونه بمبئی سکونت گرفت و مسافرخانه تأسیس نمود و به خسرو پونه والا معروف شد و خدمت زیادی بامر الهی نمود که شرح احوال وی مفصلاً در دفتر چهارم این کتاب درج گردیده.

یکی دیگر از احتبای معروف پارسی نوشیروان پورگشتاسب است که بنام نوش شهرت یافت و اشعار زیادی در باره امر مبارک سروده و دیوانش طبع و نشر شده که اواخر عمر در بمبئی ساکن شد و شرح حال وی در فصل آینده به تفصیل آمده است.

شهدای پارسی که در دوران میثاق بدرجه رفیع شهادت نائل گردیدند.

شهدای پارسی نژاد در دوران میثاق بشرح زیر بوده اند:

۱ - بعد از شهادت آقامحمد بلورفروش در یزد در سال ۱۳۳۵ هـ ق (۱۹۱۷م) جناب نوشیروان خورسند روزی در مریم آباد گرفتار شیری از اشرار گردید وی جناب نوش را گرفته و تکلیف بسب و لعن بامر مبارک نمود، آن مظلوم بتدبیر، خود را از چنگش مستخلص نمود، بلافاصله نوه جناب نوش

که کودک هشت ساله بود مفقود گردید بعد از چهار روز تجسس و بیتابی والدین جسد طفل را در چاه آب بدست آوردند. در اثر اقدامات معموله مرتکب گرفتار شد و چندی بحبس حکومت افتاد، ولی بوساطت مسلمین مستخلص گشت. بنابراین طفل مذکور در زمره اولین شهید پارسی است. متعاقباً اشرار تفتی پی در پی بخانه اسفندیار گشتاسب برادر نوش در قاسم آباد ریخته و او را تهدید بقتل کردند و مبالغی از او گرفته و دست از شرارت برداشتند و آنمظلوم از خوف جان خود و عائله اش باحدی ابراز نکرد و جرأت شکایت ننمود.

۲- جناب دینیار مهربان، که جوانی فعال و خدمتگزار احبّاء بود در کرمان بکار تجارت اشتغال داشت، روزی یکی از معاندین بنام داش حسن که از اشرار بازار بود نزد وی رفت و شروع به پرخاش و اعتراض نمود که چرا عبا بدوش انداخته ای و لباس مسلمین را بر قامت کافر مرتد پوشانده ای و با این بهانه بیدرنگ ویرا هدف چند گلوله قرار داده و شهید نمود و این اقدام بر اساس اعتقادات و تعصباتی بود که عبا فقط مخصوص بمسلمین است و اقلیتها حق استفاده از لباس مسلمین را ندارند.

۳- جناب اسفندیار کوچه بیوکی که جوانی عالم و فاضل و متقی بود و از طرف انجمن ناصری زردشتیان یزد در تفت به تعلیم و تربیت اطفال و نوبارگان مشغول بود، چون مؤیدان با تحصیل و ترقی جوانان زردشتی مخالف بودند، تأسیس مکتب و مدرسه را در معبد بهانه قرار داده و به مخاصمت برخاستند و بتحریک جهّال پرداختند و بالاخره با اشرار مسلمان تفت همدست شده و یک تن از آنانرا وادار نمودند تا اسفندیار مظلوم را در جلو بالاخانه معبد هدف گلوله قرار داده و شهید نمودند. در یکی از آثار صادره از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه چنین مسطور است (۳۶)

... حضرت آقااسفندیار شهد شهادت را نوشید و الله یار شد...

تأسیس مدارس بهائی در شهر یزد

با پیشرفت و توسعه تشکیلات امری در شهر یزد و با توجه باینکه اطفال و جوانان بهائی علی الخصوص دختران مجبور بودند برای تحصیل بمدارس

زردشتیان و یا مدرسه مسیحیان پروتستان که وسیله مبلغین مسیحی تأسیس شده بود و هدفی جز تبلیغ مسیحیت نداشت بروند و بالطبع بایستی از برنامه های تعلیمات دینی و شرعیات آنان متابعت نمایند، بتدریج احتیای الهی بفکر تأسیس مدارس بهائی افتادند و با حمایت تشکیلات و افراد خیرخواه موفق بتأسیس مدارس بشرح زیر گردیدند.

۱ - مدرسه تربیت دوشیزگان

اولین مدرسه تربیت دوشیزگان در شهر یزد توسط حاجیه بی بی صفری طائف الحرمین در محله گازارگاه یزد در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱م) در منزل شخصی نامبرده تشکیل گردید، شاگردان این مدرسه را اکثر اطفال بهائی و غیربهائی رؤسای ادارات دولتی و دختران اعیان و اشراف یزد تشکیل می داد. مدرسه مورد بحث در سال ۱۲۹۶ شمسی که هیچ مدرسه دخترانه در یزد وجود نداشت با اخذ اجازه از اداره معارف یزد تبدیل بدبستان شش کلاسه شد که در آن برنامه تنظیمی از طرف اداره معارف تدریس می گردید و اقدامات مدیره آن مورد تقدیر و تمجید رؤسای ادارات و اشخاص معارف پرور بود.

لازم بتذکر است که حاجیه بی بی صفری در بحبوحه ضوضای یزد با همسرش مورد ایذاء و اذیت اشرار قرار گرفته و مجبور بترک محل خود شده و سپس بزیارت ارض اقدس شتافتند و مدت دو ماه حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا مشرف بودند و بلقب طائف الحرمین مفتخر گردیدند و در مراجعت به یزد مبادرت بتأسیس مدرسه فوق الذکر نمودند.

حاجیه بی بی صفری طائف الحرمین تا اواخر عمر از تحصیل دانش نیز فروگذار نکرد و در آخر عمر موفق باخذ دیپلم کامل متوسطه گردید و مدیریت مدرسه تربیت را رسماً عهده دار بودند. پس از تعطیل مدارس بهائی وسیله دولت نامبرده در اداره فرهنگ استخدام و بقیه عمر را به تربیت اطفال و خدمات امری مشغول بودند. و آخر الامر در سال ۱۳۵۱ ش (۱۹۷۲م) در سن ۹۲ سالگی بملکوت ابهی صعود نمودند.

۲ - مدرسه دخترانه هوشنگی

چون دختران بهائیان پارسی اکثراً بمدرسه پروتستانها می رفتند و در نتیجه مجبور به اجرای مراسم مذهبی و تبعیت از مبلغین مسیحی بودند، بهمت عده ای از دوستان بهائی خصوصاً میرزاسیاهش سفیدوش در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱م) مدرسه هوشنگی تأسیس گردید. محل مدرسه ابتداء در منزل یکی از احبّاء بود، ولی بعدها با توسعه مدرسه میرزاسیاهش دانی خود جناب ارباب هوشنگ را که یکی از متقدمین احباب و فردی خیر و نیکوکار بود تشویق نمود تا اینکه خانه اجدادی خود را تجدید بنا نموده و برای این هدف فرهنگی اختصاص دهد. متعاقباً ارباب هوشنگ هوشنگی قسمتی از املاک خود را وقف این مدرسه نمود که از محال عایدات آن هزینه های مدرسه تأمین می گردید و هرگاه مدرسه با کسر بودجه مواجه می شد با اعانات پرداختی از طرف مؤسّسین و اولیای اطفال هزینه های مذکور جبران می شد.

معلمین و اداره کنندگان این مدرسه در اوایل تأسیس گلچهره خانم فریدانی و خداپرست خانم شاهزاده بودند ولی بعدها با توسعه مدرسه که بصورت دبستان شش کلاسه و طبق برنامه تنظیم از طرف اداره معارف اداره می شد عده معلمین به شش نفر افزایش یافت که از وجود ربابه خانم متّحده و ثریا خانم نافذی و عده دیگر استفاده می شد.

مدرسه هوشنگی حدود چهارده سال بفعّالیت فرهنگی خود ادامه می داد تا اینکه در سال ۱۳۱۳ ش (۱۹۳۴م) طبق دستور دولت تعطیل و فعّالیت فرهنگی آن خاتمه یافت.

۳ - مدرسه دخترانه تهذیب

مدرسه دخترانه تهذیب در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷م) با همت آقای محمّدعلی تهذیب و جناب سلطان نیک آئین در محله فهادان یزد تأسیس گردید. محل مدرسه در منزل شخصی مرحوم میرزایحیی رافتی قرار داشت. این مدرسه وسیله روح انگیزخانم یزدانیان و وفاخانم یزدانیان که تحصیلات خود را در طهران بپایان رسانده بودند اداره می شد و برنامه تنظیمی از طرف اداره

معارف در آن اجراء می گردید. محصلین مدرسه شش کلاسه را دختران بهائی و مسلمان محله فهادان یزد تشکیل می داد و هزینه های مدرسه را اولیای مدرسه پرداخت می کردند و کسری آن از صندوق خیریه و سایر اعانات تأمین می گردید فعالیت این مدرسه مورد تقدیر و تمجید اهالی محل خصوصاً مسلمین و اولیای اطفال بود.

۴ - مدرسه پسرانه توفیق

مدرسه شش کلاسه پسرانه توفیق در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷م) از طرف محفل روحانی بهائیان یزد و زیر نظر هیأت مؤسس تشکیل گردید. امتیاز تأسیس این مدرسه بنام جناب خسرو حق پژوه بود که تحصیلات خود را در هندوستان بپایان رسانده و به یزد مراجعت نموده بود. جناب خسرو حق پژوه مدیریت و سرپرستی مدرسه را نیز بر عهده داشت و از وجود عده دیگری از معلمین بهائی نیز استفاده می شد، که مدرسین مذکور عبارت بودند از جناب غلامرضا آزادمنش و جناب استادمهربان راستی و جناب عطاء الله محسنیان و جناب غلامعباس درخشان و غیره.

پس از مدت کوتاهی تعداد محصلین مدرسه توفیق به ۱۳۰ نفر بالغ گردید و این مدرسه از نظر انضباط و نحوه تدریس و سطح معلومات فارغ التحصیلان آن شهرت فراوانی یافت و زبانزد خاص و عام گردید، ولی متأسفانه جناب خسرو حق پژوه مدیر و مؤسس این مدرسه بطور ناگهانی بملکوت ابهی صعود نمود و موجب تأسف و تحسر عموم اجباء و فرهنگ دوستان گردید بعد از مرحوم خسرو حق پژوه آقای مهربان هدایتی که وی نیز فارغ التحصیل یکی از مدارس هندوستان بود سرپرستی مدرسه توفیق را عهده دار گردید و تا زمان تعطیل مدارس بهائی در این سمت به انجام وظیفه مشغول بود.

تعطیل مدارس بهائی یزد

مدارس چهارگانه فوق سالیان دراز و با وجهه ای بسیار خوب بنام جامعه بهائیان یزد به وظایف فرهنگی و تربیتی خود ادامه می داد، تا اینکه در سال ۱۳۱۳ ش (۱۹۳۴م) دستوری از طرف حضرت ولی امرالله صادر گردید که

کلیه مدارس بهائی در ایران باید در ایام متبرکه نه گانه در سال رسماً تعطیل نمایند. باین ترتیب با فرا رسیدن اولین روز تعطیل بهائی چهار مدرسه مذکور در یزد کلاسهای خود را تعطیل کردند. دولت وقت چون اقدام را مخالف مقررات وزارت فرهنگ می دانست دستور تعطیل کلیه مدارس بهائی در ایران را صادر نمود و در نتیجه در اجرای دستور دولت اداره فرهنگ یزد نیز اقدامات فرهنگی بهائیان را متوقف و تابلو مدارس موصوف را پائین آورد. با این اقدام محصلین مدارس مذکور منجمله اجباء در مدارس دولتی مشغول تحصیل شدند، ولی باز هم محصلین بهائی در ایام متبرکه از حضور در کلاسها خودداری می نمودند و این عمل را با جدیت مخصوصی ادامه دادند مثلاً محصلین بهائی مدرسه کیخسروی که حدود بیست نفر بودند سه روز تعطیلات عید رضوان و صعود مبارک حضرت بهاء الله را تعطیل نمودند و حتی برای گذراندن امتحانات در آن ایام سر کلاس خود حاضر نشدند، لذا اولیای دبیرستان با جلب موافقت اداره فرهنگ محصلین مذکور را از دبیرستان اخراج نمودند. متقابلاً اولیای محصلین متفقاً تلگراف مفصلی بجناب آقای فروغی نخست وزیر و جناب آقای حکمت وزیر فرهنگ مخابره و ضمن آن از اقدام اداره فرهنگ یزد تظلم و دادخواهی نمودند. بعد از چند روز از مرکز جواب رسید که برای بار اول محصلین را از تنبیه اخراج معاف نمایند، ولی در صورت ادامه، طبق مقررات اقدام کنند، ولی با شور و هیجانیکه در جمع اجباء بود حاضر به پذیرفتن دستورات اولیای امور نبودند، تا اینکه دستور مجددی از حضرت ولی امرالله رسید که اجباء باید ایام متبرکه را با اجازه از رئیس اداره و یا مدیر مدرسه تعطیل نمایند و چنانچه اجازه ندادند از دستورات صادره اطاعت نمایند. و بدین ترتیب این مشکل برای همیشه حلّ و فصل گردید. علاوه بر مدارس فوق الذکر، محترمه بی بی رضوان شهیدزادگان مکتب دخترانه ای برای قرانت و تدریس قرآن در محله فهادان یزد داشتند که محل آن در منزل شخصی ایشان بود و در آن غالباً دختران مسلمان تحصیل می کردند، حدود پنجاه سال این مکتب بفعّالیت خود ادامه می داد و عموم اهل محلّ از آن رضایت کامل داشتند، الواح متعددی بافتخار خانم شهیدزادگان نازل گردیده، نامبرده آخر الامر در سن

۸۰ سالگی در سال ۱۳۵۱ ش بملکوت ابهی صعود نمودند. مدارس غیررسمی دیگری در نقاط تابعه یزد از قبیل مهدی آباد و مریم آباد و تفت و حسین آباد و منشاد و مهدی آباد رستاق که هریک دارای ساختمان مخصوص بخود بودند مشغول فعالیت بودند و از طرف محافل روحانی محل سرپرستی می شد و در تمام تعطیلات بهانی مدرسه خود را تعطیل می کردند و با دستور دولت از ادامه کار آنها جلوگیری نشد و بخدمات فرهنگی خود مشغول بودند(۱).

دفتر چهارم

شرح احوال عدّه‌ای از متقدّمین پارسی که در عهد
میثاق بشرف ایمان فائز گردیده‌اند

خسرویمان پارسی

جناب خسرویمان نرسی آبادی در حدود سال ۱۲۳۵ هـ ش (۱۸۵۶م) در
نرسی آباد یکی از قراء حومه یزد متولد شد. در کودکی مختصر سواد خواندن
و نوشتن را آموخت و پس از آن طبق رویه آباء و اجدادی خود بزراعت
مشغول شد. جناب عزیزالله سلیمانی در جلد دهم کتاب مصابیح هدایت در
شرح حال جناب خسرویمان پارسی می‌نویسد:

«در ابتدای کار شغلش رعیتی یعنی کشاورزی بود و در مکتب جز سواد
مختصری نیاموخته بوده‌است، بهرحال در میان مؤمنین زردشتی نژاد از جهت
اقدامات تبلیغی می‌توان او را در ردیف ملاًبهرام مریم آبادی و سیاوش
سفیدوش یزدی بشمار آورد.

از مطالب گفتنی اینکه در بدو ظهور بعد از ارتفاع ندای جمال ابهی هرچند
از کلّ طوایف عالم باین امر اعظم گرویدند و جواهر نفوس از ادیان مختلف
آواز آشنا شنیدند و در این سرآبرده خدائی مسکن گزیدند ولی بمقیاس
جماعت که بسنجیم پیروان حضرت زردشت من حیث العدد در این موهبت بر
دیگران سبقت گرفتند، زیرا کلّ جماعت زردشتی که در ایران و شبه قاره هند
سکنی دارند از یکصد و پنجاه هزار تن تجاوز نمی‌کنند، با این وصف
چند هزار از آنان بشرف ایمان مشرف گشتند و بعد از آنها آل اسرائیل میباشند
که بالتسبه بجمعیت ده پانزده ملیونی خویش هزاران نفوس از آنان بجمع اهل
بهاء پیوستند و بعد از آن اهل اسلام هستند از شیعه و سنی و بعد ملت
حضرت مسیح، سپس سایر مذاهب و ادیان.

و اما نحوه آشنائی جناب خسرویمان با امر مبارک بترتیب زیر بوده‌است:
هنگامیکه خسرو در کسنویه یزد بامر زراعت اشتغال داشت و در فصل

برداشت بایستی محصول آنها که متعلق بحکومت بود توسط جناب حاج سید مهدی افنان بحاکم تحویل دهد، روزی با جمعی از زارعین بمنزل جناب افنان رفته بود، در برخورد با جناب ایشان چون کمال ادب و رعایت امانت و صحت عمل را ملاحظه نمود متحیر گردید و وقتی علت امر را از رفقای خود سؤال نمود گفتند این شخص محترم بهائی است و این اولین برخورد وی با یک شخص بهائی بود.

در سال ۱۳۰۰ هـ ق (۱۸۸۳م) مابین دستور تیرانداز مؤید مؤیدان و شیخ محمدحسن سبزواری که از مشاهیر علمای یزد بود و با دستور تیرانداز رابطه مودتی داشت گفتگونی بمیان آمد باین شرح که، شیخ گفت تاریخ به هزار و سیصد رسید و از موعود اسلام خبری نشد آیا در کتاب شما زردشتیان هم در باره موعود آینده ذکری بمیان آمده است؟ دستور جواب داد بلی در کتب مقدسه حضرت زردشت وعده داده شده که شاه بهرام ورجاوند ظهور خواهد نمود و واقعه آخرشدن دنیا، معاصر دوره حاضر خواهد بود، با ظهور حضرت شاه بهرام دین جدیدی پیدا می شود و با پیدایش آئین و شریعت جدید کلیه رسوم و آداب قدیمه منسوخ خواهد شد. شیخ پرسید، دین جدید کدام است و دینی که برچیده می شود چیست؟

دستور جواب داد آنکه ظاهرشدنی بود و ظاهر گردید دیانت بهائی بود و آنکه برچیدنی بود تقالید دین اسلام است، شیخ از این سخن سخت متغیر شده و بحالت قهر از جای خود برخاست و مجلس را ترک نمود.

اتفاقاً در همان شب تلگرافی از دربار ناصرالدین شاه خطاب بپارسیان یزد رسید، به این مضمون که پرداخت جزیه از زردشتیان برداشته شد. لهذا دستور تیرانداز صبح روز بعد با توجه بسوابق دوستی بخانه شیخ رفت و گفت آثار مذاکرات دیروز امروز بظهور رسید شیخ پرسید کدام آثار؟ دستور جواب داد جزیه ایکه در روز ظهور موعود بایستی از امت زردشت برداشته می شد بوقوع پیوست و سلطان ایران بموجب این تلگراف جزیه را بحضرات زردشتی بخشید. شیخ از این خبر برافروخت و متغیرانه گفت احکام دین چه رجوعی به پادشاه دارد، شاه را ناصرالدین گفته اند و نگفته اند دین ناصر و من البته حکم جزیه را جاری خواهم کرد. شیخ با چنان شدت و حدت سخن می گفت که دستور

بوحشت افتاده و بیرون رفت و از ترس بیمار شد.

شیخ باز هم آرام نگرفت و همه جا دم از مخالفت با لغو جزیه می زد تا اینکه این خبر بگوش حاکم شهر و رئیس تلگرافخانه رسید، او را طلبیدند و از کیفیت حال استفسار نمودند، شیخ آنجا هم بر سر قول خود ایستاد و لغو جزیه را خلاف شریعت اسلام شمرد و در این زمینه اصرار ورزید تا اینکه بفرمان حکومت او را نفی بلد نمودند.

خسرو با توجه بارادتی که بدستور تیرانداز داشت گاهگاه بمنزل او می رفت و همانروزها جریان قضایا بطوریکه ذکر شد از شخص دستور شنید و چنین سخنانی در باره بهائیان از یکنفر پیشوای دینی زردشتی در نظر خسرو بسیار مهم آمد و پیش خود گفت مسأله بهائیت قصه ای سرسری نیست بلکه باید امر بزرگی باشد، تا اینکه روزی دستور تیرانداز بگلودرد مبتلا شد و چون خسرو بدیدنش رفت گفت من احتیاج بمداوا دارم خوبست میرزا ابراهیم طبیب را بیاوری زیرا که او بهائی است و از اطبای دیگر هم حاذقتر است و هم منصف تر، این تمجید و توصیف مزید بر حیرت خسرو گردید و این سومین بار بود که در مورد بهائیان مطلبی می شنید و موجب توجهش با حجاب گردید.

لازم بتوضیح است که در صفحات قبل مطالبی در مورد مخالفت و معاندت دستور تیرانداز با احبای پارسی نژاد بنظر خوانندگان عزیز رسید که با اظهارات وی در این بحث مغایر بنظر می رسد ولکن آنچه مسلم است الواح نازله از قلم جمال قدم جل اسمع الاعظم و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در باره معاندتهای دستوران و مؤیدان امری است واضح و غیرقابل تردید و آنچه در این باب استنباط می شود اینستکه دستور تیرانداز نیز مانند سایر اعضاء انجمن زردشتیان یزد بحقانیت دیانت مقدس بهائی معترف بوده ولی حبّ ریاست و جاه طلبی او را از فوز بایمان و ایقان بمظهر ظهور امر الهی باز داشته است و کلیه اقداماتش در جهت مخالفت با دیانت بهائی صرفاً حفظ مقام و منصب پیشوائی و استفاده از مزایای دنیوی آن بوده است،

دراین احوال جناب خسرویمان بهندوستان سفر کرد و در بمبئی با حضرات افنانها و جناب عزیزالله جذاب و جناب عندلیب شاعر معروف آشنا شد و در

مجالس تبلیغی و محافل اجتهاد شرکت می نمود و پس از مباحثات زیادی که با جناب عندلیب صورت گرفت خسرو قانع شد و پیش خود گفت توقف در تصدیق چنین امر عظیمی بعد از شنیدن براهین متین بی انصافی است مقارن همان ایام جناب عندلیب لوحی بقلم مرکز میثاق که در جواب سؤالات مؤید بهمن عزّ نزول یافته بود بخسرو داد و وقتی که آنرا تلاوت کرد قلبش از جمیع شکوک و شبهات پاک شد و در ایمان بمقام اطمینان رسید. لوح مذکور در کتاب مکاتیب جلد دوم درج گردیده و مصدر باین کلمات است :

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم و بآستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو خورشید آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران سپیده امید دمید.

پس از آن بزیارت لوح مانگجی صاحب و کتاب مستطاب ایقان موفق شد که موجب مزید بصیرتش گردید و هر بار بحقایقی جدید پی می برد و بر مراتب انجذابش می افزود عاقبت از شدت اشتیاق آرزوی آن کرد که از قلم مرکز میثاق عنایتی در حقش بشود، احباب تمنایش را بعرض رسانیدند و این لوح مقدس بنامش نازل گردید.

بنام پاک یزدان بی نیاز

ای خسرو از بیگانگان بیزار شو تا بدوست یگانه پیبری، در گروه آشنایان دانای پیشوا باش تا در انجمن آسمان مه یکتا گردی، روز راستی و بخردی و دانائی و بینائیست و بامداد روشنائی و هوشیاری و بزرگواری، هرکه پائی پیش نهد بهره بیش گیرد و هر مرغی که شهپر دانائی و شناسائی گشاید بجهان بالا رسد و دمساز سروش در سپهر مهر خدا گردد و همراز بی نیاز شود و با بزرگان راه خدا آغاز راز کند. مهر تابان از خاور نمایان و اختران چرخ راه خدا تا باختر درخشان، آتش مهر پاک یزدان روشن و مرغزار دل و جان دانایان رشک چمنستان سبز و خرم، بهار خدائی رو نموده و خورشید جهان یزدانی رخ گشوده، باد فروردین سال و ماه جهان آفرین می وزد و بوی خوش مشکین یار دلنشین می رسد، باران اردیبهشت پروردگار می بارد و پرتو پُرتاب آفتاب جهان پادشاهی بهی می تابد، پس تو ای خسرو، خسرو کشور هوشیاری شو و

مه آباد کیهان دانانی گرد، در این گلشن چون نسترن و یاسمن شکفته شو
و در این انجمن چون چراغ روشن گرد. دل را پاک کن و پیرهن را چاک
نما، پرده برانداز و درفش پاکان برافراز، پرتو شب افروز شو و آتش
جهانسوز گرد، غلغله درفکن و بند گران بشکن، مهر جهان آرا خواه، ماه
انجمن بالا جو بروشنی بهی تابان باش. ع ع

پس از وصول لوح مبارک جناب خسرویمان در کمال اشتعال و انجذاب به
تبلیغ امرالله قیام نمود و با پارسیان مقیم هندوستان مذاکرات تبلیغی را
آغاز نمود، ابتداء شخصی بنام هرمزدیار خدابخش از اهل تفت که پدرش
سمت مؤیدی داشت را باین امر اعظم هدایت نمود و شخص مذکور بشأنی
مشتعل گردید که شوق لقاء او را بارض اقدس کشاند و بزیارت حضرت
مولی الوری فائز ساخت، پس از آن با ارباب کیخسرو مهربان مؤسس مدرسه
کیخسروی یزد باب مذاکرات تبلیغی را گشود و نامبرده را بحقانیت امر
حضرت منان آشنا نمود، ولی ارباب کیخسرو با توجه بموقعیتی که داشت
ضمن تأیید ضمنی امر مبارک مصلحت خود را در خدمات فرهنگی و
ساختمان مدرسه کیخسروی دانست زیرا معتقد بود که تعلیم و تربیت جوانان
موجب رفع اوهام و خرافات مضره گردیده و آنان را بامر حق نزدیک خواهد
نمود و از خسرو طلب دعای خیر برای وصول بمقصود نمود و بشرحی که
گذشت موثق بآمال خیرخواهانه و تأسیس مدرسه کیخسروی یزد گردید.
مقارن این احوال لوحی مختصر باعزاز خسرو بخط مبارک عز وصول یافت که
صورتش اینست :

خسرو بمان جانش روشن باد

هوالبهی

ستایش پاک یزدان را که به بخشایش آسمانی جهان دل و جان آدم را
روشن و کیهان جاودان را گلشن فرمود، پس نیکو و فرخنده کسی است
که در آفرینش با هوش و بینش گشته بهره ای ارجمند برد و پایه ای بلند
یابد و از خاور بزرگواری چون مهر مهرپرور چرخ برین بدرخشد، آفرین
صد آفرین بر جان تو باد. ع ع

جناب خسرو از بمبئی به پونه رفت و در آنجا هتل رستورانی دایر کرد و همواره با مشتریان خود بمذاکرات تبلیغی می پرداخت، در سال ۱۳۱۶ هـ ق (۱۸۹۸م) جماعتی از ایرانیان و پارسیان مقیم پونه که از اقدامات تبلیغی خسرو به تنگ آمده بودند طوماری نوشته و امضاء نمودند که اگر خسرو از آئین بهائی برنگردد باید او را از جمع خود رانده و طرد نمایم چندی بعد دستور هوشنگ جی خسرو را احضار نمود و عقیده ویرا در باره حضرت زردشت سؤال نمود، خسرو اظهار داشت حضرت زردشت آئینی آسمانی آورد، بمنزله درختی بارور که مردم جهان از میوه اش منتفع و متلذذ شدند و قرنها از آن شجره رتانیه بهره ور گشتند و آن حضرت خود فرمود که بعد از من کم کم باد خزان بوزیدن آید و این درخت تناور را از پای خواهد انداخت باید منتظر باشید که باز هم باغبان الهی چنین نهالی غرس فرماید و مردمان از ثمراتش بهره مند گردند و دیدیم که امروز خدا بوعده خود وفا کرد و از خاک ایران شجره حقیقت را رویاند تا اهل عالم در ظلّش درآیند و در سایه اش بیاسایند.

دستور گفت معلوم شد شما بدین زردشت عارفید و بآن ایمان دارید، در اثر رفتار و گفتار خسرو دستور منقلب گردید و الواح و آثار امری را گرفته و می خواند و تمجید می کرد.

در این اوقات لوح مبارک زیر بخطّ حضرت مولی الوری بافتخار جناب خسرو عزّ نزول یافت :

هو الله

ای خسرو، پرویز را جام لبریز و شیرین شکر بیز و سمنند شبیدیز فائده نبخشید، عاقبت در دست ستمکار خونریز افتاد، تو که بنده دیرینه هستی، جام هستی بباده بخشایش لبریز و شورانگیز یافتی و چون ذهب ابریز رخ برافروختی و صاحب تمییز گشتی، هر تاج بتو باج خواهد داد، یعنی ملوک ستایش تو خواهند نمود و بر حال تو رشک خواهند برد که ایکاش ما در آستان الهی چون او بنده حلقه بگوش بودیم و غیر یزدان را فراموش می نمودیم باری از فوت آن کنیز حق محزون و مغموم مباش انشاء الله در بحر غفران مستغرق خواهد گشت و چون شمع بنور عفو و

بخشش خداوند روشن خواهد گردید. ع ع

جناب خسرو به تبلیغ امرالله و تبشیر کلمة الله مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۲۰ ه ق مطابق با (۱۹۰۲م) اذن تشرف حضور حضرت عبدالبهاء ارواحنفاده حاصل کرد و از بمبئی روانه ارض اقدس گردید و زیارت طلعت مبارک حضرت مولی الوری فائز شد و از بحر معانی لایزال آن دلبر آفاق سیراب گردید و هنگام مرخصی از محضر مبارک لوحی بافتخار قرینه محترمة خسرو نازل گردید که صورت آن اینست

هوالله

ای کنیز عزیز خدا، شکر کن پروردگار را که در سایه عصمت عزیز عبدالبهاء چنین خسرو مهرپروری هستی، قدر این شخص مهربان را بدان، مقرب درگاه یزدان است و سرور دوستان در این بساط محترم است و در نزد عبدالبهاء پسندیده و مکرم، شب و روز فکرش خدمت امرالله است و نشر نفحات الله، شکر کن خدا را، شکر کن خدا را که نیکبخت بودی و خوش طالع که همدم این ستاره روشن گشتی. ع ع

و متعاقباً لوح مبارک زیر بافتخار جناب خسرو شرف صدور یافت :

هو، بمبئی، پونه، جناب خسرو علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای سرمست باده پیمان، در کمال روح و ریحان ببقعة مبارکه نورا وارد شدی و بوی خوش گلستان حضرت رحمن را استشمام نمودی و بمنتهای آمال و آرزوی روحانیان فائز گشتی حال مراجعت بهندوستان نما و بنشر نفحات قدس در میان طوائف مختلفه مشغول شو، البتّه تأییدات الهیه شامل گردد و الطاف بی نهایت ربانیه چهره گشاید و در جمیع امور آثار فضل ربّ غفور را مشاهده خواهید نمود و علیک البهاء والتحیة والثناء. ع ع

جناب خسرو در مراجعت بهندوستان بخدمت امرالله و تبلیغ کلمة الله مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۲۹ ه ق (۱۹۱۱م) مجدداً اذن تشرف بساحت اقدس را تحصیل نمود و در محضر مبارک چندی از شهد لقاء مرزوق بود و گاهی

برای هدایت خلق باو تعلیماتی می دادند و دیده فوادم را بچگونگی نشر نفعات منور می فرمودند. خسرو چند خواهش از حضرت عبدالبهاء نمود که همگی مورد قبول واقع گردید. اول تشویق مسافرت احتبای غرب بهندوستان خصوصاً دوستان آمریکائی که فرمودند این کار نهایت لزوم را دارد و چند لوح نیز در این خصوص صادر فرمودند. دوم اجازه ضبط صوت مبارک در گرامافون، سوم امر بمبلغین برای نوشتن شرح حال و تجربیات تبلیغی خود و چهارم اجازه مسافرت بخودش برای سفر به اروپا برای ملاقات احتبای که پس از صدور اجازه لوحی خطاب به احتبای پاریس و لندن شرف صدور یافت که صورتش این است :

هوالله

ای یاران عزیز و اماء رحمن، جناب خسرو از هندوستان عزم طواف بقعة مبارک نمود و این مسافت بعیده را طی کرده بارض مقدسه وارد، سر بر آستان مقدس نهاد و از برای جمیع احتبای و اماء رحمن عون و عنایت طلبید، حال با نهایت اشتیاق بزیارت یاران غرب عزیزت آن سمت نمود، این شخص بمحبت بهائیان چنان افروخته است که بی اختیار لسان بگشاید و بیان محبت و تعلق قلبی نماید، فی الحقیقه صادق است و ثابت منجذب است و مشتعل، البتّه در حین ملاقات ملاحظه خواهید فرمود.

سبحان الله نفوذ کلمة الله را مشاهده نمائید که شخصی زردشتی از هند تا پاریس و لندن می شتابد که بدیدار بهائیان غرب فائز گردد، این چه ارتباطی است و این چه تعلق قلبی. بهائیان را جانم فدا باد که چنین در ظلّ کلمة الله تربیت شده اند، عنقریب ملاحظه خواهید نمود که با عموم بشر چنین گردند. بیگانه ای نبینند و اغیاری مشاهده ننمایند، با هر نفسی همدم گردند و با هر شخصی دمساز شوند، جمیع خلق را آیات قدرت و عظمت پروردگار بینند و بشر را مجالی الطاف حقّ مشاهده نمایند، ای یاران و اماء رحمن نغمه و آهنگ عالم انسانی است که از ملکوت یزدانی بلند است و گلبانگ و ترانه وحدت انسانی است که از بلبل گلشن حقیقت بنهایت ملاحظ ظاهر، وقت آن است که مانند دریا بجوشید، تا ولوله در آفاق اندازید و جمیع نفوس را در ظل خیمه وحدت

جناب خسرو پس از اخذ اجازه از حضور حضرت مولی‌الوری به پرت سعید و اسکندریه رفت و از آنجا بمارسی عزیمت نمود و بملاقات دکتر محمدخان نائل گردید، در هر شهر با عده‌ای از احباب ملاقات می‌نمود، سپس از مارسی بیاریس ورود نمود و با مشاهده احتفالی روحانی و چهره‌های نورانی اجتهاء در پاریس بشگفت آمد، مسیودریفوس که در هندوستان با خسرو آشنا شده بود او را بدیگران معرفی نمود و مجلس بتلاوت و ترجمه آیات بروح و ریحان و مسرت دل و جان برگذار گردید، باری در نوزده روز توقفش در پاریس بیشتر در منزل مسیودریفوس و میس بارنی و گاهی در خانه مستر و میسیس اسکات محفل ملاقاتی و جلسات تبلیغی انعقاد می‌یافت و خسرو با مبتدیان متعدد مذاکره می‌نمود. جناب خسرو پس از نوزده روز بلندن رهسپار گردید و مدت دومه در لندن بملاقات اجتهاء و تبلیغ امرالله مشغول بود، بعد بیاریس مراجعت نموده و پس از مدت کوتاهی بارض اقدس راجع گردید و در این هنگام بضبط صوت مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در صفحه گرامافون مشغول شد که شرحش بقلم خودش چنین است :

چون اسباب اخذ صوت همراه بود مکرراً رجای گرفتن صوت مبارک شد و محض عنایت قبول فرموده چند صفحه صوت مبارک و لحن طائفین حول اخذ نموده آن صفحات برای نقل و ثابت نمودن آنها بیاریس فرستاده شد، زیرا در بمبئی این اسباب نبود، ولی از سوء اتفاق در راه در موسم تابستان و گرما چون حفاظت نشده بود جمیع آن صفحه‌ها نرم شده و صوتها محو گشته بود، از این جهت این عبد مهموم و مغموم بود و بینهایت مکدر و محزون تا آنکه لوح مبارکی بافتخار فانی نازل که دفع آلام و محن نمود و مهیج جان و تن شد و صورت آن اینست.

هوالله

ای ثابت برپیمان، چندی است که خبرهای خوش چون نسیم گلشن عشق از شما نرسیده و مشام مشتاقان از بوی گلستان جان یاران معطر نشده، البته نامه بنگار، زیرا منتظر ورود مؤده خوش از هندوستان هستیم،

محزون و غمگین مباش زیرا در جهان آسمان در محفل یار دلنشین
همدم و همراز گردیم، آنجا وصل دائمی است و لقای ابدی، باری جمیع
دوستان را تحیت مشتاقان برسان، این نامه بخط خویش نگاشتم تا از
اندوه و تشویش برهی و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

از زیارت این لوح مبارک احزان بسرور تبدیل شد، تا مدتی بعد فرزند
عزیزم سهراب عزم کعبه مقصود نمود و با حال خضوع و سجود بساحت
فضل و جود مشرف، چون اسباب اخذ صوت فنوگراف هم همراه داشت
بآستان احسان جبین نیاز سوده باز مسئلت گرفتن صوت مبارک نمود،
چند صفحه صوت مبارک را گرفته پس از تشریف یکسر پاریس و لندن
رفت و آن صفحه های صوت بطبع رسانید، بعضی از اصوات مبارک
فارسی و بعضی ترکی بود اگرچه بعضی از صوتها آهسته بود ولی خوب
ثبت شده بود و این مرتبه دوم بود که اجازت اخذ صوت مبارک عنایت
شد، اما مرتبه سوم وقتی که از امریکا باروفا مراجعت فرمودند، در
پاریس دکتر محمّدخان که از دوستان سابق بود و نسبت به بنده بسیار
رئوف و مهربان، از قبل این عبد ذلیل در محضر آن دلبر جلیل باز
التجای آن نمود که چون هیکل مبارک در پاریس تشریف دارند و در
اینجا همه گونه اسباب مهیا عنایتی تازه مبذول گردد و چند صفحه
صوت مبارک گرفته شود، مسئلت ایشان نیز بعد قبول فائز و طلعت
محبوب خود بآن کمپانی تشریف فرما شده چند صفحه صوت مبارک
گرفته شد و بشارت آنرا خود هیکل مبارک بصدر لوحی امنع بافتخار
این عبد احقر عنایت فرمودند :

هوالله

ای خسرو مهربان، در پاریس محض خاطر تو بدائرة فنوگراف رفتم
دومرتبه خطاب و زیارت گرفت ولی زیارت تمام نشد، دفعه سوم رفتم
خلف وعده نمود، با وجود تعیین وقت فتوغرافی بدیگران پرداخت، لهذا
مراجعت نمودم ولی دفعه اولی که نطق بود خوب درآمد، دفعه ثانیه که
فقره اول زیارت بود آن نیز خوب درآمد ولی دفعه ثالث چون خلف وعده

نمود، فقره ثانیه زیارت گرفته نشد، لهذا اعتذار می‌نمایم، از الطاف حق امیدوارم که در کهف حفظ و حمایت الهیه محفوظ و مصون باشید، جمیع یاران را تحیت ابدع ابهی برسان. و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

همچنین لوح منیع دیگری بافتخار فرزند دلبندم سهراب عنایت شد که اشارات کلماتش دلیل بر صعود آن طیر ملکوتی بود و صورت آن این است:

هوالله

ای سهراب از سراب نیستی بیزار شو و از شراب هستی آسمان سرمست، جهان آب و خاک آلوده و ناپاک است و جهان الهی تابناک، حشرات زمین سعی بلیغ نمایند تا باسفل سافلین رسند، ولی یاران رتانی چون مرغ علیین بجهان بالا پرواز کنند، الحمدلله تو یکی از آنانی جانت خوش باد. ع ع

این بود شرحیکه خسرو در کتابش راجع بصفحات صوت حضرت عبدالبهاء نوشته است و اما شرح خواهش چهارم خسرو بقلم خودش چنین است:

نیز در آن سفر از جمله جسارات و عرایضی که در حضور مبارک عرض شد این بود که اگر بر وفق امر و اراده مبارک باشد امر بفرمایند که اجباء علی‌الخصوص آقایان مبلغین و مشاهیر اولیاء هریک شرح ایام حیات و ایمان خود را بنویسند و برای تذکار بیادگار گذارند، تا حال ایمان و اقبال متقدمین تذکری برای متأخرین باشد، این عرض و التجا نیز بسیار مقبول شد و در ساحت انور پسندیده آمد که اولین نفس نفیس که امثال امر مبارک نموده و شروع بنوشتن شرح حیات خویش فرمود حضرت مستطاب حیدر قبل علی از متقدمین اولیاء و از محترمین مبلغین کلمة الله روحی فداه بود که پس از اتمام تحریر کتاب که به بهجت الصدور موسوم است بعدها بچاپ رسیده و منتشر گردید.

جناب خسرو با توجه بخواهش چهارم خود که مورد تأیید و تصویب حضرت عبدالبهاء قرار گرفت مبادرت بتحریر شرح حال و اقدامات تبلیغی خویش

نمود و پس از اصلاحاتی که وسیلهٔ جناب میرزا محمود زرقانی بعمل آمد در کتابی بنام نوید جاوید مشتمل بر ۱۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۷ سطر در سال ۱۳۳۶ هـ ق (۱۹۱۸م) بزیور طبع آراست و آنرا بیاد فرزند جوانمرگش سهراب بین احباب توزیع نمود. این بود خلاصه‌ای از شرح حیات جناب خسرویمان نرسی آبادی که بقلم خودش در کتاب نوید جاوید درج گردیده است (۱).

در مورد شجره‌نامهٔ حضرت بهاء الله جزوه‌ای از طرف محفل روحانی بهائیان بمبئی منتشر گردیده که خلاصهٔ آن بشرح زیر می‌باشد:

در سنهٔ ۱۳۲۰ هـ ق (۱۹۰۲م) جناب خسرویمان نرسی آبادی از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء رجای شجره‌نامهٔ مبارک حضرت بهاء الله را نمودند، در جواب فرمودند بجناب ابوالفضائل گلپایگانی بنویسید، لهذا حسب الامر مبارک عریضه‌ای بواشنگتن عرض شد، جوابی که از حضرت ابوالفضائل رسیده بشرح زیر می‌باشد:

بسم الله ذی العظمة والاجلال

روحی لمحببتک الفداء، شرحی در خصوص مشرف شدن فارسیان بدین بهائی آئین و استدعای برادر مهربان، خسرویمان در بیان نیاکان جمال رحمن مرقوم نموده بودید، حبیبتی الافخم، این فانی در ایامیکه مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعر ابی‌عبدالله شلمغانی گفتگونی واقع شد و آن شعر اینست:

یا طالبا من بیت هاشمی و جاهدا من بیت کسروی
قد غاب فی نسبه اعجمی فی الفارسی الحسب الرضی

یعنی ای آنکه طالبی موعود از خاندان هاشمی ظاهر شود و منکری که از خاندان کسری طلوع نماید، بتحقیق موعود شما در نسب ایرانیان غائب شد و در مردم فارس و حسب و نسب رضی پنهان است.

بعضی شعر مذکور را بشارت ظهور حضرت اعلی دانستند. زیرا لفظ فارسی که در شعر واقع است، مصادق لفظ شیرازی گرفتند و بعضی دیگر آنرا بشارت ظهور جمال اقدس ابهی دانستند، چه که شلمغانی منکر شده که ظهور حضرت موعود از بیت هاشمی باشد و به صراحت خبر داده که

آن نور ابهی و طلعت نورا، از بیت کسری طالع شود. پس ثابت است که مقصود، بشارت ظهور جمال اقدس ابهی است نه ظهور حضرت باب اعظم.

و چندی قبل از این فقره نیز عبارت کتاب دساتیر بنظر ابن فقیر رسیده بود که فرموده:

و اگر ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزانم از کسان تو کسی را و اب و آئین باو رسانم و پیغمبری و پیشوانی از فرزندان تو برنگیرم.

و در سایر بشارات وارده در کتب فارسیان نیز فانی ملاحظه نمود که بصراحت وارد شده که این موهبت پس از گذشتن هزارو دویست و اندی سال از ظهور اسلام ظاهر شود. یعنی قبل از آنکه تاریخ ظهور اسلام به یکهزارو سیصد سال برسد، آن نیز تابناک از آن مطلع پاک طالع گردد. باین ملاحظات فانی اذعان نمود که سلسله نسب عائله نوره بسلاطین فرس اولی منتهی شود. و بناء علی هذا مقصود شلمغانی در شعر مذکور بشارت ظهور جمال اقدس ابهی باشد، نه ظهور نقطه اولی.

ولی چون وثوق باین تصور بدون شهادت تاریخ معقول نبود ناچار در تحقیق این مسأله بتاریخ طبرستان رجوع نمود. باعتقاد مورخین پس از غلبه مسلمین بر فرس و انقراض دولت ساسانیّه چند سلسله و ملوک از قبیل بادوستانیان بر مازندران مستولی شده و آن ملک را از تسلط عرب محفوظ داشتند، و از جمله ملوک طبرستان آل زیار است و نسبت ایشان به آل ساسان می‌رسد. و از جمله ملوک طبرستان، سپهبدان مازندرانند و نژاد ایشان را به انوشیروان عادل رسانند که در عهد آنان اهالی طبرستان بر دیانت زردشتیّه باقی بوده‌اند و در زمان داعی کبیر حسن ابن زید علوی بر بلاد طبرستان کلیّه اهالی بدون اجبار و اکراه بشرف اسلام مشرف شدند.

چون فدوی این تقریبات را در تاریخ ملاحظه نمود وثوق یافت، شاید بتواند مأخذی درست از نسب‌نامه سدره منتهی و جمال اقدس ابهی بدست آورد. تا اینکه بعضی از اهل وثوق مذکور داشتند که رضاقلیخان معروف به امیرالشعرا در نژادنامه مذکور داشته که نسب نوریه بملک

عادل انوشیروان منتهی می‌شود. چون با حاجی میرزاقلیخان اتفاق ملاقات افتاد فرمودند، بلی نسب‌نامه در دست است که فرداً فرداً و اسماً و رسماً و شغلاً نسب هریک از آباء و اجداد این سلسله در آن مذکور است و اسامی هریک تا برسد به یزدجرد شهریار مضبوط و مسطور. بالجمله چون این مستند بدست آمد فانی عریضه‌ای بساحت اقدس ابهی معروض داشت و صورت اختلاف آراء در مقصد شلمغانی با بشارات نبوت ملّت فارسیه و شواهد تاریخیه را در آن عرض نمود. لوح امنع اقدس اعلی در تاریخ ۲۶ شعبان ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲م) بود در جواب وصول یافت. در آن لوح مقدّس در خصوص مقصد از شعر شلمغانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود. قوله جلّ ذکره و ثنانه :

یا اباالفضل قد نطقت بالحقّ و اظهرت ما کان مسطوراً فی کلماته ... الی آخر.

و از اتفاق در همان سنوات جناب استاد جوانمرد رئیس مدرسه فارسیان یزد و مدرّس ایشان که از کبار احبّای فارسی محسوب بوده عریضه‌ای بساحت اقدس معروض داشت و از نسب مبارک استفسار نمود و در جواب او لوح مبارک شیرمرد عزّ نزول یافت و در آن لوح اقدس نازل شده که قسمتی از آن این است :

در خصوص نیاکان پاک‌نهاد پرشش نموده بودید، ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه‌های آسمانی نوشته آنچه آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید. انتهی.

بتاریخ دهم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۱ هجری ابوالفضل گلپایگانی.

آخراً امر جناب خسرویمان نرسی آبادی در روز اوّل شهرالشرف سنه ۹۳ بدیع مطابق ۳۱ دسمبر ۱۹۳۶ میلادی بملکوت ابهی صعود نمود. در حالیکه سنوات عمرش از هشتاد سال متجاوز بود.

نوش شاعر پارسی

جناب نوشیروان فرزند گشتاسب متخلص به نوش از اهالی قاسم‌آباد از قراء

حومه یزد در سال ۱۲۳۶ هـ ش (۱۸۵۷م) متولد گردید. در دوران کودکی مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت و سپس بکار کشاورزی مشغول شد. در دوران جوانی و در سالهای ۱۳۰۰ هـ ق (۱۸۸۳م) به بعد جناب مآبهرام با نوش بمذاکره تبلیغی پرداخت و پس از مباحثات مفصل و شرکت در جلسات تبلیغی جناب حاج محمّدطاهر مالگیری بالاخره نوش بشرف ایمان فائز و بنار محبت الله مشتعل گردید، و ضمن تبلیغ امر مبارک بسرودن اشعار عاشقانه در وصف جمال قدم و حضرت عبدالبهاء پرداخت.

جناب نوش اشعار بسیار زیادی سروده و دیوانش وسیله سرورش فرزندش در سال ۱۹۲۲ با سه هزار بیت شعر طبع و نشر گردیده که یک ثلث آن جمع آوری شده و بقیه آن خطی و نزد احباب متفرق است. نوش دوبار حضور حضرت مولی الوری مشرف گردید.

اشعار نوش بنظر مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه رسید و مورد تمجید و تحسین حضرت مولی الوری قرار گرفت و لوح مبارک زیر بافتخار جناب نوش نازل گردید:

هوالله

ای نوش پرجوش و خروش صد کرور شعراء و فصحاء و بلغاء در این توده غبراء آمدند و رفتند و انفاس را در هوی و هوس صرف نمودند و اوقات را بی ثمر گذراندند، یکی ستایش باغ و راغ و شجر و ثمر نمود و دیگری وصف ماغ و میغ و بحر و بر، یکی از طراوت رخ بتان زیان گشود و دیگری از حلاوت عارض مهوشان، برخی از سهم و سنان سام و نریمان وصف کردند و بعضی از یال و کویال رستم دستان نعت نمودند. ولی کَلّ اوهام بود. الحمدلله تو ستایش جمال قدم و اسم اعظم نمودی و بشکر عنایت حقّ قدیم لب گشودی و داد سخن دادی و حقّ فصاحت و بلاغت ایفاء نمودی. پس شکر کن که بچنین موهبتی مخصص گشتی و بچنین عنایتی مؤید شدی. صبح رضوانست و بامداد امداد جمال بی انداد و این عبد بیاد تو و یاران الهی دمساز کَلّ را تحیت برسان و بشارت بی پایان عنایت یزدان ده. ع ع (۲)

از حضرت عبدالبهاء الواح متعددی بافتخار نوش شاعر نازل گردیده که برخی

از آنها در این کتاب درج می گردد.

ای نوش لب، هرلبی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش بجنبش آید سخنش چون آب زندگانی یزدانی همه نوش است و رازش آواز سروش اگر فرشته پدیدار نه نشانه اش آشکار است آنچه گفتی و دُر سفتی و بزاری و نیاز آواز برآوردی در درگاه یزدان پسندیده آمد ای روی تو خوش خوی تو خوش گفتگوی تو خوش. پیک یزدان است که پیایی از آسمان است سپاه سپهر برین است که پشت دوستان دلبر پرده نشین است ریزش ابر بخشش خداوند مهربان است که چون باران بی پایان است پس امیدوار باش و چشم بیدار دار بزودی نشانه خوشی و روزگار دلکشی پدیدار گردد، چشم هاروشن گردد و دلها گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو، پرتو آفتاب عالمتاب گردد و روشنی ماه درخشنده از کنگره بارگاه، هریار دیرین کامی شیرین کند و دهانی پر از انگبین، این دم که تو مشکین دمی و زندگی بخش چون باران و شبنم جانت روشن باد روانت گلشن و دلت گلزار و چمن.

نام خداوند آغاز سخن دانشمند است

ای نوش دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را نوشی، براستی بدان زهر بیهوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی درد دردمندان را درمانی و زخم آشفتهگانرا مرهم دل و جان. کالبد جهان هرچند دلپسند و دلنشین و دلبر است ولی تن بی جانست و خاک پست تیره ناک، جان جهان و جنبش کیهان بگوهر آتش است و این نیروی دلکش ولی این آتش آتش پرزیانه جان و دلست نه گوهر جهان آب و گل، پس ای نوش، تن ناتوان جهان را نوش دارو باش و درد دردمندان را درمان شیرین خوشگوار، بیمارستان نادانان را پزشک دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخا.

ای دوستان جانی عبدالبهاء، جناب زائر، نوش پرهوش در مطاف سروش سر به آستان نهاد و دوستان را یک یک بخاطر آورد و به جان و دل تضرع به درگاه احدیت نمود که کل را بآنچه امروز لایق و سزاوار است موثق فرماید و در نزد این بنده درگاه الهی نیز یاد شما نمود و خواهش

تحریر این سطور کرد تا سبب انشراح صدور گردد. باری ای یاران الهی
 فارسیان هزارو سیصد سال در زیر بار گران بودند گاهی اسیر زنجیر
 گشتند و گهی آواره کشور بعید شدند گهی در نهایت ذلّ و هوان بزدان
 افتادند و گهی بی سر و سامان و دور از خانمان شدند هر جفائی تحمّل
 نمودند و هر عذابی را اصطبار کردند تا آنکه تاریکی ذلّت و خواری
 منتهی شد و پرتو عزّت ابدی از مطلع آمال طلوع نمود حال خداوند
 مهربان را اراده چنان که آن ذلّت و خواری هزارساله را به عزّت و
 بزرگواری تبدیل نماید و تلافی مافات شود نظر عنایت شامل شد و فضل
 و رحمت کامل، آن حزب آواره بلحاظ رحمانیت منظور گشت و حقیقت
 موهبت تجسم نمود پس باید یاران فارسی بدرستی و راستی چنان در
 میان خلق بخدمت حقّ برخیزند که از جام لبریز محبت الله جمیع خلق
 نشسته انگیز گردند و برآنچه معطره معرفت الله آن آفاق رامشکبیز نمایند
 اساس پند آسمانی بنهند و تعالیم یزدانی بدهند و به روش و سلوک
 رحمانی قیام کنند و در کمال شور و وله و شوق و شغف و وجد و طرب
 شب و روز نعره یا بشری و یا طویی بلند کنند که الحمدلله افق ایران
 مطلع شمس حقیقت شد و کشور فارسیان روشن گردید هرچند مدّتی بود
 که چراغ خاموش شده بود الحمدلله مهر جهان افروز طلوع و سطوع فرمود
 و هرچند آب چشمه فرو رفته بود ولی ستایش خداوند را که دریا بجوش
 آمد عجب در اینست که فارسیان آواره در آن کناره هنوز در خوابند و
 بیدار نگشتند و هشیار نشدند عنقریب شرق و غرب نعره یابها، الاهی
 بلند کند و جمیع اقالیم کشور ایران را تقدیس نماید و جمیع اسم
 فارسیان را تمجید کنند زیرا شمس حقیقت از آن افق درخشید و ندای
 الهی از آن اقلیم بلند شد زهی عزّت جاوید از برای آن بوم و بر و زهی
 سعادت شدید از برای اهل آن دیار. اگر قدر بدانند و سمنند همت در این
 میدان برانند چه بسیار که دولت پایدار بدر خانه آید و در بگوید ولی
 صاحب خانه از نادانی آن مهمان را براند ای کاش فارسیان قدیم هندوستان
 سر از بالین غفلت بر می داشتند و این ایام را غنیمت می شمردند و
 آنچه سزاوار این روزگار است مجری می داشتند پس ملاحظه می نمودند

که وقت شادمانی است و هنگام کامرانی و عصر نورانی حضرت یزدانی.
و علیکم التحیة والثناء

ای نوش جانها، در بزم محبت الله چنان ساغر عرفان بخندان و مینای راز
و نیاز بگریان که در جشن بهائی در حلقه مستان الهی هلله و غلغله
نوشانوش درگیرد و سروش جهان بالا بطرب و وله آید از عون و عنایت
حضرت احدیت نهایت امید عظیم داشته باش که گمگشته ای را فرشته
نماید و افسرده ای را پرشعله فرماید. والبهاء علیک.

غزلیات زیر نمونه ای از اشعار اوست :

هرچه می بینم نشان چهره خندان اوست
هرکه می بینم بدام طره پیچسان اوست
جان روشن دائماً چون خضر در ظلمات جسم
بیخود اندر جستجوی چشمه حیوان اوست
آنکس از موج خطرهای چون حباب اندیشه نیست
میشود حاصل یقین کز خانه بر دوشان اوست
چون زلیخا هست آزاد از قیود ننگ و نام
یوسف گمگشته دل تا که در زندان اوست
گشته سرها در ره او هر طرف غلطان چو گوی
جان و دلها در خم گسیوی چون چوگان اوست
بلبلانرا نغمه ها باشد ز شوق گل ولی
بلبل ما نغمه آرا بر گلستان اوست
این همه خون جگر کز دیده ما میچکد
از تراوشگاه زخم ناوک مژگان اوست
مرغ جان درگلشن عشقش باهنگ بدیع
در تغنی از هوای غنچه خندان اوست
نوش تا شد غرقه اندر بحر بی پایان عشق
چون صدف لب تشنه یکقطره نیسان اوست

*

*

*

از کوچه برون شو که ترا راه نمایند
 از پرده درآ تا برخت پرده گشایند
 اندر چمن امروز تو در باب نسیمی
 زان گل که هزاران بغمش نغمه سرآیند
 تا حشر در فیض بود بسته برویت
 امروز اگر بر رخت ایندر نگشایند
 گوئی است درافکنده به میدان سعادت
 بابه کسانیکه مر این گوی رسایند
 گردیده گشایند جز از ظلم نبینند
 آنانکه به نیکی عمل خویش ستایند
 این صیقل آئینه دلهاست چرا خلق
 زنگار ز آئینه دلهاست نزدایند
 ای نوش در این ره جگر شیرشود آب
 نبود عجب ار بی جگران باتو نیایند

* * *

عاشقان بر سر کوی تو گذرها دارند
 در پی روز وصال تو نظرها دارند
 از برای هدف نوک خدنگ مژه ات
 از دل خون شده خویش سپرها دارند
 با خیال رخ تو جان و روان باختگان
 از حنین شرر افشان چه شررها دارند
 از غم عشق تو و سختی هجران رخت
 چشم تر خون جگرشام و سحرها دارند
 اشکی از دیده فشانند گرفتارانست
 از همین آب در این باغ ثمرها دارند
 خبر کوی تو از بیخبران باید جست
 که ز خود بیخبران از تو خبرها دارند

در بیابان غمت بی جگران جان نبرند
 سالکان ره عشق تو جگرها دارند
 در محیط غم عشق تو سخن آرایان
 در درون صدف طبع دُررها دارند

* * *

با دل و جان راه کوی دلستان برداشتیم
 تن رها کردیم و راه ملک جان برداشتیم
 بود صورت پرده معنی اسرار نهان
 پرده از رخسار اسرار نهان برداشتیم
 شد عیان آب حیات و ما از آن آب حیات
 خضر خود گشتیم و عمر جاودان برداشتیم
 همچو بلبل کز نشاط وصل گل نالد ز شوق
 ناله ها از شوق آنجان جهان برداشتیم
 وسعت پرواز ما چون اندرین گلشن نبود
 با هزاران شوق راه آشیان برداشتیم
 چون نشان دادند مارا سوی یاری نشان
 بی نشان گشتیم و راه آن نشان برداشتیم
 تابجان مارا گرفت آتش زیرق شعر نوش
 از شرار آه سقف آسمان برداشتیم (۳)

بمان جیوه

جناب بمان جیوه فرزند بهرام جیوه در سال ۱۲۵۱ هـ ش (۱۸۷۲م) در قریه خرمشاه یکی از قراء یزد پا بعرضه وجود گذاشت. پدرش در کودکی او را بمدرسه خرمشاه که از طرف اکابر صاحبان هندوستان تأسیس گردیده و استاد کیومرث آنرا سرپرستی می کرد فرستاد که در آن دوره ابتدائی و سواد خواندن و نوشتن را آموخت. پس از آن طبق معمول زمان خود بکسب و تجارت مشغول شد و از یزد بشیراز و سپس به بمبئی مسافرت نمود. در مراجعت از هندوستان با شیرین خانم مهربان وکیل الرعایا ازدواج کرد.

بمان جیوه در دوران طفولیت و نوجوانی مکرراً بعلت زردستی بودن مورد تعرض و ضرب و شتم اطفال مسلمان قرار می گرفت و هربار که بعد از کتک خوردن مفصل پیدرش پناه برده و شکوه و شکایت می نمود، پدرش پس از نوازش و دلداری به او مژده می داد که عنقریب شاه بهرام ورجاوند و موعود نجات دهنده ظهور نموده و ما را از ظلم و جور و خفت و خواری نجات خواهد داد و در اثر گفتار پدر طفل بوجد و سرور آمده و این وعده ها در ضمیر باطنش نقش می بست.

بعد از ازدواج مدت ها بیکار بود و در اثر بیکاری دلتنگ شده و هر روز بر غم و اندوهش می افزود، برحسب تصادف روزی جناب میرزاسیاهش سفیدوش را ملاقات و شرح ماجرا را با وی در میان گذاشت، میرزاسیاهش که او را مستعد یافت موقع را مغتنم شمرده باب مذاکره و گفتگوی تبلیغی را گشود و مژده ظهور شاه بهرام نجات دهنده را بوی ابلاغ کرد بمان جیوه با توجه بآنچه که از گفته های پدرش در مورد ظهور موعود در ذهن خود داشت شائق بتحقیق و تحری حقیقت گردید. و بالاخره بعد از چند جلسه مذاکره و مباحثه بامر مبارک اقبال نمود.

در این دوران بود که یکنفر از احبّاء را بعنوان بابی شهید نموده بودند و در اثر طغیان معاندین جناب بمان جیوه نیز مواجه با اشرار گردید و از او می خواستند که امر مبارک را لعن و نفرین کند ولی جناب ایشان با تدبیر و تدبیر لازم خود را از چنگ آنان خلاص کرد.

پس از چندی جناب بمان جیوه سفری به هندوستان نمود و در مدت توقف خود موثق بطبع و نشر مجدد کتاب هفت وادی که در آن زمان کمیاب شده بود گردید و آنرا با خطی زیبا و چاپی نفیس منتشر و در دسترس طالبین گذاشت.

چندی بعد جناب بمان جیوه با عده ای از احبّای پارسی آهنگ کوی دوست نمود و از طریق بمبئی به ارض اقدس مشرف و بفیض لقای حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه نائل شد. در یکی از ایام تشرّف در محضر مبارک قطعه ای از اسم اعظم را بعنوان هدیه تقدیم نمود و مشمول الطاف و عنایات بی پایان گردید. پس از آن جناب بمان به یزد مراجعت نمود و بساط تبلیغ

بگسترده، ابتداء بهدایت و تبلیغ همسرش شیرین خانم همت گماشت و بالاخره ایشان هم بامر مبارک اقبال نمود. در این دوران بود که لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه بافتخار بمان جیوه عزّ نزول یافت.

هوالله

ای طالب نور هدی، جهانیان در ظلمت بی‌پایان و در بحر غفلت مستغرق، اما تو راه مجاهده پیمودی و بسرمنزل مقصود رسیدی و در یوم مشهود بموهبت ربّ ودود موفق گردیدی، مظهر عنایت شدی و مطلع هدایت گردیدی. این نیست مگر بفضل و بخشش خداوند آفرینش، لهذا سزاوار ستایش و نیایشی. جانّت خوش باد. ع ع (۴)

با ایمان شیرین خانم بامر مبارک خانه جناب بمان جیوه مرکز تجمع اجّباء برای تبلیغ امرالله گردید. عده‌ای از اطفال قریه که والدین آنها زردشتی بودند ضمن تعلیم سواد تحت سرپرستی شیرین خانم درس اخلاق می‌خواندند و بتلاوت مناجات مشغول بودند و پس از آن با دختران و زنان زردشتی بمذاکرات تبلیغی می‌پرداختند و موجب هدایت آنان به امر مبارک می‌شدند. چندی بعد خدمات تبلیغی خود را توسعه داده و به تبشیر امرالله در مزرعه قاسم آباد پرداختند. در این اوقات شیرین خانم ابیاتی چند در مدح حضرت مولی‌الوری سروده و بحضور مولای حنون تقدیم نمودند که لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء بافتخار ایشان نازل گردید :

هوالله

ای خادمه عتبه مقدسه. چون در مزرعه قاسم آباد به تربیت دوشیزگان مآلوفی، یقین بدان که عاقبت موفق خواهی شد، از درگاه احدیت طلب شفا بجهت قرین محترم گردید. بجناب بهرام پور اردشیر از قبیل من تحیت برسان، از الطاف ربّ کریم امیدوارم که خرمشاه خرم آباد گردد و اشعاری که مرقوم نموده بودی فی الحقیقه در نهایت بلاغت و فصاحت است، مانند آب روان است، سلیس و فصیح و بلیغ، البهاء علیک عبدالبهاء عباس (۵)

اینک اشعاری را که شیرین خانم سروده اند ذیلاً درج می گردد :

توفیق ده تأیید ده

ای آنکه در عالم مهی، بر راز و پنهان آگهی

شاهان عالم را شهی تأیید ده توفیق ده

عبدالبهاء سلطان تونی هم جان و هم جانان تونی

هم دین و هم ایمان تونی تأیید ده توفیق ده

من عاشقم بر روی تو آشفته همچون موی تو

جان و دلم بر سوی تو تأیید ده توفیق ده

آغشته در آب و گلم غمها رسیده بر دلم

یا ربّ تو بگشا مشکلم تأیید ده توفیق ده

شاهها بفرما نصرتی بر ما ببخشا قدرتی

افزوده کن هر نعمتی تأیید ده توفیق ده

داری تو آن نور هدی روشن بفرما جان ما

از حکم و فرمان بهاء تأیید ده توفیق ده

اهریمنان افزون شدند اهل بهاء دلخون شدند

افسرده و محزون شدند تأیید ده توفیق ده

ما همچو موران ذلیل افتاده زیر پای پیل

رحمی کن ای ربّ جلیل تأیید ده توفیق ده

ای آنکه بی کس را کسی لطفی نما بر ما بسی

خوشیم تا با هرکسی تأیید ده توفیق ده

این شعرها ناید بکار شیرین اگر گوید هزار

یا ربّ تو فرما رستگار تأیید ده توفیق ده

جناب بمان جیوه آخر الامر در سال ۱۳۱۹ هـ ش (۱۹۴۰م) در سن ۶۸ سالگی جهان فانی را وداع گفت، طبق وصیت ایشان اموالش صرف بنای حظیرت القدس خرمشاه گردید و مصداق بیان مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله در باره وی تحقق یافت که می فرمایند :

امیدواری حضرتشان چنانکه تأیید و توفیق شامل شود و آمال قلبیه
آنمرحوم در اتمام بنای حظیرة القدس خرمشاه تحقق پذیرد و روح آن
متعارج الی الله شاد و خرم شود. (۶)

استاد مهربان راستی

استاد مهربان راستی فرزند بهرام ساکن مریم آباد در سال ۱۲۵۸ شمسی در
یزد متولد شد. در دوران کودکی برای کمک به پدر خود به کار زراعت مشغول
گردید و در ضمن برای تحصیل به مدرسه کیخسرو یزد که به وسیله ارباب
کیخسرو از تجار معروف زردشتی تأسیس شده بود می رفته است. استاد او
مرحوم استاد جوانمرد شیرمرد بوده است. استاد جوانمرد باطناً به امر بهائی
مؤمن بوده و لوح هفت پرشش از جمال مبارک به افتخار او است ولی چون
شخص مهم و تنها معلم برجسته در بین زردشتیان بوده ایمان خود را ظاهر
نکرده و با حکمت رفتار مینموده است. اولاد او همه در ظل امر و از
خادمین برجسته می باشند. استاد مهربان پس از آنکه دوره مدرسه آن زمان
را به پایان رسانیده در مدرسه کیخسرو به شغل معلمی اشتغال داشته و بعداً
به معرفی استاد خود برای معلمی مدرسه زردشتیان تفت از قصبات معروف و
آباد یزد برگزیده شده و مدتی در آن مدرسه به تعلیم و تربیت اطفال مشغول
بوده است. تفت در آن زمان از نقاط مهم امری به شمار می آمده و عده
زیادی از اجتهاد در آن زندگی می کرده اند که عده ای از آنان در سبیل امر
الهی شهید شده اند. با استاد مهربان عده ای از احبای زردشتی از قبیل
اورمزدیار خدابخش، سروش خدارحم، گشتاسب اردشیر معلم استاداسفندیار (که
شهید شده)، خدارحم خدامراد و غیره در آن قصبه ساکن بوده اند و در امرالله
ثابت و راسخ و موفق بخدمت بوده و از حضرت عبدالبهاء به افتخار دریافت
لوحی موقت شده اند. استاد مهربان پس از چندی در اثر ضوضاء شهدای سبعة
یزد با صلاحدید اجتهاد اقامت در تفت را جایز ندانسته بشهر یزد و ده
مریم آباد مراجعت مینماید. در اینموقع از طرف دو دستور بزرگ زردشتی
دستور تیرانداز و دستور نامدار احضار و مورد توبیخ و سرزنش قرار میگیرد
که چرا دین آبا و اجدادی خود را ترک کرده و بابی (بهائی) شده این واقعه

مقارن با شهادت شهدای سبعة یزد بوده. در این موقع استاد مهربان با پدرزن خود رستم خورسند و برادرش سروش خورسند مدتی خارج از شهر در دهات دور افتاده و در راه آب قنوات متروک بسر بردند. استاد مهربان پس از چندی بمعلمی مدرسه خسروی که نیز از مدرسه های معروف زردشتیان یزد بود برگزیده میشود و مدتی متجاوز از بیست و پنج سال در این مدرسه به تعلیم و تربیت اطفال مشغول بود و بسیاری از تجار و بزرگان زردشتی شاگرد ایشان بودند و همیشه از طرز تدریس و دلسوزی ایشان نسبت بشاگردان تعریف و تمجید مینمودند. پس از آنکه مدرسه بهائیان یزد باسم مدرسه توفیق گشایش یافت ایشان از مدرسه خسروی استعفا داده و معلمی مدرسه توفیق را قبول نموده و تا موقع تعطیل و بسته شدن آن که همزمان با بستن و تعطیل مدارس تربیت طهران و سایر مدارس بهائی در سراسر ایران بوسیله دولت بود به معلمی در این مدرسه مشغول بوده سپس به طهران آمده و تا آخر عمر در این شهر اقامت داشته اند.

اما شرح تصدیق استاد مهربان بامر بهائی از اینقرار بوده است. مقدمتاً باید متذکر شد که بهرام بمان پدر استاد مهربان از زردشتیان بسیار مؤمن و پایبند دستورات مذهب زردشت بود بقسمی که از شدت پرهیزکاری و تقوی آب کوزه سفالین را بکار نمی برد و نمی آشامید و همیشه مثل دستوران زردشتی با آب قرابه (شیشه های بزرگ) وضو میگرفته و آنرا برای آشامیدن بکار میبرده و با وجودیکه در زمرة دستوران نبوده در مراعات قوانین و آداب زردشتی از آنها پیشی میگرفت. ملاً بهرام از قدمای احبای زردشتی ساکن مریم آباد و مهدی آباد یزد از مؤمنین اولیه این امر بوده و با استاد مهربان قرابت داشته است. استاد مهربان و برادرش رستم بهرام در دوران جوانی با ملاً بهرام محشور بوده اند. و این دو در نتیجه قرابت و هم نشینی دائمی با ملاً بهرام با امر مبارک آشنا شده و تصدیق نموده اند. استاد مهربان در امر تبلیغ بسیار جدیت داشتند و همیشه با دوستان و همسایگان به صحبت و بحث تبلیغی می پرداختند. اکثر خانواده های زردشتی و مسلمان اهل مریم آباد که اولاد و احفاد آنها جزو بهائیان خادم و ثابت قدمند و حتی اولاد آنها در قضایای اخیر یزد شهید شده اند تبلیغ شده استاد مهربانند. در خانه

ما مرتباً همیشه مبتدی داشتیم یادم می آید در مریم آباد شخص مسلمان و متعصب و در عین حال با نفوذی بود که همیشه سحر و شام بر بالای بلندی میرفت و اذان میگفت و در آخر اذان به لعن امر (بابی) میپرداخت . استاد مهربان با پسرهای او طرح دوستی ریخته و با آنها صحبت‌های تبلیغی میکرد و یکی از آنها بالاخره بامر مبارک تصدیق نمود و از بهائیان ثابت و راسخ و خادم امرالله شد و پسر او در قضایای اخیر یزد بشهادت رسید. جوان دیگری که در ده به دزدی و شرارت معروف بود و با خانوادهٔ اخیرالذکر قرابت سببی داشت بوسیلهٔ استاد مهربان بامر مبارک هدایت شد بقسمی که وقتی تصدیق نمود و فهمید که قائم آل محمد ظاهر شده از خود بیخود شد و دیوانه وار بمرکز بازار معروف به پای پنجه علی و نزدیکی مسجد بزرگ شهر که همیشه مملو از جمعیت بود رفته فریاد میزند که ای مردم قائم ظاهر شده چرا نمی آئید و ایمان نمی آورید که جمعی او را کتک زده و عدهٔ دیگر میگویند این جوان دیوانه شده و او را از چنگال مردم خلاص مینمایند. این شخص با وجودی که در آن موقع در حدود ۲۵ سال داشت و سواد نداشت پس از تصدیق امر مبارک تصمیم گرفت خواندن و نوشتن را بیاموزد بنا بر این روزها به منزل ما می آمد و من که در آن موقع طفل دبستانی بودم خواندن و نوشتن را به او یاد دادم به قسمی که الواح و مناجات می خواند و بسیار مؤمن و خادم بود. استاد مهربان همواره سعی داشت تأسیسات امری بوجود آورد. از کارهای او یکی تأسیس مدرسهٔ دختران مریم آباد بود. در آن زمان مدرسهٔ دخترانه خیلی کم بود و دختران از مدرسه رفتن و سواد آموزی محروم بودند. گرچه در شهر یکی دو مدرسهٔ دخترانه تأسیس شده بود ولی برای دختران هر روز پیاده و تنها رفتن از ده به شهر و مدرسه کار بسیار دشواری بود بنا بر این استاد مهربان به محفل روحانی مریم آباد پیشنهاد کرد که مدرسهٔ دخترانه‌ای در مریم آباد تأسیس شود. البته محفل نیز موافقت نمود و مدرسهٔ دخترانه‌ای تأسیس شد که در آن دختران احباب و اغیار شرکت کرده به تحصیل و یاد گرفتن حیاطی مشغول شدند و وقتی به مراحل آخر دبستان می رسیدند چند ماهی برای آشنائی به مدرسهٔ دخترانهٔ هوشنگی در شهر رفته و برای گرفتن گواهی نامهٔ شش سالهٔ ابتدائی به ادارهٔ فرهنگ معرفی می شدند.

یکی دیگر از کارهای استاد مهربان جدیت و سعی در تأسیس گلستان جاوید یزد بود. برای این کار با عده‌ای از احتباء همداستان شده زمینی برای گلستان جاوید خارج از ده مهدی‌آباد (تقدیمی حضرات افنان) تهیه و دیوارکشی کرده و تأسیسات لازم برای گلستان جاوید در آن بوجود آوردند و اول کسی که در آنجا دفن شد طفل کوچک یکی از بستگان استاد مهربان بود تا این اواخر این گلستان جاوید دائر بود اما از اینکه پس از انقلاب در چه وضعی است اطلاع صحیحی در دست نیست. قبل از تأسیس این گلستان احتبای زردشتی سعی کردند در نزدیکی دخمه زردشتیان زمینی برای گلستان جاوید تهیه کنند ولی دستوران مخالفت کرده جسد یکی از اطفال بهائی را که در آنجا دفن شده بود نبش قبر کردند و بنا بر این چندی بهائیان از داشتن گلستان جاوید محروم بودند این موضوع بیشتر برای احتبای زردشتی نژاد اهمیت داشت چون تا این اواخر احتبای مسلمان نژاد متصاعدین خود را در قبرستان‌های مسلمانان دفن میکردند و حضرات افنان هم مقبره خانوادگی مخصوص داشتند فقط احتبای زردشتی نژاد از سپردن متصاعدین خود در دخمه به دست لاشخورها منزجر بودند و پیوسته مشتاق تأسیس گلستان جاوید بودند بنابراین گلستان جدید التّاسیس یزد سالها مخصوص احتبای زردشتی نژاد بود. باید یاد آور شد که در آن زمان در طهران مرحوم کیخسرو شاهرخ وکیل زردشتیان اقدام به تأسیس مقبره‌ای برای زردشتیان نموده بود ولی دستوران در یزد زیر بار نرفته او را تکفیر مینمودند تا بالاخره نفوذ کلمه الله که در جمیع شؤون نافذ است زردشتیان را نیز وادار نمود که اولاً در طهران قبرستان بسیار با صفا تأسیس نموده و بعد به تدریج در سایر شهرستان‌ها نیز از بردن درگذشتگان به دخمه خود داری کرده و اموات خود را در قبرستان جدید دفن نمایند.

استاد مهربان در اسفند ماه ۱۳۱۸ شمسی در طهران صعود نموده و در گلستان جاوید طهران مدفون شدند. ایشان مخاطب لوح مخصوص از حضرت عبدالبهاء می‌باشند.

استاد مهربان صاحب دو فرزند، یک پسر و یک دختر می‌باشند که هر دو در ظل امرالله بخدمت مشغولند. زوجه ایشان دولت خانم راستی صبیّه آقا رستم

خورسند در سنّ تقریباً نود سالگی صعود نمودند.

فیروز فیروزمند

جناب فیروز تیرانداز (فیروزمند) در حدود سال ۱۲۶۱ هـ ش (۱۸۸۲م) در شهر یزد، متولد گردید، در دوران کودکی حد اقل سواد خواندن و نوشتن را فرا گرفت و طبق معمول زمان بکار کسب و تجارت مشغول شد و مدتی در یزد و چندی در رفسنجان بمعیت برادر خود فرخ تیرانداز مشغول بکار بود. در ضوضای یزد در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) با شنیدن اخبار وحشتناکی که از یزد می‌رسید و همچنین با مشاهده شهادت یکی از احتبای مخلص رفسنجان که بشغل کفشدوزی مشغول بود تحت تأثیر جانبازیها و فداکاریهای بهائیان قرار گرفت و مشاهده می‌نمود که چگونه عوام الناس مانند درندگان خونخوار باحتبای الهی حمله ور گردیده و آنان را بشنیع‌ترین وضع شهید می‌نمایند.

جناب فیروز تیرانداز ابتداء تصور می‌نمود که بهائیان منکر دیانت اسلام و رسالت حضرت محمّد رسول الله هستند و باین دلیل مورد حمله و هجوم مسلمین قرار گرفته و جان و مال خود را فدای معتقدات خود می‌کنند و بدینجهت بهائیان را قلباً دوست می‌داشت و از اعمال و رفتار مسلمین متنفر و بیزار بود و همواره در این امور بتفکر و مطالعه می‌پرداخت و چون از معتقدات آباء و اجدادی خود و مذاکره و مباحثه با دستوران و مؤیدان نتیجه‌ای بدست نیاورده و از طرف دیگر هیأت مبلغین مسیحی در یزد فعال بودند شائق بمطالعه کتب مسیحیان شد و پس از مدتی مجذوب روحانیت و مظلومیت حضرت مسیح گردید و بمعاشرت و مذاکره با آنان می‌پرداخت، ولی هیچگاه فداکاری و شهادت احتبای الهی خصوصاً ۸۴ نفر از شهدای مخلص و فداکاریکه در بحبوحه ضوضای یزد جان خود را فدا نموده بودند خاطر او را آسوده نمی‌گذاشت و همواره تحری می‌نمود که علت واقعی این فداکاریها را کشف نماید.

شرح تصدیق جناب فیروز تیرانداز را که در جلد سوم کتاب مصابیح هدایت ضمن شرح حال جناب آخوند ملاعبدالعلی اردکانی درج گردیده از زبان خود

من شخص زردشتی و در دین آباء و اجدادی خود خیلی محکم و متعصب بودم و بتقلید از آنان جمیع ادیان جز دین خود را باطل می شمردم زیرا بچشم خود می دیدم که اگر یکنفر زردشتی میوه ای را از ده بشهر می آورد در میان شهر حقّ نداشت بر الاغ خود سوار شود زیرا ولو یک بچه ۹ - ۸ ساله مسلمان اگر می دید یک نفر کلیمی یا زردشتی سوار الاغ شده با سنگ و چوب او را مضروب و مصدوم می نمود. یکبار یکنفر زردشتی بمرض رماتیسم مبتلی گشت و اجباراً بر الاغ سوار گشت و بمنزل طبیب می رفت در بین راه به پیشنهاد محل برخوردار کرد و با کمال خضوع سلام کرد ولی پیشنهاد بعوض علیک سلام جلو الاغش را گرفت و او را پائین کشید و با افسار الاغ تا جائیکه زور در بازو داشت آن بیچاره را کتک زد. این سوء رفتار مسلمین سبب شده بود که روز بروز بر نفرتم نسبت به آنان می افزود.

در این اوقات کتاب میزان الحقّ که بر رد اسلام نوشته شده بود بدستم آمد، خیلی مسرور شدم و مکرراً آنرا می خواندم و از استدلالاتی که کرده بود محظوظ می شدم و مطالبش را بخاطر می سپردم ولی جرأت اظهار آنرا بکسی نداشتم، تا آنکه در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) وضای یزد برپا شد و من آن اوقات در رفسنجان تجارت می کردم و از یزد هر روز خطی بتجار رفسنجان که اغلب آنها یزدی بودند می رسید که امام زمان حکم قتل بهائیان را صادر کرده و در یزد مسلمین چنین و چنان کردند. تجار یزدی رفسنجان هم اراذل و اوباش را تحریک می کردند تا آنکه روزی یکنفر کفّاش را با سنگ و آجر شرحه شرحه کردند و بعد بنکداری نفت آورد و بر بدنش ریخت و آتش زد بطوریکه لباسش سوخت و بدنش عریان ماند و جماعت تماشاچی با لعن و شتم بر جسد او سنگ و کلوخ می انداختند تا آنکه از جانب حکومت مأمورینی آمدند و مردم را متفرق ساختند.

من چون این ظلم و ستم و قساوت را می دیدم متأثر می گشتم و گمان می کردم که بهائیان منکر دین اسلام هستند که اینطور مورد اذیت

مسلمین واقع می‌گردند و بهمین جهت باطناً بهائی‌ها را دوست می‌داشتم. تا اینکه روزی در یزد در حجره تجاری خودم به آقامحمدحسن اخوان‌الصفا گفتم که راستی شما بهائیان خوب فهمیده‌اید که حضرت محمد پیغمبر خدا نبوده و العیاذبالله شخصی کاذب بوده، آقامحمدحسن از این حرف رنگش پرید و حالش دگرگون شد و با لحن ملایمی گفت حضرت رسول اکرم یکی از پیغمبران بزرگی است که خداوند بسبب بعثت او بر اهل عالم منت گذاشته‌است، من گفتم او چه پیغمبری بوده که امتش را اینطور تربیت کرده‌است. چون افراد مختلفی بحجره رفت و آمد می‌کردند آقامحمدحسن صحبت را برید و گفت این مطلب طولانی است باید در جای خلوت این موضوع را مطرح کنیم منکه فهمیدم حضرات بهائیه‌ها بحقیقت اسلام معتقدند مایوس و محزون شدم و هر وقت که آقامحمدحسن بحجره‌ام می‌آمد یکی از اعتراضات کتاب میزان‌الحق را ذکر می‌کردم و می‌گفتم این است احوال پیغمبری که شما او را بر حق می‌دانید. تا اینکه ایشان مرا بخانه خود دعوت کردند، روز میعاد بخانه ایشان رفتم، دیدم پیرمردی موقر با عمامه شیر و شکری در گوشه‌ای نشسته بتحریر اشتغال دارد، و بعدها معلوم شد که ایشان جناب حاج محمدطاهر مالگیری هستند. بهرحال نشستیم و شروع بمطلب نموده و گفتم من نه مسلمانم و نه بهائی اما متحیرم که شما با اینکه این همه حرکات وحشیانه و اخلاق حیوانی از مسلمین می‌بینید و بالاتر از همه این صدمات و بلیاتی که بشما می‌رسانند، باز هم می‌گویند که حضرت محمد بر حق است.

در این میانه آن پیرمرد قلم را بر زمین گذاشت و گفت ای آقای محترم این روش و اخلاقی را که امروز از مسلمین سر می‌زند هیچیک منطبق با تعلیمات حضرت رسول اکرم نیست و بکلی بر خلاف دستورات آنحضرت است، من گفتم فرمایش شما قابل تصدیق نیست زیرا :

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا میرود دیوار کج

اگر تعلیمات حضرت محمد خوب بود هیچگاه امتش اینقدر رذل و بی تربیت و خونخوار و سفاک بار نمی‌آمدند و مثل مار و کژدم مردم را

نمی‌گزیدند و مانند گرگ و کفتار بندگان خدا را نمی‌دریدند. ایشان گفتند، شالودهٔ دین اسلام را روز اوّل خداوند ریخته و عمارت آنرا هم راست و درست و محکم بالا برده الا اینکه بمروور زمان بسبب حوادث گوناگون این عمارت خراب شده و بدین جهت مشیت غیبیه الهیه بر این تعلق گرفته که معماری دیگر بفرستد و عمارتی از نو بسازد تا در آن قصر مجلل جمیع ملل و نحل بکمال آسایش و یگانگی با هم بسر ببرند. مختصر از صبح تا بعد از ظهر صحبت ادامه داشت و هر ایرادی می‌نمودم جواب کافی می‌شنیدم تا بالاخره گفتم حال صحبت اسلام را بکنار می‌گذاریم، شما از آیات و نوشتجات این ظهور را بمن بدهید تا بخوانم شاید مطلبی دستگیرم شود.

ایشان کلمات مکنونهٔ فارسی را بمن دادند، از تلاوتش چنان لذت می‌بردم که از خواندنش سیر نمی‌شدم و بعد آیات دیگر طلبیدم، آنها الواح پارسی را بمن می‌دادند تا کم کم شیفته و مجذوب بیانات مبارکه گشته و قریب بتصدیق بودم که ناگهان در لوحی از الواح جمال قدم عبارتی دیدم که نام مبارک حضرت رسول اکرم با احترام تمام ذکر فرموده و ایشان را بوصف رسالت موصوف داشته بودند.

ملاحظهٔ این کلمات سبب توقف من شد و گفتم کسیکه محمّد را با داشتن چنین امتی پیغمبر بداند من نمی‌توانم امرش را تصدیق کنم و زیر بار بروم. این مطلب را باحباب اظهار داشتم و از آنها کناره گرفتم، اما آنها مرا بحال خود رها نکردند و بهر نحوی بود ایندفعه مرا خدمت جناب آخوند ملا عبدالغنی اردکانی بردند. چون بمحضر آن پیر روشن ضمیر وارد شدم بنای اعتراض را بر حضرت رسول گذاشته گفتم من می‌خواستم بحقانیت حضرت بهاء الله اذعان و اعتراف کنم زیرا بشخص ایشان و تعالیشان ایرادی ندارم، اما افسوس می‌خورم که ایشان حضرت محمّد را به نبوت می‌شناسند و بر پیغمبری او صحه می‌گذارند.

جناب آخوند ملا عبدالغنی فرمودند انبیای الهی در مثل مانند اطّباء جسمانی می‌باشند طیب حاذق مرض را تشخیص می‌دهد و به اقتضای کم و کیف مرض نسخه‌ای می‌نویسد که دافع مرض و جالب صحت

می باشد. چه بسا اوقات که طبیبی برای مریضی استرکنین که سمی کشنده است تجویز کرده، اما بعد که با آن دوا شفا یافت هرگاه مریض در استعمال آن مداومت کند می میرد، لذا بعد از قلع ریشه مرض برای تقویت فی المثل شیر و شکر تجویز می نماید، پس دوی حضرت رسول اکرم در دوره خودش شفابخش اهل عالم بود، اما حال که مقتضیات زمان تغییر کرده طبیب الهی یعنی حضرت بهاء الله درمانی تازه آورده است که هیکل علیل عالم را علاج سریع می نماید.

من گفتم این دلیل شما مرا ساکت می کند، لکن قلب را آرام نمی نماید و نمی توانم بحقیقت باور کنم که نسخه حضرت محمّد خدائی بوده اما ممکن است بحضرت بهاء الله ایمان بیاورم بدون اینکه نبوت حضرت محمّد را تصدیق کنم؟

جناب ملا عبدالغنی فرمودند این ممکن نیست زیرا «هره لق می شود» یعنی ردیف آجر بهم می خورد و عمارت متزلزل و خراب می شود. گفتم اگر بمن مدلل کنید که حضرت محمّد (ص) از جانب خدا بوده دیگر کارم تمام است. ایشان فرمودند اعمال و افعال خلق را نمی توان میزان معرفت حقّ قرار داد، بلکه حقّ را باید بخودش شناخت نه بغیر خودش، من گفتم حالا حضرت محمّد را از کجا پیدا کنم تا او را بخودش بشناسم؟ گفت بکلامش رجوع کن گفتم کلمات او همانست که در بین امتش اجرا می گردد. فرمود همین اشتباه است که شما را از حقّ باز داشته زیرا اگر مردم تعالیم او را عمل می کردند دیگر ظهوری واقع نمی شد، ولی امت از دستورات او منحرف شدند. سپس مثلی آورده و گفت شریعت الله مثل دریاچه آب صافی است که نوشیدنش حیات می بخشد ولی بمرور زمان جانوران گوناگون از قبیل قورباغه و کرم در آن پیدا شده و همان آب گوارا که نوشیدنش لازم و نافع بود متعفن و مضر و استعمالش باعث مرض می گردد. دیانت هم همین طور است و همانگونه که آب دریاچه را صاحب خانه عوض می کند خداوند هم دیانت را تجدید می فرماید. بالاخره فرمود اگر طالب حقّ هستی و می خواهی حضرت رسول را بدرستی بشناسی بقرآن مجید که وحی الهی است رجوع

کن. گفتم قرآن عربی است و من چیزی از آن نمی فهمم، ایشان فرمودند من حاضرم که آن کتاب مبارک را بتو درس بدهم و معنی آنرا بفهمانم. منم چون دیدم که تا حضرت رسول را قبول نکنم ایمانم بحضرت بهاء الله مقبول نخواهد شد حاضر شدم که نزد ایشان قرآن بخوانم و مدت دو سال ایشان بمن قرآن را تدریس و معانی آنرا تبیین فرمودند تا بالاخره بحضرت خاتم الانبیاء نیز ایمان آوردم و بعظمت و جلال آن رسول عظیم الشان پی بردم. (۷)

پس از تصدیق امر مبارک جناب فیروز تیرانداز مدتی نیز عضو انجمن زردشتیان یزد بود و ضمن خدمت در آن انجمن به تبلیغ امرالله می پرداخت و با دستوران و مؤیدان مباحثه و کنکاش می نمود. در این دوران بود که دستوران از انجام عقد ازدواج (گرفتن گواه) برای احتیای زردشتی نژاد خودداری می کردند، و جناب مهربان تشکر که قصد ازدواج داشت برای اولین بار مورد بیمهری دستوران قرار گرفت و از گرفتن گواه برای وی خودداری می نمودند لهذا میرزا سیاوش سفیدوش مقدمتاً نامه ای برای دستور دستوران، دستور نامدار نوشت و تقاضا نمود که چون برادرش مهربان تشکر قصد ازدواج دارد موافقت نمایند که گواه (عقد ازدواج بقاعده زرتشی) انجام گردد، ولی دستور نامدار از دادن جواب خودداری نمود و نامه های دوم و سوم را نیز بدون جواب گذاشت. لذا جناب مهربان تشکر نامه ای بانجمن زردشتیان یزد نوشت و استدعای تعیین تکلیف نمود.

پس از مذاکرات مفصل در انجمن هرچه اعضاء کوشیدند که دستوران را بانجام گواه موافق نموده و از تفرقه و تشتت جلوگیری کنند موفق نگردیدند و دستوران بر ضدیت و مخالفت خود افزودند. سرانجام در جلسه فوق العاده انجمن که برای پذیرائی از میرزا احمدخان معاون حکومت یزد تشکیل شده بود موضوع مطرح و انجمن نظر داد که چون دستوران از انجام گواه امتناع می ورزند و در هیچ جای کتب زردشتی ذکر نشده که گواه را باید حتماً دستور بگیرد، بلکه هر بهدین می تواند از روی صحت آئین زردشتی گواه بگیرد، لذا مجلس جشن عروسی جناب مهربان تشکر با حضور عده ای از اعضاء انجمن که محب و مؤمن بامرالله بودند از جمله جناب استاد جوانمرد

شیرمرد و جناب ماسترخدابخش و جناب دینیار کلانتر و ارباب اردشیر مهربان مراسم عقد ازدواج (گواه) انجام شد. بدین ترتیب که ابتدا نامه جناب اردشیر جی صاحب که همگی را به اتحاد و اتفاق و دوستی دعوت کرده بود قرائت شد بعد لایحه ایرا که میرزامهربان رئیس تهیه کرده بود و گزارشی از امتناع دستوران از انجام عقد ازدواج بود قرائت و متذکر گردید که در هیچ جای اوستا وارد نشده که عقد صرفاً باید وسیله دستور انجام گردد.

سپس جناب فیروز تیرانداز فریضة گواه (مراسم عقد) را بلحنی بسیار خوش و با قاعده صحیح از روی کتاب و قواعد دینی بقسمی ادا نمود که مورد تحسین و تمجید عموم واقع گردید و سد موهوم شکسته شد. و مراسم عروسی با میمنت انجام گردید.

جناب فیروز تیرانداز قبلاً برای محکم کاری و جلوگیری از هرگونه فتنه و فساد دستوران شخصاً نزد حجت الاسلام میرمحمدعلی لب خندقی رفته و کتباً از ایشان استفسار کرده بود که اگر دستوران از انجام عقد ازدواج یکنفر زردشتی امتناع نمایند تکلیف آن شخص چیست؟ و حجت الاسلام در گوشه ورقه جواب نوشته بود که یکنفر زردشتی واجد شرایط با حضور دو نفر شاهد می تواند عقد ازدواج را بجا آورد.

پس از انجام عقد ازدواج وسیله جناب فیروز تیرانداز دستوران بیش از پیش بر خشم و عداوت خود افزودند و بتوطئه برای قتل احتبای الهی پرداختند. بدین منظور روز بعد دستور نامدار و دستور تیرانداز نزد حجة الاسلام میرسید محمدعلی لب خندقی رفته و اظهار داشتند که چون فیروز بابی است اقدام بانجام عقد ازدواج و کارهای خلاف دین کرده و در کار دستوران رخنه نموده و قتلش واجب است و تقاضای صدور حکم قتل او را نمودند، ولی مجتهد مزبور که قبلاً از جریان کار آگاهی داشت و بسوء نیت دستوران آشنا بود بمحض شنیدن اظهارات خصومت آمیز آنها به ایشان پرخاش و عتاب نموده و اظهار می دارد که اگر فیروز کافر شده شما نیز دستور و کافر هستید و با هم فرقی ندارید. دستوران بلانتیجه و مایوس مراجعت می کنند و چون بمقصد خود نرسیدند و کیلی تعیین کرده و بعدلیه و نزد علماء و مجامع اسلامی فرستادند تا بتحریک پرداخته و عنوان بابی بودن جناب فیروز و

میرزا سیاوش و سایرین را بنمایند، شاید آتش فسادى افروخته شود. چون آنهم میسر نشد، لذا تزویر نموده و شخصى را نزد فیروز فرستادند که بعنوان خیرخواهى دوستانه او را بترسانند و عنوان نمایند که دستوران حکم قتل او را صادر کرده اند، بلکه مرعوب شده و فرار کند، آن وقت انتشار دهند که او را تبعید کرده اند، ولی جناب فیروز بیدى نبود که از این بادها بلرزد و عریضه‌ای مبنی بر تهدید دستوران بحکومت نوشت و از طریق انجمن زردشتیان ارسال نمود و پس از تحقیقات از طرف مراجع دولتی تهدید کننده دستگیر و پس از چند روز توقیف و با پرداخت جریمه آزاد شد.

چون دستوران از این طریق هم طرفى نبستند در صدد تهیه نقشه قتل جناب ماسترخدابخش و جناب فیروز تیرانداز که آنان را مخالف منافع و افکار خود می دانستند برآمدند. زیرا جناب فیروز اقدام بانجام عقد ازدواج و گواه بجای دستوران کرده بود و جناب ماسترخدابخش با تسلطی که بزبان انگلیسی و اوستائی داشت در ترجمه بعضی آثار و مطالبی که مربوط به بشارات ظهور موعود بود رعایت امانت و صداقت را نموده و در انجمن زردشتیان همواره از احتیای الهی جانبداری می کرد. که مورد خشم و عناد دستوران بودند.

برای این منظور ژاندارم فریدون کرمانی که یکنفر زردشتی بود، مأمور قتل آنها گردید، قاتل ابتداء شبانه بعنوان مأمور تلگراف بدرج خانه جناب فیروز رفته و منظور خود را عنوان می کند جناب فیروز درب را گشوده و چون تلگرافچی دروغی را می بیند مشکوک شده و احساس خطر می کند و فوراً درب خانه را می بندد، فریدون کرمانی چون وضع را چنین می بیند چند تیر بدرج خانه شلیک کرده و فرار می کند که درب خانه سوراخ سوراخ شده ولی بجناب فیروز صدمه‌ای نمی رسد و بخواست الهی جان سالم بدر می برد. مأمور مزبور چون از کشتن فیروز مایوس می شود روز بعد جناب ماسترخدابخش را در کوچه با شلیک چند تیر بشهادت می رساند. این واقعه در سال ۱۲۹۷ هـ ش (۱۹۱۸م) بوده که شرح حال وی قبلاً در این کتاب درج گردیده است.

جناب فیروز فیروزمند عمر خود را بخدمت امرالله و نشر نفعات الله بانجام رسانید و با حسن خاتمه جهان فانی را وداع گفته و بعالم باقی شتافت. فوت

ایشان در سال ۱۳۴۷ هـ ش (۱۹۶۸م) بوده است.

رستم بهمرد (هدایتی)

رستم فرزند بهمرد در سال ۱۸۷۳ میلادی مطابق ۱۲۹۰ هجری قمری در نرسی آباد یزد متولد گردید در اوایل کودکی و نوجوانی بکمک پدر بزرگوار مشغول و در جوانی سال ۱۳۰۷ هجری قمری هنگامیکه ۱۷ ساله بوده برای تحصیل بطهران می رود بتدریج ضمن تحصیل با احتیای سرشناس مانند آقای مهربان کاوسی و ملا بهرام اخترخاوری آشنا و احتمالاً تصدیق و ایمان او بدیانت بهائی در مدت اقامتش در طهران بوسیله افراد فوق الذکر در اوایل دوره میثاق بوده است. در طهران سواد کافی برای خواندن فارسی و عربی و آیات و الواح را کسب و به یزد مراجعت و در مزرعه صدر معروف به میرزا یا ملای زردشتی نژاد (گبر) کاتب و نویسنده اهل ده بوده است بعداً به علی آباد یزد مهاجرت و در آنجا بزرگوار مشغول می شود. بعلمت امانت و درستکاری و باسواد بودن مورد احترام اهالی بوده است. بتدریج به تبلیغ مشغول و چندین نفر از اهالی علی آباد را تبلیغ می کند و علی آباد نیز مانند حسین آباد یکی از نقاط معروف امری رستاق یزد می شود.

پدر و مادر و برادران و خواهرانش همه زردشتی و در خانواده فقط رستم و همسرش بهائی شدند چون مورد شماتت و اذیت و آزار خانواده و دوستان قرار گرفتند مجبوراً بهندوستان مهاجرت و همسرش نیز بعداً باو ملحق و زندگانی را در بمبئی آغاز نمودند.

رستم در هندوستان نه تنها در کسب و کار موفق بلکه در قسمت امری و تبلیغی نیز کوشا و فعال بوده است و موفق به تبلیغ شرکای شغلی خود می شود. سالهای متمادی بسمت عضویت محفل روحانی بمبئی و امین صندوق خدمت کرده. در اغلب کنفرانس های قاره ای شرکت نموده و در اولین کانونش ملی هندوستان سال ۱۹۲۱ بعنوان نماینده بمبئی حضور داشته است.

رستم سه دفعه بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده و مورد عنایت مخصوص قرار گرفته است. الواحیکه بافتخارش نازل شده معرف حالات ایمانی او است. که ذیلاً با لوحیکه بافتخار همسرش ترنج نازل شده درج

می گردد. همچنین بافتخار دریافت توقیعی از طرف حضرت ولی امرالله مفتخر گردیده است.

از رستم ۹ فرزند (۵ پسر و ۴ دختر) باقی ماند شهید مجید مهندس جهانگیر هدایتی یکی از پسران آن مرحوم می باشد که همه فرزندان باصول بهائیت تربیت شده و مؤمن و موقّق بدیانت بهائی می باشند رستم در سال ۱۹۴۱ میلادی در علی آباد یزد درگذشت و در گلستان جاوید دفن گردید. اینک الواحی که بافتخارش نازل شده درج می گردد.

بمبئی جناب رستم پور بهمرد علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای رستم یزدان الحمدالله در میدان جانفشانی تفوق بتهمتن زابلستانی نمودی و بر لشکر نفس و هوی چنان پرخاش نمودی که متفرّق و پریشان کردی شجاعت غلبه بر نفس و هوی است نه بر مردمان دشت و صحرا حمد کن خدا را که منصورى و مظفر و غالبى و مكرم. جانت خوش باد ع

جناب رستم بهمرد علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای تهمتن، رستم زابلی هرچند شهباز میدان مردانگی بود و بقوة جسمانی فائق بر هر پهلوانی نامش جهانگیر شد و صیتش در خاور و باختر شهیر گشت ولی عاقبت بخدعه برادر در چاهی جای گیر گردید و بکلی اثری از او باقی نماند. پس تو تهمتن جهان الهی باش و پهلوان اقلیم یزدانی، تا بقوت بازو و نیروی زانو اهل عناد را مغلوب نمائی و سبب نفوذ حکومت روحانی گردی هر بدخوی را بدلجوئی خوشخوی کنی و هر پست فطرت را بهدایت الله بلنداختر نمائی، دلهای پژمرده را تر و تازه کنی و جانهای مرده را زنده نمائی، کور ابدی را بصیر سرمدی نمائی و علیل شدید را شفای سریع گردی، بینوایان را بگنج روان هدایت کنی و اهل خاکدان را از جهان آسمان خبر دهی، اینست صفت یاران الهی و سیمت دوستان جمال ابهائی. و علیک التحية والثناء ع

بواسطه جناب میرزاحمود زرقانی جناب رستم بهمرد
علیه بهاء الله الابهی.

هو الابهی

ای بنده آستان ایزد دانا، خوشنود و خورسند باش که مظهر لطف
خداوندی، و صحرای عشق و طلب پیمودی تا بمنزل مقصود رسیدی،
خورشید بهمرد کنیز عزیز خدا بود و از باده مهر و محبت جامی لبریز
بود. پس یقین بدان که مشمول عفو و غفران گردد و منظور نظر حضرت
یزدان شود و همشیره زاده خسرو را از قبیل عبدالبهاء نهایت مهربانی و
وفا برسان. در حق او دعا نمایم و تأییدات خداوند مهربان جویم. و
علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

بواسطه زائر آقارستم بن بهمرد جناب کیخسرو - جناب اسفندیار -
جناب نوشیروان - جناب خدارحم علیهم بهاء الله الابهی.

هو الله

ای یاران عبدالبهاء، برادر پاک گهر شما قطع دریا نمود و ببقعه مبارکه
نوراء وارد شد و مطاف ملاء اعلی طواف نمود، سر بآستان مقدس نهاد
و طلب عون و عنایت کرد، ملاحظه نمائید که این برادر چقدر مهرپرور
است که در درگاه جلیل اکبر بیاد برادران افتاد و استدعای فضل و
موهبت کرد. از عون و صون حتی قیوم چنین امیدوارم که ببرکت این دعا
موهبت کبری حاصل شود و نعمت عظمی میسر گردد و درهای بسته
گشوده گردد و امور پریشان پیوسته شود هریک از آن برادران شمع
روشن شود و گلی در گلشن گردد. و علیکم التحية والثناء ع

بواسطه جناب آقامحمدحسن مدیر مسافرخانه. کنیز الهی تُرنج دینیار
علیها بهاء الابهی.

هو الله

ای دختر آسمانی، کنیزان الهی که توجه بملکوت ابهی دارند آنها

آسمانیند نه زمینی، زیرا استفاضه از فیض نامتناهی نمایند و استخوانه از انوار الهی، مفتون پرتو حقیقتند و منجذب دلبر الهی و مشتعل بنار محبت الله و منقطع عتاسوی الله و ثابت بر محبت و نابت بفیض رحمت. و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

یزد، جناب آقارستم بهمد هدایتی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیمی آن یار معنوی مورخه ۱۰ شهرالجمال ۹۲ بلحاظ مکرمات حضرت ولی امرالله ارواحنافداه فائز و مراتب محبت و ثبوت و استقامت آنجناب سبب سرور و انبساط خاطر شریف حضرتشان گردید. خلوص تبت یاران جاذب الطاف و تأییدات طلعت رحمن است و اشتعال و انجذاب و رسوخ و اقدامشان در خدمات امرته جالب فیوضات ملکوت سبحان، لهذا از حق می طلبند تا آن بنده حقیقی آستان مقدسش را در جمیع احوال مؤید و موق و عنایاتش را شامل حال فرماید. و بر آنچه رضای درگاه احدیت است مفتخر و فائز نماید، وجود مبارک کمال محبت و عاطفت را بآن نفس روحانی داشته و دارند. و سعادت و عزت و موهبت دو جهان را برای آن یار وفادار می طلبند. مسرور و مستبشر باین مراحم عالیة وجود اطهر باشند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۵ شهرالعظمه ۹۳ - ۲۱ می ۱۹۳۶ نورالدین زین . ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

خداداد علیانی

جناب خداداد علیانی تفتی راحت آبادی فرزند رشید در سال ۱۲۷۵ هـ ش (۱۸۹۶م) در خانواده متعصب زردشتی معروف به دهموید متولد گردید، در کودکی پدرش دار فانی را وداع گفت و خداداد تحت سرپرستی دانی اش مهربان خداداد خاوری به نشو و نما پرداخت، در سن دوازده سالگی ناگهان بمرض حصبه دچار گردید و با وجود معالجات مستمر، حکیم باشی از معالجه اش ناامید شد و باصطلاح او را جواب کرد.

در اینوقت جناب هرمزدیار خدابخش پاریسی که یکی از مؤمنین بامر مبارک و از بستگانش بود بدیدنش آمد و چون مادر و دانی طفل را غرق در غم و

اندوه فراوان دید به آنان گفت در چنین اوقات فقط تشبث بدعا و مناجات می تواند راه گشای مشکلات بوده و با توسل بدرگاه قاضی الحاجات باید از او طلب تأیید و شفای عاجل نمود، سپس با روشن نمودن شمع متبرک شروع بتلاوت لوح شفا و لوح احمد می نماید.

روز بعد به او خبر می دهند که دعا مستجاب گردیده و مریض دوران بحران را گذرانده و حالش رو به بهبودی است. با مشاهده این وضع مادر و دائی خداداد که این موضوع را یک معجزه تلقی نمودند بشرف ایمان فائز شدند. بعدها نیز خداداد را بجناب هرمزد پاریسی سپردند تا در ظل امرالله بتعلیم و تربیت وی اقدام نماید.

خداداد در سن پانزده سالگی باتفاق دائی خود بهندوستان سفر کرد و در محضر مبلّغین و دانشمندان بکسب معارف امری مشغول گردید و در سن ۱۸ سالگی بزیارت حضرت مولی الوری مشرف گردید و مورد لطف و مرحمت آن حضرت قرار گرفت.

پس از زیارت مولای حنون بنار محبت الله مشتعل شد و در مراجعت بهندوستان سمند همت را در میدان خدمت بجولان درآورد و به تبلیغ امرالله مشغول شد و گوی سبقت را از همگنان رسید. در سال ۱۳۰۶ هـ ش (۱۹۲۸م) در هندوستان اقدام بتألیف و چاپ رساله ای بنام (منصفان ملاحظه نمایند) کرد و آنرا بین مؤیدان و زردشتیان منتشر نمود و ضمن پاسخگویی به ردیه ای که توسط شخصی بنام عبدالحسین واهی که پس از تشرّف به دیانت زردشتی خود را منوچهر سپنتا می نامید، نوشته شده بود بشارت ظهور مبارک را بگوش مستعدان زردشتی و متحرّیان حقیقت رسانیده و آنان را بجستجوی حقایق تشویق و تحریص نمود و در جهت هدایت آنان سؤالاتی مربوط باحکام و معتقدات زردشتیان مطرح و ایشان را بجوابگویی دعوت کرد.

در اثر اقداماتی که جناب خداداد می نمود مخالفین کمر همت بریستند تا ویرا نابود سازند ولی همواره عون و عنایت و تأییدات الهیه شامل حال بود و خوشبختانه معاندین کاری از پیش نبردند. بهر صورت جناب علیانی حدود بیست سال در هندوستان قائم بخدمت بود و در مراجعت به ایران با کسب

اجازه از حضور حضرت عبدالبهاء، مبادرت بتأسیس مدرسه دخترانه راحت آباد تفت نمود و کلیه هزینه آنرا شخصاً می پرداخت و این مدرسه تا زمانیکه کلیه مدارس بهائی تعطیل گردید بفعالیّت خود در جهت تعلیم و تربیت دختران ادامه می داد.

در سال ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۲۰م) لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه بافتخار جناب خداداد علیانی نازل گردید:

بواسطه جناب زائر خداداد رشید، کیخسرو خداداد، مهربان خداداد رستم رشید خدارحم رشید، مخمل خداداد، بانو رشید، سرور خداداد، شیرین نامدار، شیرین رستم، خدایپرست منوچهر، کشور جمشید، مروارید هوشنگ، شیرین شیرمرد، سرور خداداد علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای نفوس طیبه طاهره، جناب خداداد رشید چون بقصر مشید رسید غلیان شدید یافت و بیاد شما جوشید و خروشید و از درگه دلبر آفاق شما را اشراقی خواست و از فیض قدیم فوز جدیدی تمنا نمود و از عبدالبهاء خواهش نگارش نامه کرد، خدایا تو شاهدهی که عبدالبهاء بی نام و نشان در ره دوستان جانفشان است و بهریک بنهایت آرزو بذل جان شایان و رایگان نماید. ای ربّ ودود این بندگان سرگشته بیابان تواند و گمگشته دشت محبت و هامون عرفان تواند، نظر عنایتی فرما و موهبتی ببخش، تأیید کن و توفیقی ده و تا نفس اخیر دستگیر شو و معین و نصیر باش و پشت و پناه و ظهیر گرد، تونی مقتدر و توانا و تونی دانا و مهربان جمیع یاران و اماء رحمن را از درگاه احدیت عفو و غفران طلبم، علی الخصوص امه الله مخمل خداداد رشید را. ای پروردگار رشید خداداد پناه بدرگاه تو آورد و ملتجی بعتبه علیا شد، از گناه و جرم خانف و هراسان، و از صدمات ضعیف و ناتوان، موهبتی عنایت کن، مغفرتی بخش، عفو گناه فرما، ملجأ و پناه ده، تونی عفو غفور و تونی بخشنده و دهنده و مهربان و کریم و رؤف.

ای جناب خداداد رشید، این دختر شهید که یاران فارسی تربیت نمودند و خواندن آموختند اگر چنانچه در راحت آباد در مدرسه بنات تعلیمی دهد

و سبب هیجان جاهلان نگردد بسیار موافق است و علیک البهاء الابهی.
عبدالبهاء عباس ۲۶ رجب ۱۳۳۸ حیفا

همچنین دو فقره توقیع از جانب حضرت ولی امرالله بافتخار ایشان در سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۷ میلادی صادر گردید که خدمات امریّه ایشان چه در ایران و چه در هندوستان کّل بعز قبول مزین و ویرا تشویق بصبر و سکون و رضای الهی فرموده اند.

آخرالامر جناب خداداد علیانی در سال ۱۳۲۸ هـ ش (۱۹۴۹م) در سن ۵۳ سالگی جهان فانی را وداع گفته و بملکوت ابهی صعود نمود و درگلستان جاوید تفت مدفون گردید ذیلّاً دو فقره توقیع صادره از قلم حضرت ولی امرالله درج می گردد.

بمبئی، جناب خداداد رشید علیانی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.
عزیزه تقدیمی آندوست روحانی مورّخه اول فبرواری ۱۹۳۸ بلحاظ
مرحمت حضرت ولی امرالله ارواحنافداه فائز و مراتب خلوص و روحانیت
مورد لطف و عنایت وجود مبارک اقدس گردید. استدعای همشیره امة الله
بانو خانم رشید و اخوی جناب آقاخدارحم رشید برای حصول اذن زیارت
مقامات منوره علیا بطراز قبول مزین، فرمودند، مأذوند.

از مؤده حسن اوضاع امری آن سامان و قیام احباء الله و اماء الرحمن
برخدمت و ورود ناشر نفعات الله آقای محفوظ الحق علمی که از هرجهت
سبب و علت حرارت و اشتعال احباء و ترویج و شهرت امرالله گشته اند
خاطر شریف نورانی مبارک را مسرت حاصل، از حق می طلبند تا آن
خادم صمیمی آستان مقدس رحمانی و جمیع یاران الهی موفق و مؤید بر
اعلاء کلمه الله و نشر انوار معرفت الله گردند، و نفوس سلیمه مخلصه در
ظلّ شریعه الله وارد و محشور شوند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید، ۹
شهرالملک ۹۴ و ۱۰ فبرواری ۱۹۳۸ نورالدین زین.

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

طهران، جناب آقاخداداد رشید علیانی تفتی علیه بهاء الله ملاحظه
نمایند.

استدعا نامه آندوست حقیقی مورخه ۹ - ۷ - ۱۳۲۶ بساحت اقدس مبارک حضرت ولّی امرالله ارواحنا فداه واصل و تقدیم عرض فنا و نیستی باظهار مرحمت فائز. خدمات امریه از قبل و نطق و بیان و اتیان حجج و براهین الهیه در اثبات آئین جمال رحمن در مقابل اعتراضات معترضین و محتجبین چه در هندوستان و چه در ایران کَلّ بعز قبول و عنایت در بساط مکرمت مزین و مشرف، امیدوار چنانند که علت عارضه در دهان رفع و زائل شود و شفا از ملکوت عطا احسان شود و مجدد بذکر و ثنای آن محبوب عالمیان مشغول شوند، و مکرر با نطق فصیح و بیان بلیغ بنشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله مؤید و موثق گردند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین اول شهرالمسائل ۱۰۴، ۱۲ دسمبر ۱۹۴۷

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

اسفندیار بختیاری

جناب اسفندیار بختیاری در سال ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۲) میلادی در نرسی آباد یکی از قراء حومه یزد متولد گردید، نام پدرش خداداد بهرام بختیاری است. اسفندیار در کودکی مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت و با اهتمام پدرش خداداد اوستا و سایر فرائض مذهبی را فرا گرفت و در اجرای دستورات حضرت زردشت سعی و کوشش می نمود، پس از آن اسفندیار مانند پدرش بشغل زراعت مشغول شد و در زمستانها که امور کشاورزی متوقف بود بمدرسه نرسی آباد می رفت.

روزی اسفندیار باتفاق یکی از بستگانش برای ملاقات مسافری که از هند آمده بود بمهدی آباد رفت و بخانه ملاّ بهرام اخترخاوری ورود نمودند، برحسب اتفاق در خانه ملاّ بهرام جلسه تبلیغی برقرار بود و عده ای در آن مجلس بمذاکرات تبلیغی مشغول بودند و مذاکرات جنبه استدلالی داشت که گاهی بکتاب مقدسه قبل و الواح امری مراجعه می کردند.

اسفندیار اولین بار بود که در جلسه تبلیغی بهائیان شرکت می کرد و در این جلسه نتوانست بفهمد مبتدی کیست و منتهی کدامست و از گفت و شنودشان

چیز زیادی نفهمید، تا اینکه در آخر مجلس یک مناجات از حضرت بهاء الله بزبان فارسی تلاوت نمودند، کلمات آن مناجات بطوری برایش لذت بخش بود و در اعماق قلبش نفوذ نمود که خویش را بیقین مؤمن به آن کلام دانست. جناب اسفندیار در یادداشتی نوشته است که: «البته اسفندیار اردشیرخسرو که از احتبای مشهور محله نرسی آباد بود و در آن محفل حضور داشت پس از ختم جلسه بنده را در آغوش محبت خود گرفته در جهت تزئید و تکمیل معلوماتم چون پدر روحانی براهنمائی و تبلیغ می کوشید ولی سرمایه کلی همان جذب کلام الهی بود».

جناب اسفندیار بختیاری پس از تصدیق امر مبارک با آقامحمد بلورفروش مأنوس و مصاحب گردید و اکثر اوقات بدکان آقامحمد میرفت. با شهادت آقامحمد بلورفروش جان اسفندیار هم در معرض خطر قرار گرفت، بدین ترتیب که واقعه شهادت آقامحمد روز دوازدهم عید رضوان اتفاق افتاد، شب قبل جناب اسفندیار و آقامحمد بلورفروش و عده ای دیگر قرار گذاشته بودند که فردا با هم بمهدی آباد رفته و مجلس عید را برگزار کنند. صبح روز دوازدهم جناب اسفندیار اول بمنزل حاجی میرزامحمود افنان رفته و پس از عرض تبریک مصمم بود طبق وعده بدکان آقامحمد برود، در راه یکنفر دستور زردشتی به او رسید و گفت خبر داری که یکنفر بابی را تگه پاره کردند. اسفندیار باور نکرد و تصور نمود که دستور خواسته است او را تهدید نماید که ناگهان فراش حاجی میرزامحمود افنان سوار بر اسب باسفندیار رسید و گفت آقامحمد بلورفروش را شهید کرده اند و او را از نزدیک شدن به دکان وی برحذر داشت و بدین ترتیب جان اسفندیار از خطر حتمی نجات یافت.

پس از اقبال بامر مبارک جناب اسفندیار بختیاری با مخالفت و تعرض کلیه فامیل و بستگانش بخصوص دائی و برادرانش مواجه گردید و رشته خویشی را با وی گسستند. وقتی کلیه اقوام و نزدیکان عرصه را بر او تنگ نمودند، با مشورت محفل روحانی یزد در سال ۱۹۱۸ م باتفاق همسرش بهندوستان هجرت کرد.

در بمبئی دو برادر بزرگتر او را بعلت اینکه بهائی بود از خود راندند و بخانه راه ندادند ولی برادر سوم که بهرام نام داشت بمنظور اینکه شاید بتواند او را

مجدد بدیانت حضرت زردشت ارشاد نماید او را بخانه خود برد و با مهربانی از وی پذیرائی نمود و در قهوه‌خانه‌ای که داشت او را شریک نمود، ولی با وجود اینکه رعایت حکمت را در گفتار بخاطر برادران خود می‌کرد، از ابلاغ کلمه و تبلیغ بحکمت دریغ نمی‌نمود و این موضوع وسیله‌ای گردید که معاندین گفتارش را در جلسه انجمن زردشتیان مطرح نموده و برادرش بهرام را نسبت بوی بدگمان کنند. در این اوقات بود که از برادر خود جدا شد و نزد پسرعمویش که بهائی بود بکار پرداخت و در اثر سعی و کوشش و صداقت و امانت بتدریج در کارش برکت حاصل شد و پس از یکسال و نیم توانست با فراغت بال و آسایش خاطر بساحت اقدس حضرت مولی‌الوری مشرف شود. شرح خلاصه‌ای از وقایع این سفر سعادت اثر بقلم خود او چنین است :

در اواخر سنه ۱۹۲۰ م باتفاق هفت نفر از اجنبای زردشتی از بمبئی به پورت سعید حرکت کردیم و در ماه دسامبر همان سال وارد حیفا شدیم، روز اول همه زائرین را احضار فرموده و از بیت مبارک بیرون خرامیدند، مانند سرو ناز، موهای مبارک مثل شعاع آفتاب می‌درخشید و چهره مبارک چون گل خندان بود.

تو میدانی که بعد از انتظاری

چه بیند عاشق از همچونگاری

بمجرد اینکه نظر مبارک بروی مشتاقان افتاد فرمودند مرحبا بیائید بالا الحمدلله آمدید و رسیدید و از همگی احوالپرسی فرمودند. در آن ایام علمای اسلام در یزد بر علیه زردشتیان قیام نموده بودند، ضمن بیانات فرمودند اجنبای پارسی مقبول درگاه جمال مبارکند، جمال مبارک نظر خاص باین طایفه دارند، بعد فرمودند اخیراً در یزد علما بر علیه پارسیان قیام نموده‌اند و اعتراض کرده‌اند که تجار زردشتی نباید عمامه رنگین که علامت سیادت است بپوشند و اطفال ایشان که مدرسه می‌روند نباید لباسشان مانند لباس اطفال مسلمان باشد و ایرادات دیگر دارند و می‌خواهند این طایفه را بحال صد سال قبل برگردانند ولی خدا توفیقشان نمی‌دهد، زیرا جمال مبارک ایشانرا عزیز کرده است و فرموده است، عزت را از علماء برداشتیم و ذلت را از پارسیان.

در این دوران از محضر دیگر زائرین از جمله حضرت میرزا محمدحسن افغان و جناب ابن اصدق و شیخ محمدعلی قاننی برخوردار بودیم. پس از آن چند روزی روضه مبارکه و سایر مقامات متبرکه را زیارت کردیم. چند روز بعد مجدداً زیارت طلعت انور حضرت مولی‌الوری مفتخر گردیدیم، وجه مبارک مانند گل شکفته و خندان بود و فرمودند مرحبا و بعد به تعریف از احتبای پارسی نژاد می‌فرمودند. «جمال مبارک از این طایفه راضی بودند و می‌فرمودند این طایفه یکقدم بر خلاف رضای مبارک برنداشته‌اند، و فرمودند من خیلی از شما راضی هستم» بعد بیانات دیگر فرمودند و در وقت مرخص شدن جناب شیخ محمدعلی قاننی را امر بتوقف فرمودند، وقتی بعد بمسافرخانه آمدند اظهار داشتند که امروز از بس وجود مبارک توصیف از احتبای زردشتی نژاد فرمودند من در دل گفتم ایکاش اجداد ما هم مسلمان نشده بودند و منم از احتبای زردشتی نژاد بودم،

شبى حضرت عبدالبهاء از خلق جدید صحبت می‌فرمودند که معنی بهائی خلق جدید شدن است نه اسم، از جمله فرمودند روزی در اسکندریه، حاکم آنجا بملاقات آمد و ضمن صحبت اظهار داشت که من از دین بهائی معجزه بزرگی دیده‌ام، در جواب گفتم ما اهل بهاء به معجزه وهمی قائل نیستیم، گفت معجزه بچشم خود دیده‌ام و حکایت کرد در اسکندریه چندسال قبل یک تاجر ایرانی بود که همه اهل بازار و تجار از دستش در عذاب بودند و مکرراً از دستش عارض می‌شدند و وقتی احضار می‌شد طوری صحبت می‌کرد که همه اجزاء را منزجر کرده بود در فکر بودیم چطور با او معامله کنیم و مدتی بر این منوال گذشت، تا چند ماهی که هیچ شکایتی بما نرسید ما خیال کردیم که مرده‌است، روزی یکی از آشنایان او به اداره آمد پرسیدم عباسقلی کجا رفته که خبری از او نیست، جواب داد نمی‌دانم چه شده که این مرد بکلی عوض شده‌است و مورد اعتبار کلیه اهالی گشته، می‌گویند بهائی شده و همه کس او را امین می‌داند و امانات خود را باو می‌سپارد، آیا این معجزه نیست؟

بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند اینست معنی خلق جدید، و تبدیل شدن
ارض به ارض دیگر وآ اگر اسم بی مستی باشد چه فایده.

جناب اسفندیار بختیاری پس از مراجعت از ارض اقدس در سال ۱۹۲۱ از
بمبئی بکراچی نقل مکان کرد و تا سال ۱۹۷۵ در این شهر بخدمات امری از
جمله مسافرتهاى تبلیغی و تشویقی مشغول بود و با اکثر مبلغین که وارد
کشور پهناور هند می شدند همراهی کرده و آنان را راهنمایی می نمود،
همچنین تأسیس حظائر قدس و تهیه زمین برای گلستان جاوید از جمله
خدمات با ارزش اوست.

جناب اسفندیار بختیاری در سال ۱۹۲۷ با همسرش سرور اجازة تشرّف بارض
اقدس حاصل کرد، روزی حضرت ولّی امرالله فرمودند، کراچی رو بترقی است
احباب باید پیش بینی کنند اسفندیار عرض کرد بسیار خوب، با توجه و
عنایات مبارک امید است موفق شویم. در مراجعت از ساحت اقدس بمحفل
روحانی کراچی پیشنهاد کرد، محلی را ولو خیلی کوچک خریداری نمایند در
حالیکه کلیة اجّابى کراچی فقط یازده نفر بودند از ضعف مالی قدرت
پرداخت ۳۵ روپیه اجارة ماهانه محل دفتر محفل را نداشتند. بالاخره با
تأییدات الهی وسیله ای فراهم شد که در خارج از شهر زمینی مشجر و
محصور را در سال ۱۹۲۸ بنام حضرت ولّی امرالله خریداری نموده و بعد
عمارتی در وسط آن ساختند و در نوروز سال ۱۹۳۱ با حضور مبلغه شهر
امریکائی میسس کهلر و رئیس بلدیة و عده ای از معارف شهر افتتاح گردید
و گزارش امر حضور حضرت ولّی امرالله معروض گردید، در جواب توقیع
منیعی بتاریخ ژانویه ۱۹۳۲ م صادر گشت که از جمله عباراتش اینست :

فرمودند این عبد نهایت رضایت و خشنودی را از خدمات باهرة متتابة
مستمرة آنجناب داشته و دارم علی الخصوص از همت و اقدامات فائقه ای
که در اتمام بنیان حظیرة القدس که اولین تأسیس بهائی اقلیم هندوستان
است مبذول داشتید، البتّه رسم این بنیان را بعد از اكمال ارسال دارید تا
در کتاب عالم بهائی درج گردد انتهى

توضیح آنکه در آنزمان هنوز شبه قاره هندوستان به هند و پاکستان تقسیم
نشده بود بلکه تماماً هندوستان نامیده می شد. زمین حظیرة القدس موصوف

بدوقطعه زمین اتصال داشت که مساحت آن دو با زمین حظیرة القدس مساوی بود و اگر زمینهای مذکور با افراد متفرقه فروخته می شد و در آن ساختمان می کردند موقعیت حظیرة القدس را خدشه دار می نمود، لذا جناب اسفندیار با توجه باینکه پولی در اختیار نداشت، راضی نمی شد عمارت حظیرة القدس که اینقدر مورد نظر مولایش قرار گرفته است در ورای عمارت دیگر پنهان گردد، لذا دل به دریا زد و مبادرت بخرید دو قطعه زمین مذکور نمود و بطور معجزه آسانی در مدت قلیلی پول زمین فراهم شد، آنگاه یک قطعه اش که در مقابل ساختمان حظیرة القدس واقع بود را بمحفل ملی کراچی تقدیم و باسم محفل به ثبت رسانید و در قطعه زمین دیگر عمارتی زیبا و عالی بنام دارالسرور بنا کرد که دارای ۱۴ اطاق و دو تالار در دو طبقه می باشد با کلیة متعلقات مربوطه و پس از اتمام بنا ضمن عریضه ای از حضرت ولی امرالله استدعا نمود که آنرا بنام مبارک منتقل نماید. در جواب عریضه اش تویق منیع ۲۷ اکتبر ۱۹۴۱ صادر گردید که می فرمایند:

آنچه مجدد راجع بعمارت دارالسرور جنب ساختمان حظیرة القدس و آرزوی قلبی در تقدیم و ثبت آن بنام مبارک حضرتشان معروض داشته بودید در محضر انور معلوم و واضح شد بسیار تقدیر حسن نیت آن جناب و قرینة محترمة امة الله سرور خانم را فرمودند و فرمودند. بنویس این نیت ممدوح و این هدیه مرغوب و مقبول ولی میل و رضای این عبد آنستکه وقف امرالله در آن مدینه گردد و چون محفل مقدس کراچی رسمیت دارد انتقال این محل بنام آن محفل احسن و انسب و اگر چنانچه بر حسب تصمیم امنای محفل مرکزی جهت کودکان بهائی تخصیص داده شود مقبول و ممدوح و اگر چنانچه در وقت حاضر وسائل این تأسیس فراهم نه محول بمحفل محلی کراچی گردد تا هر نوع که موقتاً صلاح دانند این محل جدید را اداره نمایند.

بعدها کلیة املاک مزبور بصورت یکپارچه بنام محفل روحانی کراچی به ثبت رسید و جزء اوقاف بهائی قرار گرفت.

جناب اسفندیار بختیاری مسافرتهاى زیادی نیز برای تبلیغ و تشویق احباء و سرکشی به مهاجرین و ابلاغ کلمة الله انجام می داد و علاوه بر آن با عده ای

از حضرات ایادی و مبلّغین از ایران و امریکا که به هندوستان وارد می شدند همراهی می کرد، که عبارتند از: خانم دروتی بیکر و مستر ریمی و جنابان شعاع الله علانی و احمد یزدانی و اشراق خاوری و طراز الله سمندری و محمّدعلی فیضی که با بعضی از آنان در داخله شبه قاره هند و با برخی تا اندونزی و سیلان و استرالیا همسفر بوده است و در توقیع مبارک مورخ ۱۶ مارچ ۱۹۴۶ م حضرت ولّی عزیز امرالله از خدماتش بشرح زیر تقدیر فرموده اند :

فرمودند بنویس مطمئن باشند این عبد از ایشان راضی و ممنون، زیرا رکن رکین امرالله در آن سامانند و بتمام قوی بر تبلیغ امرالله و اعلاء کلمه الله و تشویق یاران و استحکام اساس نظم بدیع قائم، مسافرت به برما و ملاقات بازماندگان شهدا و اهتمام در امر تبلیغ و بنای مرقد ایادی امرالله متصاعد الی الله جناب آقاسیدمصطفی محبوب و مقبول و اجرش در ساحت کبریا عظیم انتهى.

همچنین چندبار بمعیت ورقه منجذبه میس مارشاروت مسافرت نمودند که ملاقات با دکتر محمّد اقبال عالم و شاعر مشهور و مسافرت به شیمله واقع در دامنه جبال هیمالیا برای ملاقات با مهاراجه سینکه ها و مسافرت به کلکته و نطق در دانشکده اسلامی آنجا و مسافرت به ساتی ناکتین بعزم دیدار با تاکور شاعر مشهور بنگالی و غیره از جمله این سفرهاست.

جناب اسفندیار بختیاری در سال ۱۹۵۴ بار دیگر اجازه تشرّف حاصل کرد و بساحت اقدس حضرت ولّی امرالله مشرف گردید و در مراجعت از طریق اروپا بپاکستان بازگشت و در سال ۱۹۵۷ م کمی بعد از صعود حضرت ولّی امرالله بکوهستان (مرزی) که دنباله جبال کشمیر است مهاجرت کرد. نامبرده دو لوح از حضرت مولی الوری و یک دستخط از حضرت ورقه علیا و چهل و دو توقیع از حضرت ولّی امرالله دارد، توقیعات کلاً در جواب عرایض اوست که تماماً مصدق خدمات مندرجه در این سرگذشت می باشد. که با درج چند فقره از عبارات، آن توقیعات این سرگذشت را می آرانیم.

در توقیع دوازدهم آگست ۱۹۳۶ آورده است :

فرمودند تعلق این عبد نسبت بایشان شدید و اعتماد و ممنونیت کامل،

زیرا حصن حصین را حافظ و حارسند و امر مبین را خادم و ناشری
امین فراموش نشده و نخواهند شد .

در توقیع هشتم جون ۱۹۳۹:

فرمودند بنویس مخابره با آن حبیب معنوی مورث فرح و ابتهاج و علت
روح و ریحان، زیرا در خدمت و نصرت و دفاع و اثبات تعالیم و شعائر
امر حضرت رحمن مشارالبنانند و مقدم بر گروه مجاهدان و مبارزان در
آن سامان، این عبد راضی و ممنون و مشعوف در لیل و نهار از
ملکوت پرانوار تأییدات شدید در حق آن مشتعل بنار محبت الله
ملتمس، امید چنانست این مسئول مستجاب گردد و مقصود دل و جان
تحقق پذیرد .

در توقیع بیست و چهارم مارچ ۱۹۴۱ :

آن حبیب معنوی همیشه در بساط مکرمت مذکورند و منظور نظر
مودت و شفقت، با خلوص حقیقی و جانفشانی صمیمی و انجذاب وجدانی
در اعلاء کلمة الهی و نشر نفحات رحمانی قائم و مداوم بوده و هستند
و بطراز اعمال و صفات مرضیه مرتین. لهذا بهر فیضی فائز و بهر
موهبت و تأییدی مفتخر و سرفراز و مشرفند خدمات مستمرة کمال در
محضر اقدس ذکرش دائمی و باقی و مورد تحسین و تقدیر، از الطاف
رحمانیه سائلند تا بتأییدات متتابعة ملکوت اعلی و بعنایات نامتناهیة
جمال عزّ ابهی موقّق باشند .»

در توقیع هفدهم آگست ۱۹۴۲ م:

از فضل آن طلعت لایزالی، آن حبیب روحانی بهرگونه مواهب ملکوتی و
سجایای رحمانی مرتین و مفتخر و اعظم و افضل اینکه بنعمت رضا و
کوثر عطا و عنایت اوفی حائز، زیرا بتمام همت و خلوص و فداکاری و
جانفشانی بخدمات متنوعه امریه چه در سفر و چه در حضر هر دو بکمال
شوق و اشتیاق طلباً لرضاء طلعة المقصود و شفقا بانوار وجه المحبوب
قائم بوده و هستند، این خدمات جلیلة متمادیه مورد تحسین و تقدیر
فوق العاده از لسان اطهر بوده و هست هنیئاً لکم من هذا الفوز المبین .

بخط مبارک در توقیع ۲۸ می ۱۹۳۸:

ایهاالحیب بشری لک بما جعلک الله قدوة حسنة للابرار و نوراً ساطعاً فی
تلك الارحاء فاستقم كما امرت انه یؤیدک و یلهمک و یحفظک و یحقق
امالک بقدرته المہیمنه علی العالمین. بندہ آستانش شوقی

جناب اسفندیار بختیاری آخرا الامر در تاریخ اول شهرالرحمة ۱۳۲ بدیع مطابق با
۱۹۷۵م در شهر کراچی برحمت ایزدی پیوست و از ساحت منیع بیت العدل
الهی تلگرافی بشرح زیر بمحفل ملی بهائیان پاکستان مخابره گردید:
از خبر صعود مروج دلیر و ثابت قدم امرالله اسفندیار بختیاری عمیقاً
متأثر و متآلم. خدمات ایشان که در طول حیات در سبیل امر الہی
مبذول گشته تاریخ آن شبه قاره را نورانی می گرداند، مقتضی است
جلسات تذکر شایسته جهت آن متصاعد الی الله منعقد نمایند، اجر جزیل
جهت خدمات مخلصانه ایشان از آستان حضرت منان مسئلت نمایم
بیت العدل اعظم (۸)

اریاب هوشنگ هوشنگی

جناب اریاب هوشنگ فرزند اردشیر در حدود سال ۱۲۳۷ هـ ش (۱۸۵۸م) در
شهر یزد متولد گردید. در دوران جوانی بشغل شالبافی مشغول بود و سپس
بکسب و تجارت پرداخت و با توجه بصحت عمل و امانتی که داشت بزودی
مورد توجه و طرف اعتماد تجار قرار گرفت و در نتیجه بطور نسبی صاحب
مکنت گردید، ولی بیشتر ثروت خود را صرف امور خیریه و بذل بفقراء
می نمود و خود با کمال صرفه جونی امرار معاش می کرد.

اریاب هوشنگ بمعتقدات مذهبی پای بند بود و در اجرای احکام و دستورات
حضرت زردشت می کوشید خصوصاً بخیرات و مبرات در راه خدا اعتقادی
وافر داشت، در دوران جوانی یک شب وقت سحر از خواب بیدار شد و
ملاحظه نمود که ستارگان از آسمان فرو می ریزند و نزدیک زمین که
می رسند ناپدید می شوند و با توجه ببشاراتی که از کتب زردشتیان شنیده بود
آنها از علائم تولد حضرت شاه بهرام ورجاوند می دانست که چون بسن
سی سالگی رسد از طرف اهورامزدا به پیامبری خدا مبعوث خواهد شد.

مدتها سپری شد و همواره منتظر ظهور حضرت سیوشانس بود تا اینکه خواهرزاده اش میرزاسیاهش سفیدوش مژده ظهور موعود منتظر را بوی ابلاغ نمود و پس از اتیان آله و براهین و بحث و گفتگوی فراوان بحقایق امر مبارک اذعان نمود و بشرف ایمان فائز گردید.

اریاب هوشنگ پس از تصدیق دیانت مقدس بهائی همواره در خدمت بامرالله و تقدیم تبرعات پیشقدم بود. مهمترین اقدام وی تأسیس مدرسه دخترانه هوشنگی در محله زردشتیان یزد در سال ۱۳۰۰ هـ ش (۱۹۲۱م) بود که بخرج خود ساختمان آنرا بنا نمود و قسمتی از املاک خود را وقف برای هزینه های جاری آن کرد، بعدها مدرسه مورد بحث بدبستان شش کلاسه تبدیل شد و طبق برنامه تنظیمی از طرف اداره معارف اداره می گردید مدرسه هوشنگی تا سال ۱۳۱۴ هـ ش (۱۹۳۵م) بفعالیت خود ادامه می داد تا اینکه طبق دستور دولت کلیه مدارس بهائی تعطیل شد.

اریاب هوشنگ همواره مورد اعتماد و محل توجه تجار اعم از زردشتی و بهائی بود و در مواردیکه اختلافی بوجود می آمد حکمیت اریاب هوشنگ مورد قبول طرفین دعوی بود، آخر الامر جناب اریاب هوشنگ در سال ۱۳۲۲ هـ ش (۱۹۴۲م) جهان فانی را وداع گفت و در گلستان جاوید یزد مدفون گردید.

و از جمله بانوان مؤمنه مبلغه خانم مروارید دختر ارشد اریاب هوشنگ بود، نامبرده در حدود سال ۱۲۷۰ هـ ش (۱۸۹۱م) در شهر یزد متولد شد. در دوران جوانی و هنگامیکه پدرش سرگرم تحری حقیقت در مورد ظهور سیوشانس بود وی نیز شائق بتحقیق گردید و با شرکت در جلسات تبلیغی و مباحثات با میرزاسیاهش سفیدوش همزمان با پدر و یا قدری دیرتر امر مبارک را تصدیق نمود. بلافاصله قدم بمیدان تبلیغ گذاشت، ابتداء همسر خود جناب فریدون قدرت را که از طایفه دستوران بود و سپس خواهران خود را بامر مبارک هدایت نمود و پس از آن جناب سروش ایدون و خانواده را بامرالله مؤمن گردانید.

همواره در خدمات امری کوشا بود و دوستان تازه تصدیق خصوصاً جوانان را تشویق به حضور در جلسات و مجامع تبلیغی می نمود و غالباً آنانرا نزد

حاج محمّدطاهر مالگیری و سایر فضلاء امر می برد و موجبات تزئید معلومات مصدقین را فراهم می کرد.

نسبت بجمع آوری اعانات خصوصاً از بستگان خود که غالباً ثروتمند بودند می کوشید و در تربیت اطفال و تمسک آنان بامر مبارک سعی بلیغ مبذول می داشت. در لوح نازله از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه مصدر به «بواسطه جناب سیاوش ابن رستم» و همچنین لوح مبارکی که بافتخار جناب خداداد علیانی عزّ نزول یافته، مرواریدخانم هوشنگی مورد مرحمت حضرت مولی الوری واقع گردیده است. بالاخره مرواریدخانم هوشنگی (قدرت) در سال ۱۳۳۳ هـ ش (۱۹۵۴م) در شهر یزد بملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید مدفون گشت.

مهربان تشکر

جناب مهربان تشکر فرزند رستم در سال ۱۲۶۲ هـ ش (۱۸۸۳م) در یزد متولّد گردید، در دوران طفولیت تحصیلات ابتدائی و حد اقل خواندن و نوشتن را طبق رسوم دوران خود فراگرفت و چون در حدود سن ۱۲ سالگی پدر خود را از دست داد تحت تکفل برادر خود میرزاسیاوش قرار گرفت. در جوانی مدتی را باجیری گذرانید و سپس در شهرهای یزد و قم بتجارت مشغول گردید و با وجود اینکه بشارت ظهور موعود و شاه بهرام ورجاوند را از برادر خود می شنید ولیکن خود شخصاً بتحقیق و تحری پرداخت و پس از حصول اطمینان بفوز ایمان بامر حضرت رحمن موقّق گردید و قدم در راه تبلیغ و خدمت گذاشت.

در سال ۱۲۹۳ هـ ش (۱۹۲۴م) با دائی زاده خود فرنگیس خانم هوشنگی ازدواج نمود و بطوریکه در دفتر سوم شرح داده شد این ازدواج اولین پیوند زناشویی با مراسم بهائی در بین پارسیان بود و با توجه باینکه دستوران و مؤیدان حاضر بانجام عقد ازدواج نگردیدند برای اولین بار توسط دو نفر غیر مؤید پیوند زناشویی انجام شد و موجب انفصال امر مبارک از دیانت زردشتی گردید.

جناب مهربان تشکر حدود سال ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹م) حضور حضرت

عبدالبهاء ارواحنافداه مشرف گردید و مورد مرحمت و عنایات مولای حنون قرار گرفت و در دوران تشرّف خود در ارض اقدس با اجازه از محضر مبارک موقت بتعمیر مراقد مطهر غصن الله الاطهر و آسیه خانم والدۀ حضرت عبدالبهاء که در قبرستان عمومی بنی صالح قرار داشت گردید که مورد قبول و مسرت خاطر آن حضرت واقع شد. و لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت مولی الوری بافتخار وی عزّ نزول یافت:

هوالله

ای ثابتان برپیمان، مهربان ببقعه مبارکه وارد، سر به آستان نهاد و بیاد یاران افتاد راز و نیاز نمود و تضرّع و ابتهال آغاز کرد و خواهش الطاف بجهت یاران نمود، عبدالبهاء را ساغر دل به صهباء محبت دوستان لبریز و مشام بنفس رحمان مشکبیز، آنچه بگویم و بنگارم شرح نتوانم، عبارات و کلمات مانند پیمانۀ و ساغر و میناست و مهر و محبت و وفای یاران دریا، لهذا گنجایش نیابد، پس باید نظر بجان و وجدان نمود زیرا آئینۀ جهان نعامت و اسرار محبت یاران ظاهر و عیان، ای دوستان، دهقان الهی تخمی افشانده و اراضی قلوب را کشتزار نموده و برشحات ابر رحمت سیراب کرده و حرارت شمس حقیقت تابیده ولی از خاک پاک گل و ریاحین روید و از زمین شوره زار جز خار مگیلان نروید بلکه محروم و مهجور گردد.

الحمدلله دلهای یاران پارسی خاک شیرین بود گل و نسترن روئید و مشام طالبانرا مشکین و عنبرین کرد، بخشش ایزدی در انجمن پارسی چنان جلوه نمود که دیده ها روشن گشت و دلها گلزار و چمن شد، گلشن الهی کشت و گلبن معنوی گردید و بشکوفه و ریاحین مزین گشت، شاد و خرم گردید، این باغ سه هزارسال خراب بود، درختان پژمرده، گلها افسرده، گلشن از صولت برد و شدت سرما گلخن گردیده، حال الحمدلله که موسم بهار آمد و نفحة مشکبار وزید، ابر رحمت بارید و حرارت شمس حقیقت بتابید و نسیم جانپروور مرور نمود، گلخن نومیدی گلشن امید گشت، صبح روشن دمید و بر آفاق بدرخشید از خاور ایران چنان صبحی دمید که باختر منور گشت، شکر خدا را که چنین بدرقه عنایت رسید و چنین

اختر نیک اختر بدرخشید. خوشا بحال ایرانیان، ای پروردگار مادر مهرپرور
 سیاوش جهان خاک را وداع نمود و باقلیم تابناک شتافت، از عرصه تنگ
 و تار بیزار گشت و بفضای دلگشای آسمان پرواز نمود، اردشیر از
 زندگانی این جهان دلگیر شد، حیات جاودانی خواست و آرزوی زندگانی
 آسمانی جست، ای آموزگار هردو را بیامرز و در پناه خویش پناه ده
 تویی آمرزنده و بخشنده و مهربان و تویی دهنده و پاینده و غفور و
 رحمان. ع ع (۹)

همچنین لوح مبارک زیر در پاسخ عریضه سؤالیه جناب مهربان تشکر نازل
 گردید.

طهران، بواسطه جناب امین، یزد جناب مهربان رستم
 علیه بهاء الله الابهی.

هوالله

ای یار پارسی عبدالبهاء، نامه تو رسید خوب لقبی بجهت خاندان
 انتخاب نمودی، دلالت بر این می نماید که بشکرانه الطاف الهی قیام
 داری، زیرا شکرانه سبب وفور نعمت است و چه نعمتی اعظم از هدایت
 لحظات عین رحمانیت شامل است و الطاف حضرت احدیت کامل، در
 خصوص ترجمه آیات مبارکه سؤال نموده بودید، ترجمه باید در نهایت
 فصاحت و بلاغت باشد ولی هرقدر ترجمه فصیح و بلیغ باشد قیاس به
 اصل نمی شود کرد، زیرا آن الفاظ از فم مظهر صادر و این الفاظ از قلم
 بشر صادر، فرقی بی منتهی در میان ولی بجهت اینکه یاران پارسی
 بلسان عربی آشنا نیستند محض آنکه رانحه ای از گلشن معانی بمشام
 آرند، ترجمه جائز، ولی باید نفوسی که در عربی و فارسی هردو نهایت
 اطلاع و اختبار دارند و بقریحه سیاله ترجمه می نمایند به ترجمه پردازند.
 جمیع یاران پارسی را تحیت ابدع ابهی برسان، و علیک البهاء الابهی.
 عبدالبهاء عباس (۱۰)

جناب مهربان تشکر سالیان دراز امین حقوق الله بود و ابتداء با جناب
 ابوالحسن اردکانی امین و بعد با جناب حاج غلامرضا امین امین و سپس با

میرزا ولی-الله خان ورقا همکاری نزدیک داشت. نامبرده بیشتر اوقات خود را وقف خدمت بامرالله می نمود و مدت‌ها افتخار عضویت محفل روحانی یزد را داشته و در سال ۱۳۱۶ هـ ش (۱۹۳۷م) ضمن توطئه‌ای که معاندین علیه اعضاء محفل روحانی یزد نموده و اتهام قتل کارگر کوره پزخانه را بجناب سلطان نیک‌آئین با همکاری سایر اعضاء محفل دادند جناب تشکر نیز بعنوان خلاصه‌نویس محفل مدتها تحت تعقیب و گرفتار بازجوئی و محاکمه بودند ولی کلیه اعضاء در برابر مصائب و مشکلات وارده چون کوه استوار و تحمل بلایا را عنایتی از جانب حضرت پروردگار می‌دانستند و الحمدلله در بوته امتحانات موفق و روسفید گردیدند.

بالاخره جناب مهربان تشکر در سال ۱۳۲۷ هـ ش (۱۹۴۸م) جهان فانی را وداع و به ملکوت ابهی صعود نمودند. فوت ایشان مقارن با دوران فتنه و فساد خالصی‌زاده در یزد بود که عوام الناس را علیه احباء تحریک می نمودند و مشکلات زیادی برای جامعه امر فراهم گردید.

اسفندیار مجذوب

جناب اسفندیار مجذوب فرزند هرمزدیار در سال ۱۲۷۵ هـ ش (۱۸۹۶م) در شهر یزد متولد گردید، در دوران طفولیت تحصیلات مقدماتی را در مدرسه زردشتیان یزد فرا گرفت و از اوان جوانی ذوق و استعداد مفرطی در درک مطالب روحانی و تعمق در کتب دینی از خود نشان می‌داد. در خلال این احوال جناب هرمزدیار حق‌پژوه که از مؤمنین اولیه پاریسی بود با خواهر جناب اسفندیار ازدواج نمود و بطوریکه در فصل گذشته ذکر گردید ابتداء خرمن خانم و بعد از ایشان سرورخانم و لعل خانم خواهران مجذوب بشرف ایمان فائز گردیدند و چون برادر خود اسفندیار را مستعد تحری حقیقت دیدند ویرا نزد جناب آخوند ملاعبدالغنی که از جمله اجله مبلغین بود بردند.

پس از چندجلسه شرکت در محافل تبلیغی گفتار و رفتار جناب آخوند بطوری در فکر و روح اسفندیار اثر کرد که او را منقلب نمود، ولی طولی نکشید که اسفندیار برای فراگرفتن فن خیاطی عازم طهران گردید و پس از آن چندی در قزوین اقامت نموده و از محضر مؤمنین و متقدمین امر مبارک از قبیل

حضرت حکیم‌باشی و جناب سمندری درک فیض نموده و بالاخره در سن ۲۴ سالگی بشرف عرفان مظهر ظهور فائز و در حلقه اهل ایمان وارد شد. جناب مجذوب بعد از فراگرفتن فن خیاطی به یزد مراجعت نمود و به تبلیغ و تبشیر امر مبارک همت گماشت، ابتداء والدین و منسوبین خود را بامر حضرت منان هدایت نمود و پس از آن در منزل مسکونی خود کارگاه خیاطی دایر نمود که این محل بزودی مرکز رفت و آمد اجّاب و دوستان و محل مراجعه ارباب رجوع گردید. این کارگاه خیاطی وسیله‌ای برای ارتزاق جناب مجذوب و خانواده اش و محیطی پر از صفا و روحانیت برای جمع اجّاب و مرکزی برای تبلیغ امرالله و علاقمندان امر مبارک بود. جناب مجذوب دارای بیانی فصیح و نطقی گویا بود و در کلیه محافل و مجالس به توضیح و تبیین آیات و الواح می‌پرداخت و در جلسات تبلیغی با توجه بفهم و درک مفاهیم کتب آسمانی بخصوص سعه اطلاعات او در آثار حضرت زردشت جویندگان حقیقت را بعرفان مظهر ظهور الهی هدایت می‌نمود و از این طریق عده زیادی بشرف ایمان فائز گردیدند.

جناب مجذوب بعد از مدت کوتاهی بین جامعه بهائیان یزد محبوبیتی خارق‌العاده یافت و در سن ۲۷ سالگی بعضویت محفل روحانی یزد انتخاب شد و متجاوز از پنجاه سال اکثریت آراء در عضویت محفل روحانی بخود اختصاص می‌داد.

در تأسیس مدارس بهائی یزد که شرح آن گذشت سهم بسزائی داشت و در کلیه لجنات و تشکیلات امری عضوی علاقمند و فعال بود و علاوه بر اقدامات مذکور همواره لسانش به تبلیغ امرالله ناطق بود.

در سالهای ۱۳۱۶ هـ ش (۱۹۳۷م) و ۱۳۲۸ هـ ش (۱۹۴۹م) که در اثر مخالفت و بغض و عناد معاندین اتهام دو فقره قتل فجیع یکی در شهر یزد و دیگری در شهر ابرقو را به اجّاب الهی نسبت دادند جناب مجذوب با کلیه اعضاء محفل روحانی یزد گرفتار حبس و زندان شد و در اثر اعمال نفوذ مغرضین وسائل گرفتاری عده‌ای بیگناه را فراهم نمودند و با محاکمات مغرضانه اعضاء محفل را محکوم بزندان نمودند. در واقعه ثانی جناب اسفندیار مجذوب مدت سه سال در زندانهای یزد و کرمان و طهران در سبیل

امر حضرت یزدان تحمل بلایا و مشقات زیادی نمودند و با وجود اینکه اکثر زندانیان در اثر مصائب وارده علیل و ناتوان بودند ولی دارای روحی قوی و صورتی بشاش و دائماً مورد الطاف و عنایات مولای حنون حضرت ولّی عزیز امرالله قرار گرفته و در برابر مصائب وارده چون کوه استوار بودند. بالاخره پس از دوران محکومیت مجدداً خیاطخانه خود را دایر نمود که کانونی برای اجتماع ابرار و مرکزی برای تبلیغ امر مبارک بود.

جناب اسفندیار مجذوب در دوران عمر خود به خدمات فائمه در راه امر حضرت منان قائم و همواره مورد مرحمت و عطوفت حضرت ولّی عزیز امرالله بودند، یک فقره دستخط از حضرت ورقه علیا بهائیه خانم و چهارفقره تویح از حضرت ولّی امرالله به افتخار ایشان بشرح ذیل صادر گردیده است :

یزد، جناب اسفندیار خیاط پارسی علیه البهاء والثناء

هوالله

بنده حقیقی جمال ابهی و یار نازنین حضرت عبدالبهاء نامه خوش شیرین که حضور ولّی امرالله شوقی افندی معروض داشته بودید ملاحظه گردید. چون ایشان مسافرتی موقت به بعضی صفحات فرموده اند فانیه جواب می نگارم، فی الحقیقه پس از این مصیبت کبری و بلیه عظمی صعود مبارک حضرت عبدالبهاء طیور وفا را این عالم خاک زندان جفاست و بلبلان آزاد را قفس تنگ و تار، البته ارواح قدسی دل به عالم فانی نبندد و جواهر انس از شؤن این دنیا فراغت طلبند و خلاصی جویند، ولی مشیت غالبه قاهره رحمانی و اراده محیطه نافذ رتانی چنین تعلق گرفته که این خاک سیاه جنت ابهی گردد و این توده غبراء رشک گلشن اعلی شود، لهذا مظاهر الهی و مطالع اشراق شمس سبحانی جمیع محن و آلام و مصائب را بر وجودات طیبّه طاهره قدسیّه خود قبول فرمودند و احکام و شرایع و تعالیم آسمانیرا که کافل فلاح و نجات و سعادت و خلاصی و نجات اهل عالم است وضع و تأسیس فرمودند تا آن موهبت اصلیه جلوه نماید و آن حقیقت لطیفه آشکار شود و همچنین نفوس را تربیت نمودند و به ید عنایت پرورش دادند تا به این وظیفه عالیّه سامیه قیام نمایند و به انجام این خدمت همت کنند و شجره حیات را سقایه

نمایند و نوع انسانرا خدمت فرمایند حمد خدا را که شما مؤیدید و موفّق
و از آن موائد آسمانی بهره مند و در دو جهان سودمند جمیع یاران
رحمانی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید. والبهاء علیکم شهر شوال ۱۳۴۰
ه ق فانیه بهائیه

۲۲ ربیع الاخر ۱۳۴۰ هجری قمری

از حیفا به یزد، حبیب روحانی آقای اسفندیار خیاط زیده عزّه تعالی.

هوالله تعالی

دوست یگانه، عریضه ۲ صفر به لحاظ ولی امر رب مقتدر فدیت
وجهه الانوار فائز و سبب ظهور عنایت آن طلعت اطهر گشت، زیرا آرزوی
خدمت امرالله نموده اید و در صدد صیانت احکام الله بوده اید لذا
فرمودند. امروز یکی از تأسیسات مهمه در هر بلدی استحکام محفل
مقدس روحانیست و انتظام مجمع مشورت یاران رحمانی، اگر این تأسیس
عظیم در هر مدینه رزین و متین شود هرگونه تأییدی حاصل گردد و
هرموهبت و نعمتی کامل شود و اگر خدای نخواستہ در جانی چنانچه
باید این اساس مستحکم نماند و این بنیان متزعزع گردد و اغراض
شخصیه به میان آید، بجای تأیید نومیدی احاطه کند و بعوض نصرت و
اقتدار پریشانی افکار کل را فراگیرد، لهذا امروز اعظم خدمت به آستان
احدیت وحدت اهل بهاست و اساس وحدت انتظام محافل روحانی اهل
بهاء و اگر چنانچه در انتخابات مخالف قوانین الهیه و قواعد مقررہ
امری بمیان آید البتہ باید نگذارند و به حسن تدبیر هر رخنه سد نمایند
و هر نقصی را اصلاح فرمایند ولی به حسن خلق و تدبیر که مایه
اختلاف و جدال نشود، زیرا هر امری سبب اختلاف گردد ترک آن اولی
است، حتی اگر دین سبب اختلاف شود می فرمایند در این صورت
بی دینی بهتر است، پس در اصلاح نواقص و ترویج قواعد باید حسن
تدبیر را مجری داشت که نتیجه معکوس نبخشد و اختلاف منحوس
بمیان نیاید و اما اگر یکی از اعضاء استعفا دهد باید عذری موجه و
مشروع داشته باشد نه اینکه بی دلیل باشد و پس از استعفاء مشروع

باید به جای او شخصی اختیار کنند و این امر راجع به محفل است.
زرقانی

یار معنوی امیدوارم مشاغل حالیه مرتفع گردد و ابواب برکت الهیه بر وجه یاران مفتوح گردد و اسباب عزّت و شوکت و استعلای امر مقدّس فراهم شود و آنجناب بخدمات عظیمه موقّق گردند. بنده آستانش شوقی

یزد، جناب آقا سفندیار مجذوب علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

یار روحانی، عریضه تقدیمی به لحاظ محبوب رحمانی حضرت ولی امرالله روحی لاجتباء الفداء فائز، و سؤالات مذکوره کلاً از نظر اقدس گذشت فرمودند مقصد از اجرای احکام، احکام منصوصه کتاب اقدس است آنچه منصوص نه راجع به بیت العدل اعظم است عجالاً آنچه را محافل روحانیه راجع به امور غیرمنصوصه قرار دهند مقبول و متبوع است، بقدر امکان امنای محافل باید حریت افراد را ملاحظه نمایند و احکام و قوانین جزئیه وضع ننمایند و مقید به قیود کثیره نگردند و مخصوصاً فرمودند در جمیع احیان طلب تأیید و توفیق برای آنجناب از آستان مقدّس می گردد. حسب الامر مبارک مرقوم گردید، نورالدین زین ذیقعه ۱۳۴۷، ۴ می ۱۹۲۹.

یار معنوی از مولای توانا موقّقت آنجناب را در اجرای احکام الهیه مسئلت نمایم تا به آنچه اسرار مطلقه الهیه است در این عصر بدیع مؤید گردید و به خدماتی باهره در مستقبل ایام موقّق شوید. ایدکم الله بحدود الغیب و الشهاده. بنده آستانش شوقی

یزد، جناب آقامیرزا سفندیار مجذوب علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

عریضه آن یار روحانی مورّخه ۱۴ شهر العزّه سنه ۸۹ به ساحت عزّ طلعت محبوب متعال حضرت ولی امرالله ارواحنا لوجه الفداء واصل و تأثرات قلبیه از ثمره سدره المنتهی بقیة البهاء حضرت ورقه مبارکه علیا ارواحنا لمرسها الشریفه فداء به اضغاء ملاحظه هیکل مبارک اقدس فائز. از این

فاجعه عظمی احزان لاتحصى بر قلب نورانی و فؤاد لطیف رحمانی وجود اطهر مستولی گشت و هموم و غموم بی منتهی وارد آمد، در کمال عاطفت و شفقت بیان تسلیت و تعزیت و امر به تسلیم و رضا در این مصیبت کبری فرمودند.

آن گوهر بی مثال آیت فضائل و خصائل و سجایای حضرت ذوالجلال بود و در صفات و کمالات و شؤون الهیه مثال اعظم و حقیقت اتم اقوم اکرم، مانند سحاب عطاء فیض بخش بود و بنفشات ملکوتیه و نفحات رحمانیه در انجمن عالم امکان مبعوث و محشور و مشهور و باهر. آن مظلومه آفاق و ستمدیده دوران در بحبویحه بلایا چون گل خندان و در طوفان مصائب و رزایا چون بدر لامع درخشنده و تابان، فرمودند اهل بهاء و اصحاب وفا را شایسته و سزاوار چنان که در کمال همت و نشاط قیام بر خدمت و عبودیت و اقتداء به آن کنز ثمین ملکوت ابهی نمایند. راجع به جمع اوری اشیای متبرکه که در نزد قدمای یاران الهی موجود است فرمودند بنویس تکلیف جائز نه، اجبّاء را تشویق نمائید، تأسیس حظیره القدس در هر بلد و قریه ای لازم و واجب و حجره ای از حجرات آن باید تخصیص جهت محفظه آثار داده شود و آنچه یاران به طیب خاطر و صرافت طبع بواسطه محفل تقدیم محفظه امر نمایند باید به اسم آنان محفوظ ماند و آنچه در خصوص موقوفات پارسیان که قسمتی از آنها در تولیت پارسیان بهائی است معروض حضور اقدس داشته بودید که خویست صرف مدارس و معارف بهائی شود فرمودند بنویس وقتش خواهد رسید، در این ایام چنین اقدامی جائز نه و همچنین اظهار عنایت و فضل در حق آنجناب فرمودند تا در جمیع شؤن مؤید و موثق بر خدمت امرالله شوید و از امتحانات محفوظ و مصون گردید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین ۳۰ اکتبر ۱۹۳۲ و ۱۵ شهرالعلم ۸۹ بدیع.

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

یزد، جناب آقای میرزا اسفندیار مجذوب علیه بهاء الله ابهی ملاحظه نمایند.

عریضه آن حبیب روحانی مۆرخه سوم شهرالکمال سنه ۹۲ به لحاظ عطوفت حضرت ولی امرالله ارواحنافداه فائز و مراتب روحانیت و معنویت آن یار روحانی بطراز قبول و مکرمت مزین، از حق می طلبند تأییدات حضرت بیچون در جمیع شؤون شامل احوال شود.

در خصوص تعطیل بودن مدارس بهائی و دشوار بودن فرستادن اطفال به مدارس اغیار معروض داشته بودید، فرمودند بنویس، ارسال اطفال به مدارس غیربهائی جائز توکل بر قدرت و تأیید حضرت مسبب الاسباب نمایند و از آنچه واقع گردد بهیچوجه مضطرب و ملول نگردند.

راجع بباب دوم رساله پوله رسول در ذکر مرد شریر که بر هیکل خدا می نشیند سؤال نموده بودید، فرمودند، مقصود ازل است. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین ۴ شهرالقدره ۹۲ و ۷ نوامبر ۱۹۳۵

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

در دوران انقلاب نیز جناب مجذوب تحت تعقیب پاسداران قرار گرفت و چون برای دستگیری وی مراجعه نمودند او را که برای معالجه بشیراز رفته بود نیافتند، کلیه اوراق و اسناد و نوشتجات امری و اموال موجود در خانه اش را متصرف شده و با بیرون راندن عیال و اولادش مایملک او را متصرف گردیدند. جناب اسفندیار مجذوب بالاخره در سال ۱۳۵۹ هـ ش (۱۹۸۰م) در سن ۸۴ سالگی دنیای فانی را وداع گفته و بملکوت ابهی صعود نمود. و در گلستان جاوید طهران مدفون گشت. از جناب مجذوب استدلالیه ای حاوی بشارات کتب مقدسه زردشتیان و رساله ای در باره وقایع و خاطرات دوران حیات خود و شرح حال عده ای از متقدمین امر مبارک باقی است که منتشر نگردیده است.

پس از صعود جناب اسفندیار مجذوب به ملکوت ابهی رقیمه زیر از طرف محفل ملی بهائیان ایران به اعزاز خانواده آن متصاعد الی الله صادر گردید.

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

نمره ۱۷۶

تاریخ ۱۰ شهرالجلال ۱۲۸ مطابق ۲۹ - ۱ - ۱۳۶۰

خانواده جلیله خادم برارنده امرالله متصاعد الی الله جناب مجذوب علیه غفران الله و رحمته.

با قلبی آکنده از تأثر و اندوه صعود ناشر نفعات الله و خادم محبوب امر حضرت رحمن جناب مجذوب علیه رضوان الله که نقد عمر گرانمایه را فدای خدمت فرمودند به بازماندگان آن آیت حبّ و وفا و نمونه استقامت و صفا عمیقاً تسلیت عرض می نمائیم.

خدمات ارزنده آن مجاهد فی سبیل الله و صدمات و بلایا و مسجونیتهایی که طی سالیان دراز در راه محبوب بیهمتایشان متحمل شدند درس پایداری و جانفشانی در سبیل تحقق آمال عالیة امر نازنین است.

از درگاه ملیک مقتدر علو درجات روحانی آن شیدائی روی جانان و توفیقات بیش از پیش سلاله و منسوبین محترم را طالب و ملتسمیم.
منشی محفل

فرخ فرخزادی

جناب فرخ تیرانداز (فرخزادی) در سال ۱۲۶۷ هـ ش (۱۸۸۸م) در شهر یزد در خانواده ای زردشتی متولد گردید. در دوران طفولیت مدت شش سال در مدرسه کیخسروی یزد بتحصیلات ابتدائی پرداخت و پس از آن تحت سرپرستی سروش اسفندیار مدت دو سال برای کار و تجارت برفسنجان عزیمت نمود، و بعدها بمعیت برادر خود جناب فیروز تیرانداز (فیروزمند) در رفسنجان بکار و کسب مشغول بود. در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) و در بحبویحه ضوضای یزد که در آن ۸۴ نفر از احتبای مخلص و جانفشان یزد و توابع جام شهادت نوشیدند، در رفسنجان نیز بتحریک تجار یزدی اراذل و اوباش یکنفر از احتبای را که بشغل کفش دوزی مشغول بود بضرب سنگ و چوب و ساطور مقتول نموده و بمقام رفیع شهادت نائل گردید.

جناب فرخ تیرانداز تا سال ۱۲۸۷ هـ ش (۱۹۰۸م) گاهی در یزد و گاهی در رفسنجان بکسب و تجارت مشغول بود و در این دوران وقوع دو حادثه

غم‌انگیز تحولی عمیق در روح و روان وی بوجود آورد و او را از کسب و تجارت بیزار و بکسب معارف و تحصیل علوم تشویق نمود. وقایع مذکور بشرح زیر بوده است:

هنگامیکه در رفسنجان بکار تجارت مشغول بود چندبار حجره و دکانش مورد دستبرد سارقین و اشرار قرار گرفت و در آخرین بار دو نفر از مهاجمین بخانه‌اش رفته و پس از تهدید کلید دکانش را گرفته و خود او را دست‌بسته در یکی از اتاقهای خانه‌اش محبوس نموده و سپس بدکانش رفته و کلیه پول و کالای باارزش حجره را غارت نموده و شب‌هنگام بمنزل بازگشتند و بمنظور کشتن وی چهارتیر بصورت و گردنش شلیک کردند، پس از آن یکی از اشرار برای اطمینان از اینکه وی مقتول گردیده با کارد ضربه‌ای به پشتش وارد نموده و با دیدن خون فراوانی که فوران نموده بخیال اینکه مرده است خانه را ترک نمودند، ولی از آنجائیکه اراده غلبه الهیه بر این تعلق گرفته بود که جناب فرخ از این مهلکه نجات یابد با کمک همسایگان و دوستان ابتداء در رفسنجان تحت مداوا قرار گرفت و چون پزشک و جراح حاذقی در رفسنجان نبود او را بکرمان برده و در بیمارستان مرسلین کرمان به معالجه‌اش پرداختند. مدت دو ماه در کرمان بستری بود تا اینکه بتدریج بهبود یافت و این واقعه موجب گردید که از شؤونات دنیای فانی بیزار گردد و باین حقیقت واقف شود که ایام عمر را باید صرف اموری نمود که در آن رضای حق قدیر باشد. و بدینجهت پس از بهبودی با مختصر تحصیلاتی که داشت در کرمان در مدرسه مرسلین بفرارگرفتن انگلیسی مشغول شد. واقعه دوم زمانی رخ داد که بمعیت مادر و سایر دوستان خود از کرمان به یزد مراجعت می‌نمود و در بین راه کاروانیان دچار سارقین گردیده و این بار نیز کلیه اموال و سامان سفر را بغارت بردند و جناب فرخ با در برداشتن تنها قبائیکه در حادثه اول وسیله کارد پشتش سوراخ و دزدان آنرا باو بخشیده بودند وارد شهر یزد گردید.

این دو واقعه در فکر و روح جناب فرخ اثری عمیق باقی گذاشت بطوریکه مهر سکوت بر لب زد و با تعمق و تفکر در امور دنیوی از جمیع مسائل مادی بیزار شد و پس از آن با انقلابی که در ضمیرش بوجود آمد طالب تحصیل علوم ریاضیات و ادبیات و زبانهای انگلیسی و عربی و مطالعه کتب

مقدسه گردید و بدین منظور در مدرسه مرسلین یزد که وسیله مبلغین مسیحی تأسیس شده بود مشغول تحصیل شد و ضمن فراگرفتن علوم مذکور جذب روحانیت حضرت مسیح گردید.

پس از آن با معلوماتیکه کسب نموده بود در مدرسه خسروی یزد مشغول تدریس شد. در اینوقت جناب فیروز تیرانداز برادر میرزافرخ که وی نیز بحضرت مسیح ایمان آورده و با مذاکراتیکه با مبلغین بهائی نموده بود و شرط ایمان بحضرت بهاء الله را اعتراف بحقانیت حضرت محمد (ص) می دانستند و در نتیجه جناب فیروز مشغول فراگرفتن قرآن کریم و تحقیق در آیات قرآنی بود و بالاخره پس از دو سال تحقیق و با راهنمایی مبلغین بهائی با اقرار بحقانیت حضرت رسول اکرم امر جمال اقدس ابهی را تصدیق نموده بود، وسیله گردید تا برادر خود میرزافرخ را با آیات و الواح نازله از سماء مشیت الهی آشنا نماید و پس از تحقیق و مطالعه فراوان و محاوره و مذاکراتیکه با احبای الهی نمود جناب فرخ تیرانداز نیز امر مبارک را تصدیق و بشرف ایمان بامر حضرت یزدان فائز گردید.

چندی نگذشت که انجمن زردشتیان یزد بعلت اقبال میرزافرخ بامر مبارک با وی بنای مخالفت را گذاشت و در نتیجه از خدمت در مدرسه خسروی استعفا نمود و مجدداً بکار تجارت پرداخت تا بالاخره در سال ۱۳۱۷ هـ ش (۱۹۳۸م) با توجه بمعلوماتیکه داشت در وزارت دادگستری استخدام شد و پس از چندی از یزد بطهران منتقل گردید.

جناب فرح زادی در طهران بخدمت امراالله مشغول شد و بیشتر اوقات خود را در لجناب و تشکیلات امری مصروف می داشت، خصوصاً علاقه خاصی بتدریس داشت و مرتباً کلاسهای عربی و انگلیسی و ادبیات و سایر دروس امری را اداره می کرد، مدتی نیز عضو محفل روحانی منطقه محل سکونت خود بود و آخرالامر در سال ۱۳۴۹ هـ ش (۱۹۷۰م) در سن ۸۲ سالگی جهان فانی را وداع نموده و بعالم بالا صعود کرد.

شاه بهرام مؤیدزاده

جناب شاه بهرام مؤیدزاده در سال ۱۹۰۳ میلادی در شهر یزد قدم بعرصه

وجود گذاشت نام پدرش خدابخش کیخسرو که یکی از مؤیدان زردشتی بود و نام مادرش دین‌بانی که او هم صبیبه مؤیدی بنام بیژن بود. شاه بهرام در سن هفت سالگی بدبستان کیخسروی و سپس مدرسه دینیاری وارد شد و پس از آنکه کلاس پنجم دبستان را باتمام رسانید، چون از خانواده مؤیدان بود که در آئین زردشتی نوعی از درجات روحانی است بکسب علوم دینی پرداخت و در پانزده سالگی پس از طی مراحل مؤیدی و با آداب خاص بلباس مؤیدان درآمد.

شاه بهرام در دیانت زردشتی تعصبی شدید داشت و از سایر ادیان متنفر و بیزار بود و نسبت بدیانت بهائی بغضی وافر داشت. دو سال گذشت و شاه بهرام بقصد ملاقات بستگانش به اصفهان سفر کرد و بسرای مخلص که تجارتخانه پیمان و پیمانیان در آنجا بود ورود نمود. احتیای پارسی نژاد تصمیم گرفتند بنحو مقتضی با شاه بهرام بمذاکره و مباحثه پرداخته و او را از حقایق ظهور شاه بهرام ورجاوند مطلع نمایند. برای حصول باین مقصود از جناب آقاشیخ حسین فاضل طهرانی مدد جستند و نامبرده باب مذاکره و مباحثه را با شاه بهرام گشود و با بیانی شیوا و مستدل و ظرف مدتی کوتاه نامبرده بدرجه ایمان و اطمینان فائز گردید.

شاه بهرام در اینوقت که حدود نوزده سال داشت قلم برداشته و نامه‌ای به انجمن زردشتیان یزد و نامه دیگری به پدر خود که او هم عضو همان انجمن بود نگاشت به این مضمون که من پس از تحقیق کامل یقین نمودم که حضرت بهاء الله موعود کتاب حضرت زردشت و جمیع پیامبران گذشته است لهذا بهائی شده‌ام. این خبر بر اعضای انجمن گران آمد که چرا نفسی که در سلک مؤیدان قرار گرفته و دستور زاده بوده بجرگه بهائیان درآمده است ولی مخالفتها و اعتراضات معاندین بر مراتب انجذابش افزود بطوریکه زمام حکمت را از دست داد و از هر طرف آماج تیر ملامت همکیشان و پیشوایان قرار گرفت. در اینوقت بطهران سفر کرد و در تجارتخانه یکنفر زردشتی بکار مشغول شد و با وجود اینکه در لباس مؤیدی بود کلیه فرانس دینی زردشتی را بجا می آورد ولی هر بامداد بتلاوت مناجات و آیات می پرداخت. در طهران با پاره‌ای از معارف بهائیان از قبیل حاجی امین اردکانی و ملآبهرام

اخترخاوری آشنا شد که او را در مجالس و محافل شرکت می دادند.

باری متصدیان اداره ایکه در آن کار می کرد مرتباً اذیت و آزارش می کردند تا شاید بدینوسیله او را از بهائی بودن منصرف سازند. ولی هرقدر او را بیشتر می آزردهند همانقدر بر اشتعالش می افزود. شاه بهرام پس از مدتی به یزد مراجعت کرد. والدینش از دیدار او مسرور گشتند و در باره دین جدیدش اعتراضی نکردند. فقط می گفتند سعی کن شورش و غوغا برپا نکنی ولی مؤبدان و دستوران آرام نگرفتند و مرتباً با او بمباحثه و مذاکره پرداخته و موجبات ایذاء و اذیتش را فراهم می کردند. بهرجهت چون احتمال می رفت که شور و اشتعال شاه بهرام در امر تبلیغ عرق عصبیت معاندین را بحرکت آورد و منجر بشورش و وضوئی شود با مشورت با محفل روحانی یزد به بمبئی برای پیدا کردن جمشید خداداد حکیم که با پدرش سوابقی در معاملات تجاری داشت بجستجو افتاد و بالاخره در برخورداری عجیب او را شناخت و با عده دیگری از احتبای پارسی آشنا شد.

شاه بهرام تا یکماه در معبد زردشتیان بسر برد و بعد با آنکه دخلش خوب بود ولی وجدانش بادامه آن شغل راضی نمی شد و بالاخره استعفا کرده و در مغازه ای مشغول بکار شد و شبها در معبد می خوابید تا اینکه با جناب میرزامنیر نبیل زاده ملاقات نمود و در مجالس تبلیغی او شرکت می کرد. در یکی از ملاقاتها جناب نبیل زاده بوی گفت توقیع مبارکی از حضرت ولی امرالله رسیده که برایتان می خوانم، مضمون آن این بود که هریک از افراد ملل متنوعه که بامرالله داخل شده اند باید تمام آداب و رسوم و عادات دیانت سابق را ترک کنند و به آنچه در امرالله تصریح شده عمل نمایند، با شنیدن این بیان شاه بهرام منقلب گردید و سدره و کشتی و لباس مؤبدی را از تن در آورده بوسید و کنار گذاشت و از کسوت دستوران خارج گردید. این امر باعث شدت و حدت مخالفت دستوران گردید، بدرجه ایکه در خوراک او زهر ریختند و خواستند او را مسموم کنند که بموقع از این دسیسه مطلع گردید و از خوردن آن خودداری نمود. باری شاه بهرام در بمبئی از محضر جناب نبیل زاده و جناب جمشید خداداد حکیم مستفیض می شد و هر روز شعله نار انجذاب در وجودش بیشتر زیانه می کشید کم کم خود زبان گویا پیدا کرد و

بر اقامه دلیل و برهان توانا گشت و امرالله را ب مردم ابلاغ می نمود. از جمله اقداماتش مذاکره با دستور هوشنگ جی ملقب بشمس العلماء بود. جناب شاه بهرام از طرفی در خیال تبلیغ و اعلاء کلمه الله بود و از طرفی ضیق معیشت فکرش را مشوش می نمود، بدین معنی که اکثر اوقات بیکار بود و یکی از علل آن این بود که برای شغل باحباب رجوع نمی کرد مبادا در ایمانش شبهه کنند، تا وقتیکه راه چاره از شش جهت بر وی مسدود شد، بفکر انتحار افتاد ولی بزودی بخود آمده و از این فکر منصرف گردید. در این هنگام عریضه ای بمحضر حضرت ولی امرالله نوشت و از فرط تهی دستی آنرا بدون تعبیر در صندوق پست انداخت و پس از قلیل مدتی بدریافت جواب سرافراز گردید، حاشیه آن توقیع باین عبارت مرتین بود:

مأذون زیارتید، حفظکم الله و ایدکم، بنده آستانش شوقی .

شاه بهرام از اینکه اجازه تشرّف باو عنایت شده بود مسرور گشت ولی وسیله سفر برایش مهیا نبود تا اینکه حادثی بوقوع پیوست که به کلکته عزیمت نمود و در مغازه یکی از دوستان بکار مشغول شد، و پس از مدتی توانست توشه سفر را فراهم نموده و عازم ساحت اقدس شود و روز اول ژانویه ۱۹۳۲ وارد حیفا گردد و بزیارت طلعت محبوب مفتخر شود. جناب شاه بهرام از اول ژانویه تا هفتم فوریه در اراضی مقدسه بزیارت پرداخت که ۲۲ روز آن در حیفا و در محضر مبارک سپری گردید. از جمله مطالبی که ذکرش از آن ایام سعادت فرجام لازم می باشد بعبارت خودش این است :

یک روز یکی از احتبای غرب برای سه روز حضور مبارک مولای جهان مشرف بودند، در ضمن معرفی بنده فرمودند، از اول پیشوایان ملت زردشتی است که در امرالله خود را آشکار کرده است. یک روز گلی عنایت فرمودند و فرمودند بیاد اسفندیار بختیاری ببینید و اضافه فرمودند اسفندیار بختیاری رکن رکین امرالله است.

لازم بتوضیح است که در این بیان حضرت ولی امرالله فرموده اند، شاه بهرام نخستین پیشوایی از ملت زردشت است که ایمان خود را آشکار نموده است و نفرموده اند که اولین پیشوایی است که بامرالله ایمان آورده چه که قبل از او مؤبدانی در زمان حضرت مولی الوری مؤمن شده اند مانند مؤید بهمن اردشیر

خدابنده و مؤید جمشید فریبرز و مؤید هرمزدیار خدابخش و غیره که برای برخی از آنان از قلم اظهر حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه لوح صادر گشته ولی همه آنها بحکمت حرکت می‌کردند و غالباً ایمان خود را پنهان می‌داشتند ولی شاه بهرام بطوریکه شرحش گذشت از همان ابتدای کار ایمان خود را بانجمن زردشتیان و سایر مؤیدان علناً اظهار و ابلاغ نموده است.

جناب شاه بهرام پس از مرخصی از حضور مبارک از طریق خانقین و کرمانشاه بطهران بازگشت و همه جا دستورات حضرت ولی‌عزیز امرالله را مبنی بر مهاجرت بممالک خارجه ابلاغ نمود و پس از آن بشیراز و یزد سفر کرد. در یزد دستوران مانع ورود او بخانه پدر و مادرش شدند و او بخانه اسفندیار مجذوب ورود نمود و بعد از ملاقات پدر و مادر و سایر بستگان باتفاق مادر و خواهر عازم کراچی گردید. و مدتی را بکسب و کار و دکانداری گذراند و چون در چند فقره معامله متضرر گردید، فهمید که برای کارهای دنیوی خلق نگردیده بدینجهت پس از آن طوق خدمت بر گردن نهاد و تمام اوقات خویش را صرف خدمت امرالله نمود، در خلال این احوال به نوشتن و سخن گفتن تسلط کامل یافت و سپس بمسافرتهاى تبلیغی پرداخت و به اکثر نقاط هندوستان سفر کرد و در هر مرز و بوم عده زیادی را بصراط مستقیم امر الهی هدایت نمود.

پس از آن جناب مؤیدزاده بسمت هیأت معاونت انتخاب گردید و با توجه باینکه علاوه بر زبان فارسی و زبان انگلیسی زبان اردو را نیز میدانست، اکثر مبلغین و مشوقین را در سفرها ملازمت می‌نمود، از قبیل ایادیان امرالله حضرت امة‌البهاء روحیه خانم و جنابان طرازالله سمندری و جلال خاضع و دکتر رحمت‌الله مهاجر و هوراس هولی و ابوالقاسم فیضی و همچنین مبلغین امرالله جنابان اشراق خاوری و محمدعلی فیضی و یدالله وحدت و غیره.

جناب مؤیدزاده در سال ۱۹۴۰ با رضوان خانم دختر بهمن اردشیر از اهالی کسنویه یزد که در سال ۱۹۲۴ بکراچی هجرت کرده بودند ازدواج نمود.

در سال ۱۹۴۴ با مهاجرت عده‌ای از اجنبای پارسی به شهر کوهستانی پنجگینی محفل روحانی آندیار تشکیل شد، با توجه باینکه در پنجگینی پیروان هریک از مذاهب هندو و مسلمان و مسیحی و زردشتی جداگانه

مدرسه دارند، آقای رستم مهرشاهی پیشنهاد کرد که یک مدرسه بهائی هم در پنجگینی تأسیس شود که پس از مشاوره با محفل روحانی محلی و محفل مقدس ملی و طرح آن در کانونشن ملی در پونه تأسیس مدرسه مذکور بتصویب رسید و مقدماتاً در سال ۱۹۴۵ یک پرورشگاه بهائی در پنجگینی تأسیس شد و محفل روحانی از رضوان خانم مؤیدزاده تقاضا نمود سرپرستی و مدیریت آنرا عهده دار گردد و در نتیجه مدرسه مذکور با هیجده نفر از نونهالان بهائی شروع بکار نمود و هزینه آن از طرف افراد خیر و نیکوکار تأمین می گردید، در اینوقت جناب رستم سهیلی عریضه ای مبنی بر تأسیس مدرسه پنجگینی حضور حضرت ولی محبوب امرالله معروض داشت، در جواب فرمودند :

این پرورشگاه دانشگاه عالی بهائی خواهد شد.

پس از آن جناب رستم سهیلی ساختمانی برای این منظور خریداری و تقدیم نمودند و بتدریج این مؤسسه پیشرفت و ترقی نمود و به مدرسه متوسطه و دبیرستان تبدیل شد که یک مدرسه بین المللی است.

رضوان خانم مؤیدزاده مدت سی سال مدیریت و سرپرستی این مؤسسه فرهنگی را عهده دار بودند و خدمات ایشان مورد تقدیر بیت العدل اعظم الهی قرار گرفت، ترجمه رقیمة بیت العدل اعظم که در هشتم اکتبر ۱۹۷۵ عز صدر یافته این است :

رضوان خانم مؤیدزاده، توسط مدرسه نیوایرا، پنجگینی، مهاراشترا، هندوستان.

در این موقع که جشن سی امین سالگرد مدرسه نیوایرا (عصرجدید) برگزار می شود از خدمات خستگی ناپذیری که از هنگام شروع این مؤسسه مبارکه نموده اید صمیمانه ابراز قدردانی می نمائیم. خلوص و استقامت و عشق و علاقه و حکمت شما سرچشمه و منشأ نیرو از برای مدرسه بوده است، صدها تلامذه ای که در دوران تمام این سالها در تحت توجهات مادرانه شما بوده اند و اکنون اغلب بخدمت امرالله مشغولند خود شاهد زنده موققت شما در خدمت در سبیل تعلیم و تربیت که در این امر مقدس یکی از بهترین طرق عبادت خدا محسوب شده

می‌باشند، ما از طرف شما در اعتاب مقدسه دعا و سپاسگزاری می‌نمائیم و از حضرت بهاء‌الله ملتسمیم که ممتازترین الطاف خود را بشما عطا فرماید. با تکبیرات محبانه بهائی. بیت العدل اعظم

جناب شاه‌بهرام مؤیدزاده توقیعات چندی در جواب عرایض خویش دارد که اصل همه آنها را بمحفظه آثار فرستاده است و حواشی کل آن توابع بخط مبارک حضرت ولی‌امرالله موشع می‌باشد که از جمله در حاشیه توقیع مورخ ۱۹ می ۱۹۳۲ فرموده‌اند :

یار حقیقی در این بساط مذکورید و از عزیزان حق محسوب و در سلک خدام باوفای غیور آستان مقدس محشور، آنی از یاد نرفته و نخواهید رفت مطمئن باشید و بکمال شهامت و شجاعت بخدمت امر ربّ جلیل پردازید. بنده آستانش شوقی

جناب شاه‌بهرام مؤیدزاده و رضوان خانم تا سنه ۱۹۷۵ میلادی که شرح حال آنها برشته تحریر درآمده هر دو در خطه هندوستان بخدمت امرالله مشغول بوده‌اند. (۱۱)

خسرو حق پژوه

جناب خسرو حق پژوه فرزند هرمزدیار در سال ۱۲۸۵ هـ ش (۱۹۰۶م) در شهر یزد متولد گردید، در نوجوانی با پدر بزرگوارش جناب هرمزدیار حق پژوه در محافل و مجالس تبلیغی شرکت می‌نمود و با وجود اینکه بهائی‌زاده بود شخصاً امر مبارک را در محضر جناب آخوند ملاعبدالغنی و حاج محمدطاهر مالگیری تحقیق نموده و بمقام ایمان و عرفان بامر حضرت رحمن فائز گردید. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی رهسپار هندوستان شد، سری پرشور و قلبی پرمحبت و رشوف و روحی آزاد و بی‌آلایش داشت. مدت هفت سال در هندوستان بتحصیل علوم و فنون پرداخت و در عین حال دقیقه‌ای از خدمات امری و امور روحانی غافل نبود، روز بروز بر مراتب کمال خود افزود و آنرا وسیله‌ای برای فوز خدمت بامر حضرت رحمن می‌نمود.

پس از چندی بعضویت محفل روحانی کراچی انتخاب و سپس بنماینده‌گی انجمن شور روحانی ملی هندوستان مفتخر گردید. در این ایام دست نیاز بدرگاه مولای بی‌انباز بلند نمود و از یراعة فضل و احسان باین بیان مفتخر گردید:

یار معنوی در این بساط فراموش نگردید و از خاطر نروید، در ترویج احکام منصوصه جهد بلیغ مبذول نمائید تا آنچه علت آسایش و سعادت ابدیه است فائز و نائل شوید.

پس از هفت سال توقف در کراچی و خاتمة تحصیلات جناب حق‌پژوه به یزد مراجعت نمود در این اوقات بهمت دوستان یزد و قیادت و پشتیبانی محفل مقدس روحانی که مقارن با سال ۱۳۰۶ هـ ش (۱۹۲۷م) بود مدرسه پسرانه توفیق تأسیس گردید و مدیریت و سرپرستی آنرا جناب خسرو حق‌پژوه عهده‌دار گردید و با همت و مجاهدت وی و سایر معلمین و مدرسین بزودی مدرسه مذکور سرآمد مدارس عصر خود گردید و عدّه حاصلین آن از ۱۵ نفر به ۱۵۰ نفر افزایش یافت. حسن شهرت مدرسه توفیق بطوری زیانزد خاص و عام شد که افراد غیربھائی نیز با کمال میل اطفال خود را باولیای مدرسه سپرده و نسبت به تعلیم و تربیت علمی و روحانی فرزندان خود دلخوش بودند. مدت شش سال توقف در یزد جناب حق‌پژوه ضمن انجام خدمات فرهنگی بخدمات امری نیز مشغول بود و محبوبیتی بی‌نظیر یافت. ولی متأسفانه در بیست و هفتمین سال پرافتخار زندگانش در سال ۱۳۱۲ هـ ش (۱۹۳۳م) چشم از جهان فرو بست و روحش بملکوت ابھی پرواز نمود، پس از صعود جناب حق‌پژوه توفیق مبارک زیر از سماء فضل و احسان نازل گردید:

والدة دلسوخته خانواده ماتم زده متصاعد برفیق اعلیٰ علیهم
بهاء الله الابھی.

هوالله

از خبر وحشت اثر فاجعه مؤلمه غیرمنتظره عروج شخص غیور خدوم جناب آقاخسرو هرمزدیار حق‌پژوه مدیر مدرسه توفیق در یزد علیه بهاء الله و غفرانه در این ایام بسمع مبارک حضرت ولی‌امرالله ارواحناالوحدته الفداه رسید، بینهایت مورث حزن قلب انور گردید و فقدان

آنوجود نازنین نورانی فقال و مروج تعالیم امر حضرت رحمانی در
 عنفوان جوانی بدروء زندگی نمود بسیار اسباب تأثر و تأسف خاطر
 مبارک حضرت ولی امر رحمانی شد، ولی با مقدرات یزدانی چه توان
 نمود، جز صبر و شکیبائی، لذا با بیانی مملو از عاطفت و قلبی طافح
 از تحسّر و شفقت والدین ماجدین حقّ پژوه خصوصاً و خانواده مصیبت
 رسیده آنمتعارج بعالم بالا و ملکوت ابهی را علیهم بهاء الله عموماً
 تعزیت و تسلیت دهند. امر بصبر و تحمل در این ماتم جانسوز فرمایند
 و هر لحظه ملتمس مغفرت و علو درجات لاجل آن مغفور مبرور از
 آستان مقدس ربّ غفور هستند. طوبی له و حسن مآب.

حسب الامر مبارک تحریر شد. عبد فانی میرزاهادی شیرازی
 ملاحظه گردید، بنده آستانش شوقی (۱۳)

بهمن جمشید (جمشیدی)

مرحوم بهمین جمشید (جمشیدی) معروف به دانی بهمین در سال ۱۲۵۴ شمسی
 (۱۸۷۵ میلادی) در یزد در خانواده سرشناس و متدین بدیانت زرتشتی متولد
 یافت (پدر بزرگ ایشان بنام مهربان از مؤیدان بنام زرتشتی یزد بوده است)
 دوران کودکی و جوانی را در یزد گذرانده و در فراگرفتن خطّ و زبان پارسی و
 اصول مذهبی کوشا بود در دیانت زرتشتی راسخ و معتقد به اصول آن پابند
 و پابرجا بود و بنا بوعده های داده شده در کتب زرتشتیان منتظر ظهور
 شاه بهرام ورجاوند، تا اینکه در سن جوانی برای کسب و تجارت از یزد عازم
 طهران گردید در بازار امین الملک (معروف به بازار گبرها یا زرتشتیان یزد)
 یکی از همکاران زرتشتی خود به کسب و فروش پارچه های دست باف یزد
 مشغول گردید.

البته در این بازارچه کلیه مغازه های آن مربوط به زرتشتیان بود و میشود
 گفت بعلت اعتقادات مذهبی و تعصبات مردم منطقه کسب و کار آنان
 محدود بود. در همسایگی ایشان شخص مسن و فاضل بنام استادکیومرث
 گشتاسب (پدر مرحوم گشتاسب کیاست) مشغول کسب و کار بود که به ظهور
 حضرت بهاء الله ایمان آورده بود ولی این امر بمقتضای زمان و حکمت وقت

بین همکاران و دوستان زرتشتی علنی نبود جناب استاد کیومرث علاقه و اشتیاق و استعداد پدرش دانی بهمن را نسبت به ظهور حضرت بهاء الله درک کرده بود لذا بدون اظهار علنی به ایشان راجع به این مطلب در یکی از بعد از ظهرهای روز جمعه ایشانرا همراه خود به باغی خارج از شهر (حدود سبزه میدان) می برد که در آنجا جلسه ای با جمعی از گروه مؤمنین ملبس به لباس اسلامی و معتمین برگزار شده بود هنگام ورود به جلسه مورد احترام فوق العاده قرار می گیرد و دوستان معتم به احترام ایشان از جای برمیخیزند که این احترام قابل اعجاب و برای دانی بهمن باورکردنی نبود. بعد از ورود به باغ و اطاق محل جلسه و گفتگو مشاهده نمود که «قدح شربت» در وسط اطاق قرار دارد که حاضرین از آن برای رفع تشنگی استفاده می نمایند و در حله اول استاد کیومرث از آن قدح استفاده نمود و بفاصله اندکی شخص مسلمان دیگری از همان قدح آب نوشید این عمل باعث حیرت و تعجب ایشان واقع شد چون بهیچوجه سابقه نداشته است که افراد مسلمان به شخص زرتشتی احترام بیش از حد گذاشته و از یک طرف آب بیاشامند. در این هنگام بخاطر ایشان خطور می نماید که مسلماً شاه بهرام ظهور نموده است و همانطوریکه در کتب آسمانی وعده فرموده اند هنگام ظهور، گرگ و میش به سر یک جوی آب خواهند آشامید. بعد از خاتمه جلسه جرأت پرسش و شرح مواقع را از دوست بزرگوار خود نداشت ولی جناب استاد کیومرث کتاب ایقان را به ایشان داد. دانی بهمن شبها در نور ماه در بستر بمطالعه آن می پرداخت تا دیگر همکاران زرتشتی از جریان تحقیق ایشان مطلع نگردند.

در سن ۳۰ سالگی امر مبارک را تصدیق نمود و علناً بخدمت امر مشغول شد. بسیاری از الواح و آیات فارسی و عربی را از حفظ داشت و در محافل و مجالس از آنها استفاده می کرد.

در خدمات امریه فعال و در لجنات متعدد یزد عصویت داشت و در بین کسبه و اهالی یزد بعلت امانت و درستکاری مورد احترام بود.

در سنوات اخیر عمر بعلت کهولت دست از کسب و کار کشید و عازم طهران شد و در ششم آذرماه ۱۳۳۳ شمسی (۲۷ نوامبر ۱۹۵۴) بملکوت ابهی صعود و در گلستان جاوید طهران مدفون گردید.

مآخذ و یادداشت‌ها

دفتر اول

- ۱ - دکتر جهانگیر اوشیدری، تاریخ پهلوی و زردشتیان صص ۲۲۵ تا ۲۳۰
- ۲ - مآخذ بالا
- ۳ - مآخذ بالا
- ۴ - مآخذ بالا صص ۲۲۷ تا ۲۲۹
- ۵ - مآخذ بالا
- ۶ - رشید شهوردیان، فرزندگان زردشتی ص ۶۲۷
- ۷ - اوستا آیه ۸۹
- ۸ - عنایت خدا سفیدوش، ایران و پیامبران ایرانی

دفتر دوم

- ۱ - محمّد علی فیضی، حضرت نقطه‌اولی ص ۱۳۷
- ۲ - فاضل مازندرانی، ظهور الحق، بخش سوم ص ۳۹۵
- ۳ - فرزندگان زردشتی صص ۶۱۷ تا ۶۲۴
- ۴ - از دفتر خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۵ - حضرت بهاء‌الله، دریای دانش صص ۲ تا ۱۰
- ۶ - اشراق خاوری، مانده آسمانی جلد هفتم صص ۱۴۸ تا ۱۷۳
- ۷ - روح‌الله مهرباخانی، شرح حال جناب ابوالفضائل صص ۵۹، ۵۸
- ۸ - به شرح حال استاد جوانمرد شیر مرد در صفحات بعد مراجعه شود
- ۹ - ابوالفضل گلپایگانی، رساله اسکندریه
- ۱۰ - مانده آسمانی، جلد ۷ ص ۱۵۳
- ۱۱ - شرح حال جناب ابوالفضائل صص ۵۹، ۵۸
- ۱۲ - تاریخ پهلوی و زردشتیان صص ۲۶۲ تا ۲۸۷
- ۱۳ - فرزندگان زردشتی
- ۱۴ - مجموعه الواح مبارکه بافتخار احبای پارسی ص ۱۴
- ۱۵ - خاطرات اسفندیار مجذوب

- ۱۶- حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب ص ۳۰۳
- ۱۷- دیپچاند خیانارا، کتاب جاویدانها (Immortals) صص ۱۵۶ تا ۱۵۹
- ۱۸- حضرت بهاءالله، الواح چاپ مصر ص ۲۴۰
- ۱۹- دفتر خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۲۰- میرزا سیاوش سفیدوش، مجموعه الواح خطی،
- ۲۱- مجله ثریا شماره ۳۷ و ۳۸، ۱۳۱۷ هـ ق چاپ مصر
- ۲۲- دفتر خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۲۳- اشراق خاوری، محاضرات جلد ۲ ص ۷۵۵
- ۲۴- یار دیرین ص ۱۴۲
- ۲۵- مجموعه الواح بافتخار احبای پارسی ص ۳۸
- ۲۶- مصابیح هدایت، جلد ۴
- ۲۷- ادعیه حضرت محبوب ص ۳۵۲
- ۲۸- دفتر خاطرات مجذوب
- ۲۹- مأخذ فوق
- ۳۰- حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی جلد اول صص ۲۸۵، ۲۸۸
- ۳۱- آهنگ بدیع سال ۴ شماره ۱۰
- ۳۲- سیاوش سفیدوش، یار دیرین ص ۱۴۲
- ۳۳- آهنگ بدیع، سال ۴ شماره ۱۰
- ۳۴- فرزندگان زردشتی، ص ۵۸۱

دفتر سوم

- ۱- مجموعه الواح خطی جناب مهربان پیمان
- ۲- مأخذ بالا
- ۳- مأخذ بالا
- ۴- مأخذ بالا
- ۵- مأخذ بالا
- ۶- مأخذ بالا
- ۷- کتاب یار دیرین ص ۱۱۱

- ۸ - مأخذ بالا
- ۹ - مأخذ بالا
- ۱۰ - مأخذ بالا
- ۱۱ - مأخذ بالا
- ۱۲ - مأخذ بالا
- ۱۳ - مجموعة الواح بافتخار احبای پارسی ص ۲۳
- ۱۴ - کتاب یار دیرین ص ۳۶
- ۱۵ - مجموعة الواح بافتخار احبای پارسی ص ۵۴
- ۱۶ - یار دیرین صص ۴۲ تا ۴۴
- ۱۷ - مأخذ بالا
- ۱۸ - مأخذ بالا ص ۴۶
- ۱۹ - مأخذ بالا ص ۵۳
- ۲۰ - مأخذ بالا ص ۵۷
- ۲۱ - مجموعة الواح بافتخار احبای پارسی ص ۵۷
- ۲۲ - یار دیرین ص ۱۱۱
- ۲۳ - یار دیرین ص ۱۱۱
- ۲۴ - یار دیرین ص ۱۴۷
- ۲۵ - یار دیرین ص ۱۳۶
- ۲۶ - ظهور الحق جلد ۸ صص ۹۵۰، ۹۵۱
- ۲۷ - مأخذ بالا
- ۲۸ - مأخذ بالا
- ۲۹ - یار دیرین ص ۴۶
- ۳۰ - یار دیرین ص ۴۷
- ۳۱ - یار دیرین ص ۱۴۹
- ۳۲ - خاطرات اسفندیار مجنوب
- ۳۳ - مأخذ بالا
- ۳۴ - مأخذ بالا
- ۳۵ - یار دیرین ص ۱۲۳

۳۶- ظهورالحق، جلد ۸ ص ۹۳۹

۳۷- خاطرات اسفندیار مجنوب

دفتر چهارم

۱- کتبه الواح مندرج در شرح حال جناب خسرو بمان در کتاب نوید جاوید از روی پیش‌نویس جلد دهم مصابیح هدایت نوشته جناب عزیزالله سلیمانی نقل گردیده است

۲- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، جلد اول ص ۴۵۱

۳- آهنگ بدیع، سال دوم شماره ۱۰ ص ۱۵

۴- آهنگ بدیع سال ۷ شماره ۶ ص ۶

۵- آهنگ بدیع سال ۷ شماره ۷ ص ۸

۶- ماخذ بالا

۷- مصابیح هدایت، جلد ۳ صص ۸۱ تا ۸۸

۸- تلخیص از پیش‌نویس جلد دهم مصابیح هدایت

۹- مجموعه الواح بافتخار احتیای پارسی

۱۰- مجموعه الواح خطی

۱۱- تلخیص از پیش‌نویس جلد دهم مصابیح هدایت

۱۲- آهنگ بدیع سال ۳ شماره ۹ ص ۱۳

Pishgaman-i-Parsinizhad

By: Enayatkhoda Sefidvash

Published by: Association for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada

Printed in: Ontario, Canada

156 B.E. - 1999

ISBN 1-896193-29-3

PISHGAMAN-I-PARSI NEZHAD

by

Enayatkhoda Sef idvash

Copyright © 1999, 156 B.E.

ISBN 1-896193-29-3

Association for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone: (905) 628 3040 Fax: (905) 628 3276